

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب طب لایزال در طب

مؤلف غفران

مترجم

شماره قفسه ۱۸۳۱۶



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۹۴۸۱

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۳۱۶

10

۱۸۳۱۶
۲۰۹۴۸۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب طب لاری در رس

مؤلف سید شمس

مترجم

شماره قفسه ۱۸۳۱۶



بمهر کتابخانه ملی

شماره ثبت کتاب

۲۰۹۶۸۱

۱۸۳۱۶
۲۰۹۶۸۱



۱۸۳۱۶



و او از شدت حرارت بود و دیگر **بهر** **مختل** است و اولت
 که حرکت از درجه اعتدال است و او از برودت باشد
 و دیگر **بعض** **عظیم** است و او که باشد از بعضی طویل و بعضی
 و مثالی بعضی علامت این هر سه و او از کثرت حرارت
 و دیگر **بعض** **قصیر** است و او است که حرکت باشد از بعضی قصیر و
 ضیق و مختل بعضی علامت **بهر** که گفته شد و او باشد و
 اندلیل علی برودت باشد و دیگر **بعض** **عظیم** است و او است
 که زمان حرکت بسیار کوتاه باشد و او حرارت برودت باشد
 و دیگر **بعض** **عظیم** است و او است که در مکان و مکانی و مکانی باشد
 و این نیز از برودت باشد و دیگر **بعض** **عظیم** است و او است
 که زمان حرکت کم باشد و سبب او ضعف قوه باشد و دیگر
بعض **عظیم** است و او اینان که گفته شد ضد متواتر است و دیگر
بعض **عظیم** است و او است که بحسب لامسه احساس حرارت کند
 آنکه و این نیز از حرارت بود و دیگر **بعض** **عظیم** است و او است
 احساس برودت کند و این خود از برودت است و دیگر **بعض** **عظیم** است

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۳۱۶

نیز دیگر است که اطمینان را اسرار چند بر وجه مشابهت
کرده اند تا بجزله **نیز غزالی** است حرکت آنرا بر مقدار مرتبه
کرده اند و او چنان باشد که باد و ناسه حرکت سریع کند و بعد
از آن در ناسه حرکت بطی کند دیگر **نیز مشا** و او است
که حرکت **نیز** همچون و زیاد آن محسوس شود و دیگر **نیز**
و ناسه و او است که چون **نیز** حرکت کند بدین جهت ضعیف
و ضعیف شود و باین جهت در **نیز** کرده و دیگر **نیز**
الفقر و او است که حرکت ساکن شود دیگر **نیز**
واقع در و او چنان باشد که در مقام سکون حرکت کند
دیگر **نیز** و او است که حرکت را چنان بآید که گویا
دو جسم را است بر وجه و این چند **نیز** آخری که ذکر رفت
چون کلمات بر سؤال مرخص کنند **مطلب** در **نیز**
قانونه فاروقه و اینها تمام بسیار است قسمی چند که
اکثر در **نیز** است بر سبیل اجمال یاد کرده و همیشه در **نیز**
نیز و او را در **نیز** و یا **نیز** و یا **نیز**

و یا سفید

و یا سفید **نیز** و یا **نیز** است یا **نیز** یا **نیز** یا **نیز**
یا **نیز** و یا **نیز** و یا **نیز** و یا **نیز** و یا **نیز**
یعنی حرارت **نیز** از **نیز** بیشتر است و همچنین **نیز** الی **نیز**
نیز یا **نیز** است یا **نیز** یا **نیز** یا **نیز**
این جمله نیز دلالت بر حرارت و کثرت خود کنند و گویا
نوالی چنانکه گفته شد **نیز** و یا **نیز** است یا **نیز**
کون یا نیلی یا کرانی یا بخاری که جلد دلیل برودت است
لکن بر سبیل نوالی **نیز** که او دلیل مرگ است
نیز یا **نیز** است و یا **نیز** است و یا **نیز** است
مایل به **نیز** و یا **نیز** است مایل به **نیز**
اصولیت مایل به سفیدی **نیز** است و یا **نیز**
و بر قان است و **نیز** و یا **نیز** و یا **نیز**
صفاست چنانکه دلیل **نیز** است **نیز**
با بیاضی حقیقی است و آن کثیف و غلیظ باشد دلیل
است بر کثورت یا بیاضی است شفاف و نازک و رفیق

و اندلیل برودت باشد و این از اقسام الوان قارون
 است و دیگر از جمله علامات قارون قوام او ستاو با قری
 است یا غلیظ و رفیق بضعف کلیه و برودت کلات
 کند و غلیظ بر کثرت اخلاط و انفجار و دم کلات کند و دیگر
 کثرت و غلظت قارون است پس با دان دلیل کثرت و غلظت
 است و یکی از دلیل سقالت و اسهال است و دیگر از جمله
 زرد قارون است و اگر سیاه و اشقر است دلیل زرد
 است و اگر سفید است دلیل بر ودات و زوائد او
 دلیل زیادتی ریح و رطوبت است و دیگر از اینجمله ریش
 قارون است و هر غلیظی که از اصل قارون غلیظ تر باشد
 انوار سو بگویند و رسوب بگرد و سر قارون بایستد از
 قوام گویند و از کثرت ریح است و اگر در وسط جمع گردد
 او را معلق گویند بر رفیع متوسط کلات کند و اگر بدنه
 نشیند از او سب گویند دلیل کثرت اخلاط کثیف است
 و دیگر هرگاه رسوب صفها و خورد و زنده باشد بر یک

کثرت

خطی

۱۶

کثرت فرضه کرده است و او را خراطی می گویند
 و اگر صفها خورد باشد و سفید او را خراطی بخانا
 گویند دلیل است بر جرب مثانه و اگر صفای خرد
 و سرخ باشد از خراطی کمرسی گویند و او از جگر
 اید و دیگر از جمله اقسام رسوبها و سبی است
 و اینچنان باشد که گویا رسوب بریاست و دلیل است بر کثرت
 شدن اعضا و قوی دیگر سردی گویند و او شبیه باشد به
 دم و دلالت بر انفجار و دم کند و نوع دیگر خراطی گویند
 و او مشابه براب دماغ بود و دلیل است بر اخلاط خام
 خیری گویند و او شبیه بقطعه های خبی باشد و دلالت
 بضعف معده کند و قوی دیگر دملی گویند و او مشابه بر یک
 باشد و دلیل است بر یک مثانه و قوی دیگر شری گویند
 و او رفیق و بادیه بود و هم چون قارون و او دلیل است بر
 که بسته شده باشد ما دوی است بشبیه خاک کثرت و کلات
 بر بلغم سرخند کند و نوع دیگر معلق گویند و او مشابه بر دلو

بود و آن گوی است سیاه گردد و آب باشد و او را بلبل است
بضمف جکر و قریع مجاری **اشام** بولیدانکه بول مؤنث
سفید تر و غلیظ تر بود از بول مذکر و بول زنان حامله سفید
باشد و در میان او جرمی نباشد شبیه به پنبه و بول طفل
سفید و غلیظ باشد و بول جوان آفتی و بول میانسال
سفید باشد و بول پیران سفید تر باشد و دقیقه
سلب سیم در وقت بحران بدانکه هر روز که در احوال بیمار
اضطراب و تغییر روی حادث شود از روز بحران گزینند و
بحران گاهی با سهال میشود و گاهی بقی و گاهی با نفاس
بسیار مزاجی از پنبه و گاهی با عرق و گاهی با دراز بیخی
بول کردن و **بیاید** دانست که در روز بحران از قصد
و مجامعت و مسهل دادن ممنوع است و روز بحران
از روز سیم است تا روز چهارم و گدازم و روز واقع
شود و بحران روز ششم و هفتم و روز نهم و سیزدهم
و پانزدهم بد باشد و روز سیم و چهارم و پنجم و ششم

و سیم

و بیستم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست هفتم و
یکم و سی چهارم و سی هفتم و چهلیم این همه نیکو
و بحران روز هفتم گاهی خوب و گاهی بد باشد و بحران
روز نهم و یازدهم و هفدهم ناقص بود و در روز
هشتم و نهم و روز دهم بحران نادر افتد و بقره
بقراط بحران بعد از چهلیم واقع نشود و بقره بعضی
روز نهم و هشتم و نهم و دهم و صد و بیستم
شود **سلب چهارم** در علامات مجوده و در دینه بدانکه
علامت خوب در بیمار ثبات قوت اشتها و سلاق
ذهن و عقل و اشتیاق از دوائ طیب باشد
حیات علامات نیکو اقبال و زیادت بود و
و شب براحت خوابیدن و نفس تنگانی کشیدن
و ظهور تبخالهای خرد است از پنبه و لب **علامت**
بد بگذافتادن و هشیماست کشاده و دهان نقص
پای کشیدن و بر روی گوشها و حدت سری پنبه

و باید بجای نظر افکند و بین شدن چشمها و از روی
روی خویش که اندید و گمرا نکشت در پی می کردن
و بدیوان و جامه دست مالیدن و اضطراب و غمی
روز بمران و ملاحظه جستی و نشستن و دستها را بازی
دادن و ظاهر شدن و بر قان پیش از هضم دندان بهم
ساییدن و اکثر به پشت افتادن و بسیار کوفتی و زدن
کم سخن و عکس آن و این همه علامات بد باشد **علامه**
بد در سرسام و حیثیات حاره و در عتبه دست پا
بول سفید و سیاه و سیاهی زبان و پاشیدن اضا
برنگ عدس یا بنفش و یا سیاه و سرخی پا و عاف
قلیل و سیاه و هایل شدن رنگ روی و بینی و سیاه
و مزایان گفتی با وقار و کشیده پوست پیشانی و سر
کوش و بوی و کند دماغ و سیاه شدن ناخنها و انقباض
کردن جای تارک و شک و ضعف نبض و علامه
بد باشد **علامه** نکشت خراب بسیار و بی قراری

و انکس

و اما سرکان روی و پشت چشمها و فساد هضم و قطع
شده اشتهاست **مطلب پنجم** در قد بر زنان حامله
و زنان شیر دهنده و اطفال و اما زنان حامله از فصل
و حیات و مسهل خوردن و وقی کردن و از بوی شد
شنیدن و صداهای عظیم که شوکت و مانند عد
و غیر آن و از ریاضتهای شدید شدید نیز اجتناب
کنند و زنان شیر دهنده از جماع و حرکت بسیار و از
ریاضت شدید نیز اجتناب کنند اما اطفال را تا دو سال
شیر دهنده بعد از آن شیر بربخ و نان و باید که غسل مید
باشند و از خوف شدید و غصب و بیداری بسیار
و از غم مفرط نگاه میداشته باشند **و هرگاه** اطفال را
نکام عارض شود و قد روی غسل با آب گرم بدهند
تا قی در بیداری با غرط قدری شربت خشخاش
بدهند و در غن خشخاش بر سر ببالند **در کوش**
مرز بخوش و سقر و حضوض بخورشانند و بکر شش چکانند

و در تغذیه های که در دهان ایشان حادث شود سفید
و سیاه و متعفن که از افلاخ گویند دهان ایشان بپوشد
ابویشیند و بنفشه و کل سرخ گوشت پیاشند و در
خشکی طبیعت شایات بر دارند و در اتم صبیان که
مشهور است سرد القلب و زیر و جند و معتدلتا
و بملقش بریزند و در سر نه کثیر او صمغ عربی و خیره
بنفشه بالغاب بدهانه بدهند و در قی کردن شربت
لبیب اندک اندک بلیستند و در فراق ناز جیل
با نکر بدهند و در اینست طبیعت زیره و انیسون
و کل سرخ که کرده بر شکم بندند و در پیچ شکم
روغن زیتون بر شکم طلا کنند و در پیرون امه
معتد کلنار و پوست انار و برک مور و بجز شانه
و در ارباب بنشانند و هرگاه که در معده ایشان
پیدا شود مریضتتالوی تلخ و مغز زردالوی تلخ که
و شاف کرده بر دارند و هرگاه در شکم کرم پیدا شود

در منه شحم الخنظل افستین یا زهره کاو بر شکم طلا کنند
مطلب ششم در تده پیر خوراک و بعضی بدانند که در فصل
بهار غذا کم باید و قصد کردن و سهیل خوردن و قی
آوردن مناسب باشد و در تابستان از کثرت غذا
و خواب روز و از حمام بسیار و اکل غذاهای جان
کنند و قی کردن از قصد و سهیل بهتر باشد و در پاییز
از گرمای میان روز و سردی سحری و از اجتماع و خواب
روز و از میوه های سرد و تقاضا اجتناب کنند و این
فصل سهیل خوردن و قی کردن را شاید و در زمستان
بسیار و حمام و قی کردن و هر قسم را است که باشد
مطلب هفتم در تده پیر چیز خوردن و آب آشامیدن
بدانکه چیز را تا اشتهای صادق نباشد نخورند و
و چون اشتها بر سر نخوردن هم بدست اما چیزی
چیز را هم نمی نهند و بیک چیز حادث نباید کرد و بداند
مرد و زن یک چیز دیگر نخورند و اگر خوردن چیزی

و شویین باشد ترش و شور با هم ضم کنند و همچنین
مکسوان در فصل رنستان میان روز چین نخورند
و در تابستان طرف چاشت و بعد از چین خوردن
ساعتی بنشینند پس حرکت آبا را در وقت هضم غذا
باید خورده و در حین چین خوردن ممنوع است
مگر کسانی که عادت کرده باشند و ناشتا خوردن
بدست مگر چهار روز جوان و کسی که مزاجش حار باشد
که آنها ناشتا میزنند آب خورده و بعد از جماع و حمام
و در حالت بعد از ریاضت شدید هر قسم که باشد
آب خورده و نیکی نباشد **مطلب هشتم** در تند پس
خواب و بیداری بدانکه بهترین وقت خواب آن وقت
که معده در هضم غذا مشغول و در خواب با فراطفریط
نکند و خیر الامور را و سطرها را رعایت کنند و
در حالت کمرستگی و پستی خوابید این هر سه
ممنوع است و از بیداری با فراط احتراز کنند

که در جگر

که عاقبت بخوابد باجمام **مطلب نهم** در تند پس جماع و
حمام بدانکه جماع و قوی خوب است که غذا هضم شده
باشد و شهوت بعد کمال رسیده و از بد شکل و
هایض اجتناب کنند و در آن امر افراط نکنند و
وقتی که معده پر باشد یا خالی بان امر مشغول و جماع
از قصد و سهل و بعد از فرج و غم و خوف و غضب
نیکی نباشد و بهترین شکل جماع آنست که مؤنث در
مدگر در زیر باشد اما حمام باید که بلند و قدوم و فرا
و خوش آب و معتدل الحوض باشد و بعد از آن که غذا
هضم شده باشد بر وند و بند و بچ داخل شوند
و از چیز خوردن و آب شامیدن و بسیار نشستن
در حمام احتراز کنند و در حالت کمرستگی و سیری
بجمام نباید رفت **مطلب دهم** در تند پس حرکت و
بیدار نگه داشتن در معده قرار گیرد حرکت کنند و حرکت
در حالت کمرستگی و بعد از جماع نیکی نیست و سکن

عادت کردن ممنوع است **مطلب باره** در تندرستی و منافع
بهر امر از اجساد و خشک باشد و باید که غذاهای
گرم نخورند و حمام معتدل الهوتی و مالش بدن ایشان
مناسب باشد و غیره و دادن و غالیه کاه و بیداری
بمانند و در فصل زمستان چند روز از طریق
بجورند **مطلب باره** در تندرستی و مسافر و مسافر باید که پیش
از سفر بکسکی و تشنگی و بیداری و پیاده رفتن
و البته عادت کنند که در هنگام حاجت و اضطرار
تافتند و اگر در سفر هوای گرم و گرند باشد سر را از
تابش آفتاب نکند و اگر باد صومالی آید دهن
و بینی را به بندند و پیاپی با خود نکند و دفع
و پیاپی بخورند و اگر کسی با باد صومالی بزند کاه
و خیال باید خورد و باب بید یا کد و یا باد صومالی
اعضای او را بشویند و اگر هوای سرد باشد بینی و
و جمیع اندام خصوصاً سر را بشویند و با طعام سرد

و بختی

و با قش عادت نکند و اگر سرما بیدن کسی رسد باید که
بندریج نزدیک آتش روند و سیر و کرد و او شراکت
بخورند و اگر بدن را سرما سخت رسیده باشد نیم در
حلیث با پیاله شراب بخورند و شلغم و آب بجوشانند
و عضولاد روینند و روغن یا صومالی یا روغن زیت
کنند بر بدن بمانند اگر آب سفر مختلف باشد بختی
بعد از آن بخورند و سیر و کاه و پیاپی و سر که خورد
دفع ضرر آب میکند **مطلب سیزدهم** در قانون فی
و مهمل و حقنه اما فی بدانکه کسانی که خواصند
کنند باید که در ده ماه دور و زبیا بکنند و او و
کدی آورده تخم ترب تخم شبت و نمک و بنج محل غسل
باشد و باید که در هنگام که در چشم و شکم را
بجوری به بندند و بعد از آن روی دهن را با آب
سرد بشویند اما حقنه بدانکه مبتدی وضع حقنه
انست که بر پشت بخوابند سر و دپای را بالا شویند

مطلب

و بجای رومیل کنند اما مهمل بدانکه پیش از مهمل
خوردن برآمده نفعی باید داد و چون مهمل شروع
در کار کند امده بخوابند و اگر در کار کردن ^{مهمل}
کند شاخهای مناسب بردارند و اگر دو مثقال
مصطکی بخایند و آب فرا فرو برده پیاله آب گرم از
سران بخورند مهمل را مدد کند و اگر مهمل در کار
کردن از مدد تجاوز کند دو مثقال دو مثقال با و
قتل که به تیریزی بر او سر کوبند بخوشامد و بخورد
و اگر در مهمل غشیان کنند باید که رقیب ریواس و
بارب به بعد از خوردن مهمل کنند و باز دهان قایم
به بندند و پیاپی شکسته پیش دماغ بگیرند و تخم
مرغ یا بکلوگیر کنند ساعتی با دست نکه دارند و اگر
پیش از خوردن مهمل برك غائب با طر خون بخایند
و بعد از آن مهمل را بخورند و دیگر غشیان نشود
مطلب چهارم در دستور وضد و حجامت بدانکه

ضد و حجامت تا اول لب نشود مرکبان نشوند و چون
واجب شد بناخیزانند و در هنگام پری معده
و بعد از جماع و حمام از آنها احتراز نمایند و هرگاه بعد
از آنها غش عارض شود پس شربین یا رقیب سبب میل
کنند و در کهای که معصومه است یعنی از آنها که خون
و کبرند یا رگهای ساکنه است یا حفره اما از رگهای
ساکنه شش رگ در دست و بازو است از بخله رگ
قیال که از برای امراض سر و دماغ کشایند و دیگر رگ
باسلیقار برای جگر و دل و اعصاب اسافل کشایند
و دیگر رگ آکل است که امراض البدن کویند و از آن
برای امراض کشایند که مخصوص بر جمیع بدن دیگر رگ
جبل الزراع و آن در پشت ساعد باشد و حکم قیال
دارد و دیگر رگ اسلم است و جای او میان خنصر و
بصر است و از برای امراض سینه یعنی زهره و مراء و
کشایند و دیگر رگ بطی است که در باطن ساعد است

و حکم با سلیق دارد و بعضی در کتکهای ساکنه
در پاها است از آن جمله رک صافن است و او را از
برای باغی و لیا و احتیاس حیض کشا بند و دیگر رک عرق
النساء است و او را از برای مرض کتک بند که فاشی
عرق النساء است و دیگر رک ماضی و باطن کوی زانو
می باشد و از برای عرق النساء کتک بند و دیگر رک عصب
است که در پاشنه پامی باشد و او حکم رک ماضی و باطن
دیگر کتکهای کتک یازده رک دوم است از آن جمله رک
یا فوج است که در کتک سری باشد و دیگر رک چهره
که در پیشانی باشد این هر دو را برای سفت کردن کتک
و دیگر رک عروق ثلاثه که در پس کوشته می باشد و دیگر
رک است در پس کوشش اما نزدیک کردن این هر دو را
از برای درد کوشش کشا بند و دیگر رک عذابین است
که در جانبین خلق می باشد و دیگر رک چهار رک است
در جانبین خلق مایل پس کردن دیگر رک زیر زبانت

سورجین

که در باطن خلق است و دیگر رک است در زیر زبان که
در نفس وی است این جمله از برای خانی در ضیق نفس
کتک بند و دیگر رک ماضی است که او در نهاله
چشم می باشد از طرف بینی و او را از برای مد کشا بند
و دیگر رک عرق غنقه است که در زیر لب باشد
از برای ورم زنه کشا بند **کتکهای کتک** که مفصوده
است چهار است از آن جمله رک نیت که است میان
میان باهام و ستیا با است از برای امراض قلب و ریه
کشا بند دیگر رک است در شقیقهها از برای صداع
کشا بند دیگر رک است در پس کوشش از برای درد
کوشش کشا بند دیگر رک است در خلق او را از برای
حناق کشا بند اما هرگاه نیشتر بر عصب می رسد
و عضو او را می کشد مندر این شاف ما میثا با آب کشی
سایده طلا به کنند و هرگاه بشریان رسد یعنی
متحرک می شود که علامتش این است که رک همچون رک

بجهت دورت و صیق بیاید علاج خون سیا
 زاج سبز قریکی کنگره صبر پخته عنکبوت کوفته
 با سفید پیخته سرشته و چشم فرکوش در
 او آلوده نموده زخم را سه روز به بندند و آب سق
 مکرر به دست بزنند و بعد از آن بکشایند اگر خون
 نا آسیناده باشد سه روزی دیگر برین طرح به بندند
 اگر خون زرد جلده برود رنگ او تیره و سیاه گردد و در
 صافین کشایند **مناجی** است که حجامت حدیثی چون
 از جوهر عضو کند حجامت میانه دو شانه خلیفه
 تا سلیق بود حجامت پس کردن فایم مقام انکلا
 و حجامت اخذ عین یعنی طریح حلق حکم فیفا دارد
 و حجامت سافین خلیفه صافین است و بعضی که از
 اخذ حجامت میکنند بسیار است انشاء الله هر یک
 در مقام خود گفته شود اما **حجامت** بی شرط که در اصطلاح
 عوام او را مار کشن گویند حدیب ماده کند از عضو
 و غیر

بعضی را علم خداوند بایا قیل و دمار این سر از انچه اصداغ
 و تحقیق است یعنی در دقای سر زده نیم سر با نگر این مرد
 هرگاه از غلبه صفرا باشد علامتش شدت ریح و زردی روی و
 چشمها و عطش و کتب و اسهال و سخت نفوس زردی و زرد
 باشد و هرگاه از غلبه سودا باشد علامتش سرفه و جگر و چشمها
 و عطش و شیرین دهان و سخت نفوس و زردی و زرد باشد
علاج هر رقی که میاید شراب بنفشه قیچر و نیم پسته
 لعاب ریزه فطر را برینستند و اگر سرفه داشته باشند بعضی
 حبه و کاسی نیمه فیا رین و نیم کدر کشند و لعاب مرده و اگر
 صفقی نباشد نهبت پیچش و تخمها را مد کنند و اگر قرقره
 و سدر و متقال کشند غذا کنند آب میل کنند یعنی حو آبرو
 اول اگر صدام است از طرف راست رک فیفا کشایند
 و اگر خون مجسب سق و مزاج و اگر شقیقه باشد از جانب
 مخالف رک زنند و اگر احتیاج افتد در هر دو نوع روغن
 سیم از میان شانهای حجامت کنند و بنفع لعاب و استخوان

قزندی و تریاک زعفران باشند تخم کاهن و تخم خشتخاش
 سیاه بسیار در بر پستان و تنقیهها طایفه است و اگر
 تنقیه باشد منع عرق کین ایرست خشتخاش ایرون بنه
 تخم کاهن جیر موره بضمه کاعدی مالیده بر تنقیهها بسیار
 و اگر احتیاج اقتدرت بیشانی بارک تنقیه کشاید و ترغیف نیز
 نماید و بعد از رفع اسهال طبیعت باین مطبوخ کسب پیچ
 عسل الثعلب خوشایند و مایه کرده و معرق لوس قزندی
 بوست هایله ربه و بوست هلیل کالی اما فکریه بنشیند
 و اگر سه داشته باشند بعضی قزندی ترنجیبی کنند
 احتیاج اقتدرت بکر در روز دیگر عادت کنند و اگر من
 مزاج مقتضی نباشد در اوزان ادویه تخفیف فند بدست
 مایه میوه اگر سه داشته باشند آلوده آب هندو
 بنشیند و اگر سه و مزخاریار اگر سهیل قلع ماده بالکینه
 باشد هر شب بوست پیچ کاسی تار فستق را در پیاله
 عرق شاه تره حبایند و امداد صاف کرده سکجی بن مساده

موره میل نماید تا مدت هفت روز و یا نوزده و یا نوزده روز
 و یا است یک روز بحسب ضعف قوه ماده و درین غذا
 با حایت یعنی شش و پنج ترشی با لحووم خفیفه جوی نزاله
 خرمس و لعلام کم روزی نیز با لحووم مذکر میل میکنند
 کرده و از آتشه با آب زرشک افکند و بعد از انقضای
 مدد در وقت شرب بنفشه و شراب نیلوفر و قندی
 منع و پیچید و عرق میدمشک نمایند و بتدریج برهیزند
 و اگر مداع تنقیه از طبعی با باشند علامت شک و نقد
 مدد کثرت رقی و بردت ملس یعنی در کاهن اما سوره
 کنند از سف و مستوی اعضاء یعنی حجاب طویل
 در روزه و ضعف و بطش نبض و عدم تب باشد و در آن علامت
 سردا باشند علامت آن سه یعنی بخاری و کوفت لوز
 تیرک آن و حفا فیل بطش نبض و بیاض و روزه و لوز
 حواس باشند علاج هر دو با مدام تیره را پانه دین
 و تخم کزفس نباتات و کافور اما پی میدکند غذا زیر باغ بنفشه

آتش خذاب با مرغ میل کنند و با مرغ خشک و اکلیل الملت و
 نارایند جو شاسته در بر سر میریزند و در عرض هر یک سه بار یکسره
 بیدار نفع تام اسهال طبیعت باین مطبوع کنند و از پاره
 پخته محکم کا و ریاض باد و بخوبی با انیسون تخم کرفس جو شایند
 فوس منته کل قدر آن بی آما و کرده بنفشند و اگر احیاناً
 افتد و در دیگر عادت کنند عذاب مستور سابق و بعد
 از تنقیه هر شب ایاب و جی نقیرا با نیر و از یانده خسته
 و زبند و امیانا اطریفل کشیزی میل کنند و هرگاه از جلد
 رو باه کلاه سرگردارند با خاصیه نافع شود و در دهانه بند
 ابتدا بر قلع ماده با الکلیه نشسته و باید با پنج جین
 در بن بر کرده باد و در ظل یخ آب در دهانه صاف در بند
 سنگی یا سفال تازه با خشب بادم و یازرد الو یا تاش
 نرم بتدیی بخوشا سد تا نصف آب بنامد بسو صاف
 و با او را در حوضه واقعی نماید و در مثقال نبات کریده
 بیک حصه اش را اضافی نماید و بطریق قهوه میل

فرمایند و حوضه دیگر با طرف عمر بلند که مکرده با نبات بان
 بطریق قهوه بخوبی بنده نامدت یا قنده و یا نرینه و یا بیست
 بکرده بحسب ضعف و قوه ماده و در این عادت از مرطبات
 و حلویات با نان و طعام با کشت کبک و کربن و در آن
 و مرغ شیره باد و به متوال میل فرمایند و افشانه شیر شکر
 و قنداب کنند از موی سیب حل و خربزه شیرین و خرما
 میتوانند میل کرد و از جمیع لبنیات و حرمانات و بنفشه
 و از انار و نوار که فقاخه با رده و از جام بن لعل و ان
 نمایند و در هنگام ضرورت بعضی اکثاف نموده مکتبی بکنند
 و در این مدت خربشته را بهر او و مثقال نکاه داشته
 از عرق و چاییدن بان دارند و در ماکولات نملک
 بحسب قناعت بکار میریزند و از افراط و تفريط محترز باشند
 و بعضی اطباء بعد از فارغ شدن از آن معجون پنج جینی بخوبی
 میبایند تا یک چله مرور از آن و مثقال میل کنند و الا
 هرگاه بعد از اتمام پنج جینی بقیه از مرض باشد مناسب است

والا فلا ابراست ایست مساوی و بران را چو یار
 ز بیخار و بیخار است انیسو به بیخار و بیخار
 ز و برید کرد بر هم از کار و بران - بر یار و بریات تخم کز
 و کز قلیب سعادتی بر من - بر یار و بریات تخم کز
 را رسید از سر و - بدنها بکن مار را بر سر و - در کرم
 هلیو، جلیق و هم - ز تخم کرم در و بیخار - ز اسیر
 معانی انداز و استفاقل منجلیک بر و دان - هلیو کالی
 قشاید - بهشت و کز قلیب تلخ آورد هم از قلیب شیرین اضاف
 و ج و بیخار و ز قلیب - در کز قلیب پسته ای در قلیب
 بدنها بکن تخم از تو و هم - در کز قلیب پسته ای در قلیب
 ز هلیو ز و قلیب و بران - ز قلیب پسته ای در قلیب
 ز هلیو ز و قلیب و بران - ز قلیب پسته ای در قلیب
 از قلیب و بران - هم از قلیب پسته ای در قلیب
 اضاف کنید بکنید با انکس بر سر و - بدنها در کز
 کز این معمر را میل میکند بر هلیو بدستور ساق رعایت

و کز

میکند باشد الا حاتم که میفرماید و بعد از آن به بند و بیخار
 بشکنند و هرگاه صداع از باد های غلیظ باشد کز و بیخار
 دماغ ممکن است باشد علامتش اوار کوش است و انتفا
 و جمع یعنی نقل کرد و از طرف بطرف و جمع هر دوا کز
 اضافی با نیر و از نیر و انیسو میل کنند و روغن زیتون
 بر سطلاب نمایند و از اشیاء سرد نفع اخذ کنند و کز
 نفع و آب یا مرغ بچه شیت را ز نیر و روغن زیتون سداب سحر
 ز و تخم کرم با روغن اکلیل الملائک از مساوی بچو شاست
 و سداب را بکنند و هرگاه نایب و قلاب و اتس صداع
 آید علامتش خشکی منبری و دماغ و عطش باشد سکنج
 قشاید با شیر تخم زیتون و با باب ضد و ضد بنوشند بنوش
 یعنی با روغن باب قشاید میل کنند و روغن بنفشه را
 بر سطلاب کنند و خیال و هرگاه کافور و بنفشه کافور
 اخلاط جمع آید از آن نیز صداع حادث شود علامتش
 معده و قشاید و روغن دماغ و روغن اخلاط باشد یعنی

صداع

صداع

صداع

جنبها مادر کند و غذا در بطون بترسد **علاج** اصل **الکیر** تن
 تخم زریب و نسبت بچون باشد و صاف کند سکنجبین **علاج**
 فلک هندی ککیرید و اضافد کند بنوشند و سر اسکر
 تافی کند و بعد از آن کلقتند تا شیر را زیاد میل کنند و روز
 دقم اسهال طبیعت تا بر مطبوع کنند **بیماری** **الغلب**
 بچون باشد معزله سوس **بیماری** **الغلب** **علاج**
 اضافد کرده بنوشند و اگر احتیاج افتد یکدیگر بیاورند و روز
 دیگر اعدادت کنند غذا اسفید با جایت میل کنند و اهیاه
 از ریح کشتنی و در بیهام بایند **بیماری** **علاج** مزمن
 بداند صداع مزمن آن باشد که جمیع سر را و روی و بدن را
 چون تکلم و صوت استماع و برشته و باید و کاسه چشما در
 کند و کلام صدای ناخوش آید **علاج** **علاج** **علاج**
 را از پاه و اینس و **بیماری** **علاج** **علاج** **علاج**
 و زیره و بعد از آن تا هفت شب هر شب یکسقا **علاج** **علاج**
 فرو برند بر تشداب تا نه بچون باشد و سر به بخار آن فرو
 دارند

دارند و در غن فوجی بر سر طایه کند و غنیر بپزند و ما
 بنویسند و او آن را بنقید و طول و طایه بدستور بچون
 مدا و ای بار باشد چنانکه ذکر رفت و پنج جینی نیز بدستور
 سابق نافع باشد **بیماری** **علاج** **علاج** **علاج**
 و دماغ و رم کند و بان تب و نقل سر و مزیان و خنده و کرب
 و غم نفوس و حریت چهره و قارون و حریت باشد و چون **بیماری**
 در حاله با حیات لازم مشترکست بنا بر آن اینها **علاج**
 ذکر شد و انشاء الله در حیات تحصیل ذکر آن خواهد
 شود و در آن سر باشد و او از بخاری باشد که از **علاج**
 خاوی که در دماغ جمع شده باشد یا از بخار **علاج** **علاج**
 فکر کرده باشد و هرگاه از بخار دماغ باشد **علاج** **علاج**
 و طنیر یعنی او از کردن گوش مثل او از کردن زیره یا
علاج **علاج** **علاج** **علاج** **علاج** **علاج**
 و هر شب هلیلجی برده میل کند غذا بخورد **علاج** **علاج**
 زیره و بعد از آن اگر بقیه باشد تا هفت دیگر **علاج** **علاج**

فیکر اباتیه را در این جهت ساخته فرمودند و در خوش و خوش
 و معتبر و اکلیل الملک میباشند و سر بر بخار آن بدارند و
 از بخار معده ماستد و آن عتبان و سوسن و خضرم باشد و مع
 مقیات مد کرده و بوق و راه و خاوند که بیشتر مذکور شد
 در صلیح که شست یکروز بدهند و بعد از آن که در شراب
 نیلوفر یا شیره زان یا در اگر حل است باشد یا شیره تخم خرفه
 میل کنند غذا امش خور و سر یا مرغ زرد و دم این مطبوخ
 بخور و پیچ کاپیغی غلبه جو شایند مغز قلوب و ترش
 هلیله زرد کبابی و احتیاج است در روز دوازده روز دیگر
 اعادت کنند و بعد از تقویت معده بشرب بقیاع و دیگر
 بدهند و صد لیس با کلاب سایید و روغن کل و کل غنیر
 اضافه نموده و جو شایند بر سر نهاد کنند و در بدام که در
 نیز علینست که در دماغ حادث شود علامت آن سکوت
 و قرق و حیرت و سکینی سردی و تحیل چیزهای مسما
 و پیچیدن با فکا و بوی و تپاها و چنان احساس کنند

انق

از آن بخاری بلند میشود و چشمها تاریک میگردد
 علاج نبات سفید با آب باد و پیچیده و کار زبان و پیچ
 حله و باید بدو پیوستند و در بریاح یا مغز بادام و بعد از
 قطع نفی با این حک کنند ترید حاشیه روغن بادام در
 کرده هلیله سیاه ایسوی و روغن بقیاع و نفی اسطوخودوس
 مجموع گرفته و بجهت و شیره را با آب و حب ساخته و وضعا در
 رند نبات با پیاله آب گرم بر روی آن فرورند غذا بدست
 سابق سان و پیچ و آب طویل علامت آن ثقل سرد
 انده آن و حتی چشم را بر او باشد و باید در این
 کار زبان باد و پیچیده و جو شایند نبات اضاف کرده پس
 و بعد از قطع یا راج فیکر هر شب محل خواب با شیره را با
 حب ساخته فرورند تا نصف شب غذا بریاح با
 فلفل و مرغ و روغن بر جیسوی پیچ بکشد و معتبر
 معده و پیچ را با فلفل علاج آن شراب بنفشه یا
 تخم کاهو را با دانه سن کنند و بخار دانه و زعفران

سنگ

س

س

زهر یا آتش نهند و روغن کدو بر سر غلبه کنند و بنفشه نهند
 تخم کاهو پوست خشک شمر چو شاند و آب بر سر و نیزند
شعور و آن علتیست که دفعه حادث شود و آدمی
 بیک حال باشد یعنی اگر ایستاده باشد لنگان بماند و اگر
 نشسته باشد بشرح ایضا و چون سؤال کنند از جواب
 عاجز ماند علاج اگر علامات افراط خون باشد و
 فیما لکتابید و حجامت سابقین نیز مفید است و نیز
 کاهو بر باد و بخوبی بکوشند با کلقند میل کنند غذا
 نخورد آب شرب حنک دانه و بعد از نفع تنقیه بمطبوخ
 اقیمون و یا حبثان کنند و روغن بنفشه و روغن
 کدو بر سر غلبه کنند **دوس** و آن علتیست که در افتاد
 چنان خیال کند که در زیر چپ کمران مانده اند صد
 بگیرد و نفس سخت گردد **علاج** اگر علامات غلبه خو
 باشد و فیما لکتاب حجامت سابقین بکنند و اگر علامات
 غلبه سودا و بسم باشد تنقیه بمطبوخ اقیمون و یا حبثان

کنند و روغن بنفشه و کدو بر سر ببالند و درین باب
 افعال نکند که مقدمه سرعت **ع** اگر از غلبه مله
 و سودا باشد بوقت سرع دهان کف کند و اسهال کند
 شود و رنگ روی سفید گردد و نفس شریط و قارو
 مایل بسفید باشد و افکار باطله بچند **ع** آیند
 راز یا به باد و بخوبی بکوشند با کلقند افقانی میل کنند
 غذا از لاج مایع در چینی و بعد از نفع تنقیه با یا باغ
 کنند و یا مطبوخ اقیمون و روغن زیتون با چند بیست
 و بیست بچکانند و مشک بپزند و در آشی مایع ماء الکحل
 حلش بر حلق او بریزند و غرغره با غسل و نم خردا و
 عقل مناسب باشد **ع** **دوس** صرع از غلبه خون و صفرا
 باشد علامتش سحر روی و روی چشمها و طلا
 عقل باشد **ع** **ع** زیت فواکه یا زیت بدها مالد میل
 و مصفوفه با سرکه و کلاب کنند و تنقیه بقرن بنفشه
 و لعاب سرخ طوطا نمایند غذا اسفید با حات و روغن

کل بر طرد به کسد و یا سوره با کل خطی را سگرم کسد و بچند
طفولان را عارض شود ام به بیان گویند او را علاج باشد
که خود را بدی شود **سکت** علامت آنچنان است که مردم
را دهنده حس و حرکت باطل گردد و دهان کف کند و نفس
تشنه نگردد و در **سکت** نفس ساکت گردد مانند در میان و در وقت
روی سفید گردد و علاج **اولا** باید تشخیص کنند که حیوان
باقی است یا نه و امتحان چنان کنند که در صورتی که معده
تکست که نا حیوان باقی است از حرکت منقاد با انگشت
باید نفخ کنند اگر حرکت دارد متحول بجایه باشند
الاملا و در یکی در مردمک دیده نظر افکند اگر عکس نماید
زنده است و الامرحه است و معالجه چنان کنند که سر
او را بپاشند و قد مدخل آب داغ کرده ترغوبه بر سر
ملینند و بعد از آنکه اعدا کنند نا چند نوبت و اعصاب
او را بپنجری درشت و بارها او را خا و دست و پا را
برشته محکم بنید و در تریاق فاروق و در ماء الصل جلا کرده

کهن

بجلا و بریند و چند در معده و دل کدش گرفته در پوت
و چون بهر تراید تقویت بطاشر سفید و کل محتوم و
عرف پیدا کنند نمایند و غذا را با یک و مرغ میل کنند
و تا بک هفتد تقیه مناسب نباشد و بعد از هفتد
مدا تیره را زیاده وانیسون و کاردیان با کل بکشی
کنند و بعد از آنکه تقیه با یارح فیکر آگند غذا بدستور
سابق **در سکت** باید در سکت علامت کثرت خرن باشد
در ک قیصال یا حجامت ساقین کنند و تقیه بر بنفشه
و بلور و عتاق و لعاب مرغ قطونا و قوس بنفشه
سرمایش با نحر آب میل کنند و بعد از تقیه تقویت بشک
بنفشه و یا شرب عتاق و عرف پیدا کنند **در سکت**
و ان انواع است **بسی** و در ایامی آرام باشد
و ان مردم بگریه و وحشت کند و تنهایی اختیار کند
در بکریه **سکت** قاین آ و بیشتر است و دیگر **در سکت**
مکر از این انواع سبکی باشد فی الجمله علامت مایه

در سکت

در سکت

در سکت

در سکت

در سکت

در سکت

انکار باطل غم و غضب و خوف ز بیماری بخواب و بید مای
و طبش دل و بزرگ چهره و صلابت و بطنی بنفش و صافی قارون
و دهان سیر و چنان اندام و گرم شدن میان اندام ^{کف} نشانها
دست و ریاها باشند و گاهی خنده و گاهی گریه کنند و در امانند
در زمین بگنند و نگاه حسنا کنند علاج مجموع انواع سگی
اقیمون با عرق شاهتره و گاو زبان تاسه و وز بنوشند و رو
ار از پای راست و وز سیم از پای چپ از هر دو رو ماض
کشایند غذا اش خرد و با مرغ و خندلین و افاقیا و کلان
و صاف مامینا و گاو زبان کلاب کسین تر ساییده و
کای در او تو کرده و بن برستان چسبند و مغز بارام و تخم کدو
و تخم خنثاش هر یک مشق و تخم کاهوی بگویند و زعفران بکنند
هر شب سر و ماع و کف دستها رکف یا پاهار با بونده
عاید و روز چهارم تنقیه باین مسهل کنند اسطوخودوس
کاپریات با در بنوشد یا قیصری بوسه هلیلجین رود و کالی
بهر نشانند و ماض کنند و مجروح بحاج درو حل کرده میل نمایند
در

و اگر احتیاج افتد سقونیاضا و کند و رو و زرد بکر همین
هر شبید را با بیات سقید فی مجروح بحاج میل کنند غذا
بدستور سابق و بعد از تنقیه ماض الجبین مناسب باشد
و طریق اش چنان است که هر روز یک گل بیم بنوشد و زرد با
زرد باد و مثقال مسکینین اقیهون در یک سفال تاز
باشند نرم و هواری بنوشانند تا بیک سقود و اگر در بریده شود
قدری سکه اضاف کنند پس صاف کرده و در او را به حوض
واقف خود به سقود بنوشند و در میان هر دفعه کف
بکنند و هر شب بنوشد جواب به مثقال از این حب قر
پیاده عرق شاهتره و گاو زبان میل کنند اجزای حب غار
توید و صوف اسطوخودوس و سقود هندی بسماع ای
فیقا حب الیسل مجموع با خیره را زیاده حب ساحت بکارد
تا مدت بیست یک روز بدین دستور عمل نمایند غذا اش
با طعام یا حرور مرغ و زرد غله و زردی تخم نیم بپزند
و برون و اسفنج و قلیه از لحوم مذکور میل نمایند و

دیکر از مایه‌های است که از امراض گویند علامت آن جمع

که سکی این طبع و ضیق صدن و نفخ شکم باشد و هر چه

خورد در کلوین شود و آب از دهان رود عام هر باید

کافور یا کافور یا خیار و خیار و سنای مکی غایند غذا بشود

مدد با دجاج و روغن بنفشه و شیونان بر سر طلاید غایند و آب

گرم بشکری و زردی معدله بریزند و بادست نرم بمالند و در

این نوع بنفشه چینی نهی که قبل از این مذکور شد مایه باشد

عشق بدانکه هرگاه عشق از حد تجاوز کند موجب از

مالکله باشد و علامت آن عیون واه سرد و سکن و بخت

و زردی چهره و نبض سلب و سریع و کثرت فکر باشد

ان بصید و سفر رفتن است و به تقبیح معشوق و کشتن

و مال و اگر ممکن باشد از همه هست و احیاناً تاراب منده

و تاراب سبب و مفرح یار د میل کنند و دماغ را بر روغن

بنفشه بادام تدهین غایند غذا زیر باج نامرغ یعنی

و امونتی علامت آن ثقل سر و کدورت حواس و سیلان

اصول چشم و دماغ باشند اصل العیون کا وید

داد و بچوب و باطل لکین هر باید رمل کند و بعد از رفع

و غیر یا شیونان را از مایه حب ساخته هر شب تا یکم قند و در

عند کلب و در باج و قلم حردل با ماء الصل بحریناسد و مکر

عمره کنند و روغن خیری و قطره سر طلاید غایند و آب

سود و جامع خیری اجتناب کنند و صدای رقیعه است

غایند ماسد که نای و طول عظیم نافع است و این

سستی تنقی بدن باشد و چشم و دهان کج شود و از حرکت

دست پا عاجز باشند و گاهی زبان بی حرکت شود و قوت

مفید و نبض بطی باشد و در این مرض تا چهار روز

باجد مشغول نشوند و بعد از چهار روز هر باید

کل لکین یا شیونان را بر آب و انیسون و تخم کرس سوسند

و هر شب محل خواب مفرح حار میل غایند غذا بگویند

یا میل و زردی که مان و زعفران و قرقفل و داجینی میل

و ماء الصل بحریناسد و حوض الطیب و درها

نکند از آن و چون الطیب و چند پیوسته و عود قناری و عود
 الصلیب با کلاب ساییده بر شق بدن طلائی نمایند و عود
 مریم و سالیس و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 همچنین کنند و با آب آن مکرر بنشینند و از هر چراغ و آفتاب
 بگریزند و بعد از هر تغذیه با این نان چخت کنند و شکر
 روغن بادام چرب کرده با پیوسته صندل و صندل و صندل
 بر زبان فارسی و ملک هندی و حکم الحقیق کوفته و چینه بانی
 را بر باد صاف ساخته و در قفاله و در برده و اگر احتیاج است
 بکافور و صندل و بانی و این چوب را بدهند و همچنین اگر احتیاج
 باشد از اعانت کنند و بعد از تغذیه کامل هر ماه و در شقال
 حرا و بنج و این و میل نماید و بعد از آن تا چهل روز هر روز
 صحرای بلاد و میل کنند غذا بدستور سابق و چوبه انار شیر
 ظاهر شود و روفن قسط و روفن سداب گرم طلا کنند و
 در وقت از لقیات و حوضات و اطعمه باورده و از جماع احتنا
 نمایند هرگاه بعد از این تدبیرات تغذیه با این چوبه پیوسته

سابقه میل کنند و مندریل سیاه بر چشم معلق و برین مدت بگذرد
 لغوه آن سستی بخورند و مدت باشد و چشم دهان کج شود
 و آن در قسم بود قسمی از رطوبت و غلبه بلغم باشد علامت آن
 کندی و حواس و بطلان ذائقه باشد و چوبه آب و چوبه نان
 بپزند و در بلكهای چشم بهم بپایند و در این قسم تا چوبه
 روغن عسل نکند بعد از آن معالجند و بدستور فالج است
 و کشت شتر و کشت اسب در غذا کرده عظیم نافع
 و در سر و غشوی و سفوف بپاشند سر و بکاران نکند و زرد
 دایره است و بکوبد و ماء العسل کند و مصطکی مکرر میسوزد
 و یکی از سوس است بود و علامت آن کشیدگی شد و جلد پیشانی
 و خشکی دهان و بهم نیامدن بلكهای چشم سالم باشد و علاج
 همی علاج تشنج و آب است که مقرب خراشید و انداخته
 و علامت آن از نشی اعضا است از سرد دست یا این هرگاه
 از بر روی بوم معالج نمیشاید و الا معالجه او بدستور فالج است
 و اولی الی آخره و هرگاه شرب می نوشاید و آب فرا گیرد کنند

و روغن طلسمی که در کف و هرگاه در آن شامید و آب سرد باشد
 شتاب بپاشد میل نماید و روغن بنفشه با دام طلا می کنند غذا
 سر را قش با استغباح با معربا دام احسان حسی اندام با مقدار
 چشم و ابروی و لب و روی و سایر اعضا تا چهل روز تریاق
 اربعه خورند که قیامت نماید سه لای که در آب فالج ذکر کنند
 اسهال طبیعت کنند غذا بدستور فالج و روغن نار در طلا
 کنند **خدر** نیر شد اعضا و بخراب و فتران باشد عاجله
 این نیر مثل فالج است و هرگاه از زیر پوست باشد خدران عضو کشید
 شود و چسب کرد و علاج آن همچون علاج تشنج است
تشنج کشیده شدن عضو باشد و در اصطلاح عوام چنگ
 شدن باشد و این دو قسم است یکی از طریق بود و طلا
 غلبه لغم در و باشد و این دفعه آید و علاج این نیز مثل
 فالج است که از زیر پوست حادث شود و این
 بند ریج آید و عضو با ریه که از کف در علاج می آید و در
 بنفشه یا تراب نار در عرق شاهی بنفشه و بیات سفید

تشنج

خدر

زیر

مهم

باب که در تیز نافع است غذا بنفشه و مرغ و ماهی پنجه
 حور بند و تیز و بیش نافع است و شراب انکور کهنه و صا
 هر روز مقدار شصت عدم میل کنند و بر آب که در
 کاهو بنفشه نیلوفر و پوست خشت ها شکر کل حطی سلق
 جرتا سید و مقود را با آن بکند رند و بیه مرغ و بیه بط
 و هر قلم کاه و روغن سیس روغن یا من را تیج با هم طلا
 نماید تر و عدد مد آنکه سبع هرگاه در چوب کردن خا
 شود او را اگر از راسد و هرگاه بر عصب عارض شود بهیچ ک
 از پیش و پس سمت بگیرد که میوه از حرکت آن عضو عاجز
 آید آنقدر که گوید و علاج این هر دو همچون تشنج بود
 علامت آن حرکت اشباح سرد و روی و بیستای و تب عطش
 و سر است دهان با سند علاج بیج کایسی شاهی و جرمنا
 و نیز قلم خیال و تخم کایسی با قلم حیدر و لعاب سر قلم
 اضافعه هر با مالد بنوشند و غذا اول را قیفا
 و اگر احتیاج افتد روز دوم اعادت کنند و جامه میا

نار

نار

در ساس و پس کردن و زان پیشانی بی نافع است غذا گشت
 آب و بعد از آن اسهال طبیعت مابین مطبوخ کنند بیع کاسی
 شاهرخ بگویند مفرطی و یسیر و یسیر و یسیر و یسیر و یسیر
 و کابلی اضافی کرده و میسند و اگر احتیاج افتد و در روز
 بعد اعات کنند و کلا در حق و شاف مامی و کافور و اب
 کشنی و از بساید و ملایه نماید و هرگاه بعد از این بقیه
 بماند و در دست بیع کاسی و نشسته و در هر
 شاهرخ بگویند و با مقدار صاف کرده و سکنجبین و
 اضافی کرده و میسند و از بساید و کافور و اب
 و با یارنده و با یارنده و با یارنده و با یارنده و با یارنده
 و وقت ماده غذا گشت بر یا بنزله و یا خروس و یا ماهی
 تاز کم نلک و انلیسیات و علویات احتراز کند و بعد
 از اقامت بدین پروریش کنند و کام و زله بدانند
 چون فصولات سرد و مع بختین و میرد و کام گویند
 و چون بپسینه بریزد و زله گویند اما ز کام و کاه از جرات

بود علامت آن سوزش چشم و داغ و سرخ چشم باشد علاج
 شرب بنفشه با عاب بر زقطه تا سه روز میل نمایند و بعد
 ارسه و در سب قیال کشاید غذا سرمانش اسهال و کرد
 میل کند و بعد از صبح تلین طبیعت مابین باین مشرع کنند
 بنفشه صاب اصل السوس منب الفلح پسین و نیل و جی
 زنجبین و بعد از آن استهوام مناسب است و در وقت بنفشه
 دماغ نکشند و اگر سیلان و رطوبت قطع نشود سوسر کنند
 تخیر نمایند و هرگاه ماده بارد باشد علامت آن کثرت سیلان
 و طریقت و نقل و حوله الدار از که ما مانند علاج را زبانی
 کاوریان بگویند نبات سعید اضافی کرده و میسند و برنج
 و جام و بعد از آن بنفشه سیل و پر و یسیر و یسیر و یسیر
 اصل السوس و سیل و یسیر و یسیر و یسیر و یسیر و یسیر
 داره میل کنند و اگر احتیاج اقتدر و در دیگر اعات کند
 بیع ممل کاوریان و سبب مامی و کابلی الملک و زنجبین و یسیر
 و سبب بخار را بکنند و هرگاه سیلان و رطوبت قطع نشود کنند

سینه در مکنافه تغییر نمایند و بر پشت نغمه آیند که ناگاه سینه
 بر روی او ظاهر میگردد فصولات دماغ هرگاه بخلق سینه بریزد
 و او را از آن بگویند علامت آن خارش خلق و سینه باشد
علاج هرگاه در شراب بنفشه با لعاب بیدانه و برین قطونا
 سوختند و برین کد و بر سینه مالند غذا بنوعی آید
 و مغز بادام و اسفناج و از اشیا که ماله و آب سرد اجتناب
 نماید تخم بیدانه سات سفید رو و بادام با سیب سرس
 کد م هر دو در خل نصرت شوند که با ناله سرور باشد در
 سینه در کند در اینجا تفصیل مسطور است باید دید
 در امر صیتم از آنجمله ضعف بعراست و اگر از حرارت
 و قلبه خونی باشد علامت آن وجع و خارش و حرارت میسر
 باشد علاج هرگاه در شراب بنفشه با لعاب برین قطونا
 میل کنند و در اول وقت قیال بکتابد و در وقت سیم
 آتش بریان مثانهها محامست کنند غذا بنوعی آید و اسهال
 و مغز بادام و بعد از صبح تلپین طبع کند بقرص بنفشه

در
 بنفشه

و سکه برین قدی و شیر و حیار کاسنی و لعاب برین قطونا
 و اگر احتیاج آید یکدیگر بیاورد و در دیگر اعادت و بعد
 از تنقیه هر پنج و شام تو بیا و حق و بر چشم بکشند **علاج**
 از قلبه مروت و در طوبت باشد علامت آن سیلان **علاج**
 و عدم وجع و حرارت علاج هرگاه در پنج محک و پراش بچونا
 مانیات سمعد میل کنند غذا بنوعی آید و بعد از صبح با ریح
 فیکر با شیر و از بانه حب ساقه علی خواب فرو برند
 تا یک هفته و احیا با ماء الصل عرو کنند و بنیا و اسلیق
 بر چشم کنند و اگر از حرارت و قلبه خونی باشد
 علامت آن وجع و خارش و فریاد شقیقها و ثقل اصقان
 و سیلان دمه باشد علاج هرگاه در پنج کاسنی و شام
 بچونا آید تخم حیار کاسنی و شیر و کرفه ترنجبین و لقا
 برین قطونا اما فرموده میل فرمایند روز اول و دوم قیال
 کشایند و در سیم محامت مثانه یا ریک ساقی کشایند
 و او ریک دماله هشتم است از طرف یمن غذا بنوعی آید

و در

و در

از ریح تنقیه باین مضموع کند بوج کای بی شایه تر ج حیات چیر
 هندی پوست هلیله رود و کای و سفید بوج به انیر
 بر چشم بیکامد و سیاف ایصر بر یا نیر و ختران معید است
 شاف ما بینا کافور صدل با اب غلبه لعلک و لعاب مرز
 و کل ب سیاید و اطراف چشم ملایه کند و هرگاه بعد از
 ند بر ها تنقیه چند مامداد اب بوج کاسی تار نشسته نهی که
 چند وقت معت و کرایفت با سکنجبین فندی میل کنند
 و از جماع عام اجتناب نمایند هرگاه و با غلبه سردی
 و طریقت باشد علامت آن کثرت سیلان دمع و اشک
 و نقل و چسبیدن اجفان و قلت و جج و عدم حرمت باشد
 علاج تنقیه بخت معشیه کنند و بعد از آن با اراج بقر
 نهی که مذکور شد غذا زیر اراج میل کنند و شیر را از زبان
 چشم بیکامند و آن نقطه ایست سرخ که در صفا
 ملحقه حادث شود علاج شراب عتاب هر با مامداد با لعاب
 برز فطر نامیل کنند و ک قیال و جماعت میانه شان تاخ

رود و بعد از ریح سه مضموع مکرر کند و قطره از هر کور
 یا بل و کل از ریح و شیر و ختران سیاید بر چشم بیکامند و
 شاف ما بینا موم کل ریحی تاب سیاید و اطراف چشم مالند
 و در انتها بوج ملایه لعلک و عطران دم الا حویر و ریح
 کل سرخ و در زده هم مرغ سرشته با اطراف چشم مالند و قطره
 و اب با حه ماسد و ابند از گوشه چشم ظاهر شود سد ریح
 تا سایه چشم برسد علاج اولاً باید رنگ قیال کنایند و
 از رنگ تنقیه بخت یا راج کنند و از غذا ها غلیظه اجتناب
 نمایند و سیاف قیرون و شای در چشم کنند
 و از پرده باشند که از دور چشم بدیدایند و بتدریج زاید کنند
 و در چشم حار تر و سیلان دمع و ظاهر شدن رگها و صف
 پیایی ماسد و شمع در و شمای ناخوش دارد و بعد از هر وقت
 سفیده یلور غناب حوشانید ریجین نبات پیفد اش
 موده بویست غذا سوزان را حاق و در جیب عطیم
 باشند و بعد از ریح تنقیه با ریح مضموع کند پوست هلیله

علاج آن تنقیه با منقعه علامت عارضه در او باشد بطریق فرا که
 تنقیه کند و اگر عجباً با ریح و یاز مارچ بیمار بعد از اکلان عجزنا
 و مرا کنند و سیدی پینه با ریح کل مرخ به چشم چکا سدی
 زهر که در فصد فیفال و مجامعت حیوان شایسته نافع بود و مسخره
 در عیون و ریح سیدی و فیعل مایید ما شراب سرشته چشم
 کنند و در او زهری بود که در بطن اعلایم رسد و او باید که
 شق کنند و چهره دارند بعد از آن ملک زهر بکوبند و بهای آن
 بپاشند و خرزهره که تر کرده یا لای بولک بر بندند پره
 و آن را طریقی بود که در باطن بکوبند بعد از آن حشر علاج آن
 صبح کظم این وقت مساوی و اسرکه سرشته و ملاطع نمایند
 اگر زایل نشود شق کنند و چهره او زهر شمر مقاب بار کند
 شده مرخ با منقعه چشم علاج آن تنقیه عجباً با ریح کنند
 و آن مرخ را کنند و حرم صید و سرخه بر حای آن مالند
 و با بعد از آن که مرخ صوفی و دافق مرخ کرده و موضع مرخ
 بدان داغ کنند و بعد از آن شاف چشم کنند و اگر زهره

ریخته می باشد را جفا ن سرخ و طب که در علاج تنقیه عجب
 ابارج کنند و در عیون بنفشه بر سر طلا لای کنند غذا بنو ما شراب
 و مرخا بعد از حیات مرخ بریزد و مرخ طلا لای که به چشم کنند
قل اشغاردان حاندری بره شبیه شیش که در عیون ها و گریه
 چشم حادث شود علاج تنقیه عجباً با ریح کنند و جفا ن لایک
 آب پیشیند و در عیون مغز زهر الوی قلع طلا لای نمایند و آن
 چیز خرد را حلقه نمایند یا بعد خالی به تمام رقیق نافع بود
 و با لای و آن تحیل اشکال یا است مانند بسته و مرخ و در
 اشکال ملود با لوان مختلفه و آن از شدت حس و بر استند
 که با مرخ و در عیون غذا را احسان کنند علاج آن غذا های علی
 باشد مانند هریه و با چه و امثال آنها و مرخا از غلبه مرخ
 باشد که در شراب و منقعه شده باشد طلا متشر است که
 در و در اسطر استخیل کسد و یا بهیچن عودی بپزند علاج آن
 سخت ابارج کسد و بعد از تنقیه چند روز را طریقی کثیر
 میل کسد و آن که زنده چشم مانند ار حای حوش

و اگر خلق علاج ندارد و اگر مریض باشد و آنرا تسخیر
 برده های دماغ باشد و اگر تشنج یا بس باشد هر امداد شراب
 سفید بالخاب و بطریق اس شد غذا سوخته اسماح
 و بادام و روغن کد و بنفشه مکرر ملائمت کنند و برک کد
 بنفشه و بید و پوست خشخاش سفید بچرخانند و آب
 آن بر مریض بزنند و اگر تشنج رطب باشد تنقیه یا اراج فیل
 و اوزاذا کنند و روغن شبت و روغن تر جیس و ملائمت
 کنند و اگر چشم اطفال کج شود تعلیم نمایند که خطر برخلاف
 کند و یا بر پیشانی او بزنند که در برابر موضع اصلی بر مکه
 در آن پره سفید باشد که در حالت نگاه از آن سفید چشم
 تسخیر بجای اصلی بر آید **باب سیم** در امر مریض
 از ابتلا و جمع داناست و آن در مریض باشد اگر از غلبه
 حرارت باشد علامت آن عطش و تلی و هار و مرغی و
 و تب نیز گاهی باشد علاج هر امداد شراب بنفشه یا شیر
 قمر و بالخاب و روغن بادام و بنفشه غذا سوخته و برک

قیال و حماه میان شانده مهید مانند بعد از دفع تنقیه
 هیل کند و در کل سرخ و تیر و بان در گوش چکاسد و عند
 انکلاف و کسیر و آب بید بسیار و با ارفا گوش ملائمت کند
 و اگر وجع بقایت باشد انبوه در روغن کل بکافزند و بچکانند
 و اگر در گوش رطوبت برود باشد علامت آن قلت وجع و عند
 علامات حرارت باشد هر امداد کافند یا شیر را با بید میل
 و بعد از دفع تنقیه بخت بسته کنند و چند بید سترای
 تر و سیاه بسیارند و روغن بادام تلخ اضاف کرده بچرخانند
 و بگوش چکانند و هرگاه از مردم شوبات باشد که در گوش
 حادث شود علامت آن قتل سرفه و سیلان و صولات
 ماسد گوش علاج شراب بنفشه بالخاب و روغن بادام
 بچرخانند بعد از دفع تنقیه بطریق هیل کند غذا کنند
 آب شاد و ایس با تیر و ختران بسیارند و بچکاسد و از غلبه
 و هار و انصافها و عظیم ماسد گوش و گزای اختر کنند
 و چوبه و مردم منقح شوبات و روغن بکوبند و با جسل بچرخانند

و قیل از گشاید و الوه نموده بکوشد از آنکه اگر کم در کوشش
شود در صحنه و بکوشد با آب و ورق شفا را بچکانند و صدای
آن قیل از پیشم در کوشش میکردانند و اگر در بطنی نیز بکشد اند
تا عطسه آید اگر کم بپزد باشد **هرگاه** در کوشش از ریح معدی
باشد علامت آن در سر و کوشش و غشایه و سیلان آب از دهان
باشد علاج تحقیق مقیات مذکور در باب صداع بدینند
و بعد از تنقیه بطبخ هلیل کسد عداسه و اسفوداج و مرغ
قط و سوسن گرم کرده در کوشش چکانند اگر از ریح و معانی
علامت آن از کوشش باشد مانند آن از زنبور و صدای طشت
علاج تنقیه بجا یا ریح بفراسد مرغ اسفوداج و عار کحل
الملک و مرزنجوش بپوشانند و سر به بخار آن فرو دارند
و **هرگاه** با آب سرد بکوشد و صدای آن نیز در کوشش باشد
شود و ریح یا بپزد در کوشش چکانند و مرزنجوش چکانند
پوشند و مرغ و سلقه و خردل بپوشانند و سر به بخار آن
بکشد **هرگاه** از جری و مرزنجوش باشد علاج بدین

بست و **هرگاه** از غلبه صفرا باشد **هرگاه** در تنقیه با اسهال باشد
و بعد از تنقیه بمطبخ مرا که کسد عداسه و اسفوداج و مرغ
کلمه در کوشش چکانند و **هرگاه** از افراط بلغم باشد علامت آن
سردگزی خراب باشد علاج کل آنکین باب انیسون و بچ نبات
بنوشند و بعد از دفع حیات یا ریح خورند غذا خراب و ریح
با دام تلخ و ریح سداب در کوشش چکانند و اگر از بویست مزاج غلیظ
باشد علامت آن باریت متدب روی و نف و غور قناد
چشمها باشد علاج آن زقیب باشد بشراب بنفشه و شیر
خار و کدو و سوسن با کدو و خورده و ریح بنفشه بکوش
حکامه و اگر اجتماع امساخ باشد در حالت مخصوصه باب
کشد و بعد از آن شیرینان چکانند **و** **هرگاه** از کرون
کوشش است مانند آن از زنبور یا بپزد و و علت **هرگاه** از ریح
باشد علامت آن از آنکه گاهی ساکن و گاهی طغیان کند و
هرگاه علامت کلفتد باب از آنکه و انیسون و بچ مهک نوشند
غذا از بچ با دارچینی و ریزه و ریح سوسن و ریح قطنک

و چند آب قوی سیاه نیز نافع است و اکلیل الملائک با ورق غار
 و در خوش و بدق تربیح می باشد و گوش به بخار آن بگریزد و
 هرگاه از اتلاف دماغ باشد علامت آن ثقل گوش و درام طنین
 باشد علاج نفیقه دماغ تحت ابرج کسد و بطول مدکریانکا
 دارند و هرگاه از بویست و حلقه بد باشد علامتش آن است که
 در هنگام کسکی ارام کسد علاج عدا های رطل حورت و بجمام
 مکرر و بد و نه باری من سفته و نیز بر آن جرب کسد و اگر
 اریقاقت باشد تقویت شراب حار و شربت سبب کسد
 و روح از قوی که در گوش حادث شود شاف ما می باشد و اگر
 انگبین بسیارند و در ابتدا چکانند و اگر مزه شود قطرات ^{چکانند}
 و **خبر هوم** به هرگاه هوم در سوراخ گوش رود آب مرکب شفا
 با صبر گوش چکانند آب و صند و قلیل نیز نافع است و
 هرگاه بیرون نشود با التخصوصه پیرون کنند و اگر آب
 بگوش رود پیله بسیار چرب شبت بچیند و بر من چرب کنند
 و آن صبر و با در گوش که ده مکرر بگوش بزند تا بد و چلد

پیرون شود اگر آب کیم بگوش رود و در سوراخ گوش کل کیم کرد
 میکانند **فخار** و **دیم** گوش هرگاه در ایام بحران باشد تا سدها
 نشود قطع نکنند و اگر در غیر بحران باشد تا فرو و باز و بستر
 بچر باشد و چکانند و با آب نارنج بر من می باشد و نیز کسد با
 با افاقیا نیز نافع است **حکله الاول** خارش گوش و روع کل
 سرخ با آب فستق چکانند و با فستق و با سرکه بچر باشد
 و چکانند **بهار** در آرایش انضا از بجمام ششم است و آن
 بطلان یا نقصان قوه شامه است علاج هر با مداد کلقتند با آب
 بچر کند و با پیسور میل کنند و بعد از نفیقه بچر ابرج
 کسد عذار سراج و بعد از نفیقه سوسید و کدش و سکن
 و شونیز عطسه آرند و اگر از آنها بین خارش کند و روع
 بنفشه به بینی چکانند **دمن اف** هرگاه عفونت در بیض
 حادث شود علاج آن نفیقه با بچر فو که کنند و بول آشتی و پیس
 بکشند و سر و رطل و سسل و سدر گردند و با آب مرده شست
 و قلیل با الود و نموده به بینی بچند **فروغ اف** فروغ در بینی

هرگاه تر باشد تخمین رنگ قیال زنند و بعد از آن تنقیه
 بطبع فوا که کند بر هم سیداح میالای که کارند و اگر
 خشک بود شاد سینه هر بامد و میل کنند و روغن بنفشه
 و صوم سفید و مغز ساق کاه و بالعاب به دانه سرشته و قیل
 با و الود غوره به پی میزند **کوفه** صوم شود با سر کین
 و خر تقا پس با فلفل بکوبند در پی میزند و سر کین
 ریاد که در تنقیه بینی مرید و مسعد را نیک کند علاج
 آن برن قیال و جماعت میانه شانه و طبع فوا که کند
 زنجار بر آن میزند و اگر نایل نشود قطع کنند **جفاف اخف**
 یسوست که در بینی حادث شود روغن بنفشه و کدو و در
 چکانند و از اطهره نجره احتساب کنند **عاف** هرگاه در آیام
 بحران خریه آن پیون روان شود تا ضعف عارض شود قطع
 نکنند و اگر در غیر بحران باشد هرگاه آن حد خریه بود
 علامت آن سوزش پیون بود و آنکه اندک این علاج شرا
 تنقیه بالعاب مری خطونا سوسند و کل آن می و کج با سکه شسته

به پیشانی میالایند و پوست بنفشه و پوست مدف و شلخ کار کوی که با
 و کاغذ کبوتر بکوبند و در پی میزند و آب مسکین خربه پیون کنند
 عظیم نافع است **هرگاه** آن افراط و غلبه باشد علامت آن است
 که خریه غلیظ باشد و سیلان کند علاج رنگ قیال و جماعت میا
 شانه کنند و فیعه خام و ماضی کوبد و برده عنکبوت و آب شسته
 قیل با و الود غوره و پیون میزند و کلنا روغن قیال و کل
 آری و مسد و پوست حشاش و مسند و کل سرخ و راج
 بکوبند و سرکه چسبند و بر پیشانی میالایند و اگر بدین **قطع**
 نشود خفینوس برشته محکم به بیدند و یاد و معان آب سرد دهند
باب بیستم در امراض و عاهه از آنکه فلاح است و آن خریه است
 که در دهان حادث شود و منشور که داخل امر متعفن شود و
 هرگاه مری که در گونت دهان و سورت بر مری و او هرگاه از
 خریه باشد علامت شرمهت شود و آن که دهان و عطش بود علاج
 هر مدد ترنجبین با ما ناری سوسند و در قیال و درت میا
 رنگ کساید و بعد از نفع تنقیه به بطبع فوا که کند و هرگاه

وکلاب و ماهان نشویند و درین کل مرغ و کلاغ و قرق و سقا
 و بلانین بگویند و پاشند و یا برت بیخ زرد شک بپاشند و یا به
 آن مضمضه کنند و اسفراجه مردمانی بگویند و پاشند و بعد
 از تنقیه آب بیخ کاسنی آنرا با سکنجبین ساده چند روزی تا اگر میل
 پس نافع باشد و از کوشش و غیره احتیاج نکند و هرگاه از غلبه
 بلغم باشد علامت آن سفیدی زبان و دوده های روده و عطش
 علاج کافتن دانه را را باید و این سه علامت میل کند و بعد از صبح
 تنقیه بچینا یا ریج یا حبس بپاشند تا از ریج و عاقر قضا و قهقهه
 و یا را بپاشند و مکرر مضمضه و غرغره کنند و هرگاه از غلبه سودا
 باشد علامت آن سوزش و سیه روی و یا است علاج تنقیه بمطبوخ
 از بوم کسور و درین سینه و سه قطره سرساقا و در دهان
 و در دهان کسور و هرگاه سوزش معتدل شود اهل و بیخ هر سه بپاشند
 و مضمضه کنند کل مرغ و بلانین کلان زاج نفع و سفید شب بگویند
 و پاشند بخس بپاشند و دهان هرگاه از حرارت معده باشد
 علامت آن است که بجهت معده خالی خورد یا چیزی را در حوض علا

نرس

است هرگاه در نرسدی یا اسهال یا برون یا ترنجبین یا آب میوه و نه
 میل کند غذا نشویند تا اول عاید کلان خورد و هر سه میل صدق
 سمید و منحل بویست ریخ یا فنجون بکرسد و کلاب سخت ساعده مکرر
 در دهان بگیرد و اگر بلغم در معده متعین شود آن را بپاشد و هرگاه است
 علامت آن بیخ و ماه و سیلان و این است علاج مقیاتی که در آب
 ذکر رفت در مضمضه و در وقت بدهد و بعد از آن کافتن دانه را
 میل کند و اگر تنقیه احتیاج افتد بمطبوخ ترین بدهد و یا با آب
 کیمیا بپاشند و معطی و میل فلفل مکرر بپاشند و هرگاه بخار از ف
 لحظه باشد هرگاه در نرسد یا آب عقیق و ترنجبین میل بپاشد و
 قیال یا با چهار رنگ کنایید و بعد از بیخ تنقیه نفوس سینه
 کسور و ماه و کلان و بوم و اسهال و سینه و مضمضه کسور و
 و بیک و دیک و شک و کاس و بوم کل بپاشد و میل و هرگاه
 بگویند و بر بیخ و دانه پاشند و از کوشش و غیره احتیاج نکند
 هرگاه بخار از کله حاد است سه علامت بپاشد و علاج است چنانکه
 ذکر شد سیلان لعاب فم اگر از حرارت و مله است باشد و در هنگام

سید

که سنی اراکند علاجش شراب سیب و شراب سفید کند و ورق
 سیب و ورق به یخشانند و صفضه کنند و اگر علامات غلبه حر
 باشد که قیال کشاید و هرگاه از رطوبت و برودت باشد علا^{ما}
 بلغم در او باشد نخیس مقیات دهند بعد از آن که کفند خردند و
 حوارش مصطکی میل نمایند و اگر غار رطبه مانند هندوان و کدو
 و انقولات اجتناب کنند و اگر در هر باب از دهان رود بکرم
 اعداد است که علاج آن در امراض معالجه شده است و ان^ف
 نام ششم در امراض اسهال و سینه و ریه از اجزای مردم است
 و او هرگاه از حرارت و غلبه خویه باشد علامت آن حرارت و حرقت
 و وجع زبانه است علاج هر یک با مکعبین یا شیر خویه و ا^ل
 بر قطره یا میل کنند نخیس ریه قیال کشاید و اگر احتیاج اند
 حق زهر زبانه نیز نافع است و بعد از رفع تسویه بمقوم فو^ا
 یا بطبخ آن کنند و صفضه باید تریت سیاه و آب سماق کشند
 سفید با مالت و اگر احتیاج افتد بعد از تسویه چند روز آب
 یخ کاسنی یا نان ماکعبین ساده میل کنند و هرگاه از برودت
 و غلبه

بلغم باشد علامت آن سفیدی و قلت عطش و برودت علاج کلش
 با شیر و نان یا نان و آب سوره میل کنند و با جوی و تخم شبت و بزر^ک
 با ماء العسل صفضه کنند غذا را بر آب **قل و استرخاء**
 مسکونی و سستی را به در ننگ هرگاه از حرارت باشد که قیال
 زنند و تنقیه عطیف فو^ا که کشد و قیاح از هر باب عبور
 کند و اگر مالمی باشد تنقیه با یارچ لوفان یا کشد و جتا یارچ
 نیز نافع است و وجع ترک با مسکه صفضه بچرخانند و صفضه کنند
 و اگر اطفال اسهال دیگر کنند فو^ا که با میل مکن و برودت ایشان
 با لید بطل^ی و اگر قوت ذایقه باطل شود جامد تر از زهر^ی
 مستحق نکند علاج تنقیه با یارچ فو^ا کنند و اگر قیاح
 مریخ و تخم مردل یا مسکه بچرخانند و صفضه کنند و صفا
 و اگر بیروست زبانه اگر از حرارت باشد صفضه با مسکه
 انقلب و آب دهند و نم کنند و لعاب برن قطره یا بزبان مالند
 و اگر از بخارات باشد علامتش او است که سنگ و زبانه خشک
 شود و اگر زبانه بیروست و علاج ریه قیال فو^ا و

ملبل کنند و کتا و موهه با سرکه می شستند و منقعه کنند
منقوع نان مکه و آن بیست و نه بار که کثیرا العاب به دانه و
 بزخات و مزاجه مالند و اسیاناً مریه خرد و نافع است و
 شعله مرکه لب و دم که شراب سخته مالعاب بر قطره با سوس
 رنگ فیما لیاچه و رنگ کنایند و تنقیه بطبیخ و واک با ملل
 کنند کتا و عنب الثعلب و فوفل و جرت سدر و وری کل
 لکرسد با سرکه و کلاب و سیرند و طلا بنماید قروح شود شعله
 قروح و بوی بعد از رنگ فیما لکنایند و تنقیه مطبوخ و واک
 نمایند و ما زود و ارسک ناموه و فوفل بکنند و مرم
 سفید لایق و بیست و نه بار که کثیرا العاب به دانه و
 و در میان آن شقی کل هر شود و کاه بود که بر آن نمره و
 قوت پیدا شود علاج قروح و تنقیه بطبیخ و اقیمن
 کنند و اکل الملک و اسیرنج و عنب الثعلب و مرنخوش
 و کل خطمی می شستند و میاد کنند و اگر رنگ او بسیار
 او را بیشتر کشایند تا خون فاسد برود پس رنگ بمالند و

فاسد و عدس و ملاح و احرین و با قلع عنب الثعلب کتا و به سدر
 سفید و عنب الثعلب و کثیرا العاب به دانه و کثیرا العاب
 و مناخ کا و کرمی سرخه با پیله بطور و فوفل بنفشه بر لب
 و دم و بیست و نه بار که کثیرا العاب به دانه و
 لکرسد و عنب الثعلب و فوفل و جرت سدر و وری کل
 قروح و بوی بعد از رنگ فیما لکنایند و تنقیه مطبوخ و واک
 نمایند و ما زود و ارسک ناموه و فوفل بکنند و مرم
 سفید لایق و بیست و نه بار که کثیرا العاب به دانه و
 و در میان آن شقی کل هر شود و کاه بود که بر آن نمره و
 قوت پیدا شود علاج قروح و تنقیه بطبیخ و اقیمن
 کنند و اکل الملک و اسیرنج و عنب الثعلب و مرنخوش
 و کل خطمی می شستند و میاد کنند و اگر رنگ او بسیار
 او را بیشتر کشایند تا خون فاسد برود پس رنگ بمالند و

و با آب سح کر معصمه نماید و بر دست تمام و شام کا و کو حق
 پنج نف بسوزانند یا کف و یا در سنباده بکوبند و در قنداق یا لصد
خضرا ن اگر هم آغوشیه بسفال در آستان بدهند
 علاج این استغیاضات کنند و بعد از آن تنقیه بطریق ذوالکسده
 کف دریا ملک بگویند و بعد از آن مالند و سواک کردن نیز نافع است
 حکایتی از طایفه رند را با سر که و کلاب و سکنجبین معصومه
 کنند و هر آمد مکعبین ماده با آب سید وانه یا شیر و هر میل
 کنند غذا سوماش یا سوماله هر یک مناسب اگر در حواب و در آن هم
 بسیار نافع علاج آن هر آمد و کفند یا شیری یا ریاس میل کنند
 و بعد از آن تنقیه تحت یا ریج کنند و در وقت زنی که در زهر
 نهی نمایند و هر که در آن کم آمده باشد علاج آن کشته خواهد
 شد **سیلان آب از دندان اگر آب ز قیغ و غا غا نامد ایم رود**
 هر روز کفند یا ریاس میل کنند و بعد از آن تنقیه تحت
 کنند و غسل بر پا کرده و در آن نمند و اگر از حرارت باشد علاج
 آن حرارت که در دهان در دندان بپاشند و در وقت کل بر آید و دندان

عالم

ش

ش

ش

ال

بیم

بیم در هشتاد و نهم از این حلقه از جمله حلقه است و او را
 از غله صفرا و دم باشد علامت آن حرارت روی و تشنگی و
 صحت لسان و در دهان کوفه و در لونی تپید و در دم حائضه
 از خارج باشد علاج سکنجبین مسوده با لعلاب بنکر و شیر تخم
 و کاسه و آب ح پنج کاین و غلبه القلب سه روز در دهان
 روز اول در کف مال و در وقت حمامات میانه شانه کنند و
 اگر احتیاج اقتدر از رویان کشتایند و غرغره و آب توت
 و آب عدس و غلبه القلب کنند غذا آب جو و کل از موی شا
 با سر که بر حلقه طایفه نمایند و خون سنک فیت بر حلقه بکشد
 بجای نافع است بعد از آن تنقیه تنقیه در مطبوخ کنند پنج کا
 غلبه القلب مغرغره و نمند و پوست حلیمه در دهان
 سکنجبین مسوده با آب ح کاین تا نه نشسته میل کنند و در وقت
 بالکلیه زایل شود اگر هم خفیفه تناول کنند و به تدبیر حق
 نکنند و اگر با حای مطبوقه یا غرغره مشترک باشد علاج آن
 الا شترک کنند چنانکه در حیات گفته خواهد شد اشتاقه

حما

و اگر خفا آن طلبه بپیم باشد علامت آن ارتفاع روی و وقت ب و
 و جمع باشد علاج را بپایانه و بیچ بیک و کایدان بر می مانند
 با بیات سفید می کنند بعد از بیخ تنقیه حقه های حار که
 عدل زیر پا و غسل با آب کامه غرغره کنند و اگر آن طلبه سودا
 علامت آن صلات و دم و تیورگی لو به باشد که علاج بیخ بیک
 و کایدان با لک و بر می مانند با بیات سفید می کنند حجامت
 و درک با سلیق کتابند غذا غیر طبع و نبات و بر در مسک و شیب
 انجیر با کلاب غرغره کنند و با شرب با آب رنک مید و کل حطمی و
 نبات با فایست و هم حقایق بغیر و سوداوی و حار و تنقیه و
 لانه مشترک باشند علاج آن با لانتراک کسد جفا نجه در
 خرا صد آمد استا اقه **تبار** علامت آن و دم حانی بر حلق
 باشد مانع طبع و از آن کرد و سر ای کو بر تا کو بر ظاهر شود
 علاج همان تنقیه و مسهلگی که در حقایق و رموی دیگر رفت بد
 و از هر دو جانب رک قیال و حجامت میان شانها و ساق
 نیز مانع است و غرغره با مفر قلو س و آب بعد س و عنب الثقل

کنند و بر آتا و آنها را نام شود غرغره با مفر قلو س و شرب کنند و باق
 علاج همان رموی علاج حقایق است **سور** حلق شود لک که در حلق آن
 طلبه حرق و مفر حاد است شود هر چه با مفر و نبات و عنب الثقل به
 و بیکو میل کنند و درک قیال و رک و بر می آید کفایت و اگر احتیاج
 اقل تنقیه بطبع فو که کسد غذا کشتک آب با روغن بادام و
 از آن اگر تنقیه مانند چید آمد و آب بر دست بیخ کاسی تا به تنگی
 کنند بنویسند که چند نوبت گفته شدند و از گوشت و غیره بی احتیاج
 کسد **سور** **رها** افتاده ملان و هرگاه از اخلاط حار باشد علا
 اعطش و حرقت ملان است علاج آن رک قیال و حجامت میان
 شانها و تنقیه طبع فو که کسد غذا کسد غذا کسد غذا
 و درک قیال کنند و اگر از اخلاط بارده باشد علامت آن صلبه در آب
 دهان و سوزن باه باشد و دم و جمع باشد علاج تنقیه و طبع و
 زردی و بخت یا دم کسد و غرغره با آب کامه و با قهوه کسد
 صورتی که در کدی **رها** افتاده از غلبه حرق باشد هر چه با مفر
 غلبه عنب الثقل بر می مانند یا شیر یا خیار و بر و لهاب همدان میل

کند و نه قیال کشاید و نه قیال کشاید نیز نافع است قیال کشاید با حلیم
 میل کنند و اگر خضرات دماغ باشد که به شش و ریه و طبع هر چه باشد
 شراب بسمه العناب و بیهک و کای و ران و لعاب بیکو بیل
 و شکر با آب سو بکرم غذا کند و هرگاه از طویلت باشد که بر خیزد
 برین علامات نقل خون و عدم خضوت باشد علاج کلک بیدانیره
 و از پانده میل کنند و در عروق با قهقشب و اما و الفل کند و اگر از ملا
 هرای سرد باشد هر چه با کلک بیدان یا ان بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 و کای و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 ریه باشد علامت اسوج صد و خضوت ریه و معای بول و معی
 سر باشد علاج هر چه با شراب سمشه و لعاب به دانه و بیکو بیل
 کند و سینه را برون بپوشد و همین فایده غذا و خوش شیر کای
 و شیر کند و مساس است و هرگاه از صوت عظیم صد گرفته
 شود ریه قیال کشاید و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 میل کنند غذا است با با قله و لعاب خطی با روفن دارم بر
 طلایه کند و هر کسی از شیا و تند بسیار خور و مانند فلفل

و امثال از راه ریه می رسد اگر صد شود علاج قیال کشاید با حلیم
 و با بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 بر قیال کشاید مساس است و هرگاه کسی را عرق ناز و هوا و خند و
 کشته شود شراب بپوشد با لعاب بیکو بیل کنند بنوشا با دام
 غذا سازند و استعمال بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 حمایت میانه شایه و ریه قیال کشاید و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 انار و ریه و قیال کشاید و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 ملار و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 این صبیان ضربه یا بیهک یا سغه باشد علاج قیال کشاید با حلیم
 با لعاب بیکو بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 نافع است غذا اسفید باح و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک
 باشد علامت از آن است که خون خالص آید سینه گرم با
 و علامات سرد را و نباشد علاج تا سه روز هر چه با حلیم
 ایچا و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک و بیهک

نیمی از آب بکرا صاف کرده بنوشند و فلان جانب راست
 را با سیل کنند و اگر احتیاج اقتضا کند سیم از چای طاعت کند
 و در آن با سلیق برافین است غذا اسفید باج و از غیر بر و گوشت
 اعتنا نکند و کسای که خیره می کند طالع آن در اواخر محرم
 گفته خواهد شد است آفته **نوب بنوب و غلغله** به نام
 در حلق و اگر خوار یا استخوان در کلر حلقه و از آن خیره و قیق
 این علامت را است که اگر از آن دید ما کتبیه بکشند و
 اگر پیمان دو تاب فرجه بند سمد پیمان در دست گرفته
 بکشند و یا لقمه بر پیمان بندند و فرو برده بپوشند و قی
 کردن بر نافع است اگر ملوک و مملوک و سید و غریب با سیر و سر که
 مرده کنند و شوی بر یا غریب مگویند و بخلق دهند و اگر به افتد
 بجام گرم رفته چنان مکت کنند که عطش غالب شود پس
 قطعه مرغ بر همان بکشند چنانکه آبش بخلق شود که بدین
 حیل الهی پیروند و نهاده بعد از دفع آن خود آن مگویند
 سماع کلان و قشران را می شناسند و منغزه کنند و خون

نوب
 بنوب
 و غلغله

سیاوشان بگویند و معلق او بدستند ما سیم در اواخر محرم
 و آلات بسیار از این است و او را که در جرئت قصه و یا
 باشد علامت از جرئت و ده و سفت نبی و مد تم نعت باشد علاج
 هر باطله در سبب سینه ما نیز بگوید و چهارین و لعاب بیکر و
 میل کند و در آن سلیق از چای بنوشند و منغزه را چون کرد بن
 سمانکند و اگر آب برودت مزاج ریه باشد علامت را است که در
 سها اشتداد کند و از خاتم ساکن شود علاج بر سیاوشان پنج
 زره مهر بناسند و یا نبات سید میل کنند غذا زیر باج و درون
 سوس بر سینه ملازم نمایند و اگر از رطوبت باشد که در ریه
 شود علامت آن کثرت نفث و زخا بر سینه باشد اصل شوی بر
 کاهد با آب بپزد و بنوشند یا ترنجبین میل کنند و چهارین و
 در مطروح کند سینه پنج مملق چهارین و منغزه سینه
 سیاوشی و یا آب بپزد و بنوشند یا ترنجبین میل کنند و چهارین
 و اگر آب برودت مزاج ریه باشد علامت از سوت و ملالت سفوف
 است و در سینه رقت عطش باشد علاج هر امدا ترنجبین و چهارین

هلاک سرشته و بقدر فعل حبها ساخته در ایام مرغ شب
 خل حرات بیج عدد در و دود و لعاب بیدانه از سر میل کنند غذا
 آن و طعام با آب بخور و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 و قلبه از گهر بید کوره با جلا و مرغ میل کنند و انتم نبات
 با عرق غلبه القلب مناسب باشد و در ایام از خواص
 و قولات و امیات و علویات و ارباب سر و غیر اجتناب نما
 و آب و ده خاله بخور مانند و عرق غلبه القلب مرغ مرده مرغ
 آب میل کنند و انجیر سیاه و مغز چای و کاه صحرانند میدان
 و مرغ و در ایام استحمام نبات نافع است اما در مرغ و مرغ
 و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 از اقامه نیز بکند شد ریج بر غیر بکند و کاه می باشد که
 سبب ضعف بکریان مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 آن پنج احسان و دست و پای و انتفاع مشک مانند و مرغ و مرغ
 شیر الایع مناسب نباشد مگر شیر شتر یا بخر و و دست و مرغ
 خوردن آن همچنان شیر الایع است الا انک در مرغ و مرغ و مرغ
 مقال

رستم و رستم و رستم و رستم و رستم و رستم و رستم و رستم و رستم و رستم
 بیج مقال برسد و نبات ها از قرار چهار مقال است و مرغ و مرغ
 یک نعل از نعل شتر شیرین داخل کنند و در ایام و ایام و ایام
 و مرغ کس بگوید و بنوا له شتر غلو ط کند و شیر شتر را این
 از نازده روز تا چهل روز و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 القلب با اسهال باشد و بر احقان و صورت طلا بکند و مرغ و مرغ
 با کلاب بپایند به پشت با ماش و کرم با الله و خا کستر و با آب
 مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 آن مقصیل گفته خواهد شد انشاء الله تعالی سبب و مرغ و مرغ
 مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 باشد مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 شاه مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
 علاج شراب نفعه ما شراب بیلو فی لعاب سکر و مرغ و مرغ و مرغ
 عدا کسک آب با مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ

در ریه حادث شود و آن تب و ای و سعال و تفت و بیم باشد و
روی زلالت شود و حساسیت سرخ کاسه و کافور و نعوت و تیرم و سیرا
و این مرض بعد از نزله و ذات الیه و ذات الجنب و در میان
سعال از من حادث شود و باید دانست که گاه در این مرض در یک
روغنی و سوز و سرفه و اعراض نیز و شکم خونی و باریک کردن
و چشمان صورت افتد و جل و پیشانی کشیده شود و سر و تنیه و
اسهال و زبانی حادث و عورت تفت شد بد کرد و علاج بدین
نباشد و در ابتدا که هنوز خلط مذکور حادث نشده باشد
بمعالجه معمول با سعال علاج هر امداد و در سعال که باریک شده
کل از من طبع شیر و صید و العاب و بدین کوی شیر و نخر و بر
و در غنیا الثعلب میل کند غذا از حریک و قلیه بر عاله و اگر
و اسفنج و باجه و زغاله نیز میتوانند میل کرد و هرگاه مراح قوی
باشد و کاسیلم و حماه و صد و تنیه و بطون و کدر و آب و
دگر تفت مناسب باشد و در غرض از طبع و نیست که این را و در ابتدا
در اخراج و داخل است و بعد از آن شیر و لاق نهی که در ریه و ک

باعت مافع است و شیر را با آب سرد و سوز و شیر را
باشد و اگر تفت و در اطراف بدین آید شیر شش بدستور
بدهند و اللیل که در آب و ریز کردن بدستور معهود
طایفه نمایند و آب و روغنه جو شیده با عرق غنیا الثعلب
بموض آب میل کنند و هرگاه مغز و سی یابی و زنج شکم باریک
بر سینه بندند نهایت مافع است و در آبای که شیر و لاق
و شیر شش میل کنند و در وقت عصر از این اوقه بایک
مشال و در سعال و العاب و بدین میل کنند و **صفت عرق**
معده چای این و کد و خربزه و صمغ عربی و نشا سسته کثیر امیر
معده را در با قله و قشر و بدین در یک آب بخورشانند تا به نیم
صبح یا نیم من قند بقرام دارند و جام و معده الهوی و نیز
نافع است و در این هرگاه مغلطی که است و میاید و در
اندازند و تقویت بخار و و شدیدا باشد یا اگر در آب اند
به نه فتنند علامت رتبه است و هرگاه و جرح ضعیف و
لاغر علامات مذکور بدت ناید باشد قصد و سهل را

صفت

موقوفه کفا سیرالایع و غیره را نماند و اگر منجر باشد
 شود رجوع به باب استسقا کند و اگر صحر یا سهال شود
 مذکور را موقوف داشته رجوع به باب سهال کند و
 مراد **ذات الحی** بر آن وجهان باشد که در دو حادث شود علامت
 آن وجه صد رویه و سه عین و خشکی زیاده و معتدل و عطش
 و عظم نفس و حرمت قارون و تب مطبقه و مزاج و ضیق نفس و
 معال دقت هم نیز گاهی باشد **ذات الحکیم** آنکه گاهی که قاسم
 صد است بدی نیم نگاه از حجاب از جانب صد و دم کند او را
 ذات القدر و بر مقام نامند علامت شدت رجوع سینه باشد
 چنانکه به نیست و بپوش تواند خفت و سایر علامت آن ذات القدر
 است و در **تحریر** که عاری که گفته شد حجاب طهر و دم کند
 ذات القدر نامند علامت شدت رجوع میان شانها بر چنانکه
 اصل به پشت نتواند خفت و سایر علامت آن همچنان ذات
 القدر و ذات القدر بود **ذات الحسب** و آن روی بود و دقتی
 اطلاع و یا در مجاری که حاصل است میانه قلب و معدن عادت شود

علامت

و

و

و

و

علامت آن وجه ناخس باشد و در بپوش رجوع ناخس آن باشد که
 کرب مصر را سر را ح کند و با آن تب مطبقه و ضیق نفس و
 و عطش و کرب و اضطراب و حرمت قارون باشد و دقت هم
 نیز گاهی بود نبض سریع و متناهی باشد و جانب چپ را
 باعتبار و مجاورت قلب خطر بیشتر باشد **شخصه** و آن دم
 محاب و عسل اصلاع عفت و ارام و علامات آن را آن است
 اند مانند چنانکه خفتن هیچ وضع مکرر شود و چو نایار آن
 و علامات معالجه بهم قهند لهذا کیفیت ملا و ای اها بر سبیل
 استراحت یا در کرده میست و ذالجله علامت آن ارام هرگاه آن
 علیه خزه بود تب حرمت بول و قفت و روی و عظم و قوت
 نفس و عطش و اضطراب باشد و هرگاه ماده صحر باشد علامت
 ار شدت تب و حرمت نتواند نبض و صفت قفت و روی و قوت
 و شدت عطش و مزاج باشد علاج هر دو رجوع اصل ایوس
 عتاب عسل تعالیم بپوش باشد و شبیه خیاری کپی باقی
 و لعاب پهلای و برز قطن یا اخا منوره و روی و نبض

مرد

او به اتم از سهل و غیر آن تخفیف مد قصد و مجامعت نامی
 میگردید باشد و هرگاه این امر ^{غفلت} را نماند علامت او غلبت
 و عطش و غلط و بیاض قاروه و بطی نبض و بیاض نقش باشد
 و این شاذ واقع شود و هرگاه از غلبه سرد باشد علامت آن
 خشکی و سوزانسان و اضطراب و بیخوابی و زردی باشد علاج
 در نوع اصل الیوس ^{سپید} است و بجز این بجز نباشد با تر جمیع
 و با ت میل کنند و رک با سلیق کنایند و بعد از نفع کامل ^{تفیه}
 باین مطوخ کنند نهضت نیل و حیاتی اصل الیوس ^{سپید}
 سایر بر این مجامعت فیوس تر جمیع غذا برین با ماء الیوس
 و بعد از تنفیه شراب کاوی یار و تخم شامای فریم با عرق کل
 بنفشند و چوبه انار برین ظاهر شود و بند و بیج بر هیزد
باب دهم در امر از غلبه از آن جلد سرد المزاج قلب است
 و هرگاه از حرارت باشد علامت آن حرارت بول و مرهت نبض
 و غم و غصب و عطش باشد و چرخ بر سینه دست نهند لسان
 حرارت کنند علاج شراب ^{سپید} با عرق بید و کلاب ^{سپید} بنفشند

و شراب زرد و شک و شایسته نیز نافع است غذا اش خرد و بر آب الیوس
 و در شک و استسجاق و مندی با کلاب بجایند و کثافت در او
 تر کرده بر سینه بنهند و ایضا نافع با عرق بید و اگر احتیاج
 آمد رک با سلیق کنایند و هرگاه سرد المزاج دارد باشد علامت
 آن بطی نبض و بیاض قاروه و مره و کثرت خراف و ضعف قوه
 باشد علاج کلیند با شربت کا و ذیاب میل کنند غذا برین با ^{کلاب}
 و مرغ و بعد از آن تنفیه بجا میسر کند و بعد از تنفیه تقویت
 بناد و بهشتک و اندر مفرق کنند و اگر سرد المزاج بایس باشد علامت
 آن تخافت و زلال بدن و قوت نفوس است و با بناد شراب کا و ذیاب
 با عرق بید متک میل کنند و تقویت بجز این تر جمعی و عرق ^{لایق}
 کند و استخوانم و دندان بر روی بسته و اما لایق نافع است
 و اگر رطب باشد علامت آن بیاض قاروه و بطی نبض و ^{سپید}
 اشتها و صحت انفعال باشد علاج کلیند و با بناد و میل کنند
 غذا برین با کاک و تیوس و زعفران و اگر در جمیع سرد المزاج
 مد کرده علامت آن مثلاً و غلبه اخلاط باشد تنفیه بجا یار

و حباب منور و ریاضت معتدله نیز مفید است **خفقان** و آن
 حرکت اخلاصی باشد دفع موفد عارض قلب شود و علامت
 آن تپش دل و ضیق نفس باشد و او هرگاه با غلبه خور باشد
 خستین رات با سلیق و یا ساقین کشایند و یا در شراب لیس
 و یا شربت حاضر یا یا له کلاب میل کنند عدا آن رساله و مرغ
 و آب لیمو و اگر آن غلبه معض باشد و یا در آن از شراب مذکور
 یا کلاب و محل عصر مرغ یا در میل کنند و صند لیس و کل اژی
 و کافور و شافه امینا و اقاقیا با آب کشین و کلاب به سیند
 و زبیرستان و چیلان بپاکنند و سب و دمان اجیا با میرکند
 و هرگاه با غلبه سودا باشد علامت آن خوابهای رندی و
 افکار باطل باشد علاج تنقیه مطبوخ اخیمنه و یا حباب و کشند
 و بعد از تنقیه تقویت شراب کافور و زبیر و مغزات کنند تا آن
خفقان از کثرت ریاضت صوم و اسهال و ق و نفخه
 باشد علاج آن کنند فیروزه و جریه و صید
 و امثال آنها و اگر اخلاط و ترچه در معده جمع شود خفقان

حادن است که در علاج آن بق کنند و بعد از آن جوارش و
 میل کنند و اگر معض بعد از این دارا این نیز خفقان حاد
 شود علاج هر با مد و بیخ کاسنی و بیخ مهک بخورشانند
 و یا با سفید میل کنند و بعد از آن نفع تنقیه مطبوخ
 فو اگر کنند و اگر از سودا باشد که در معده جمع باشد
 تخمین مقیات دهند و بعد از آن نایب با آب بالیکو
 و کافور و آن نوشند و بعد از نفع تنقیه مطبوخ اخیمنه
عشی علامت آن ضعف نبض و هوس و بیرون تا طرا
 و صفت لوز و مقل جوارش باشند و این از شدت صف
 قلب و اجتماع روح و دود باشد علاج در هنگام غنی کلاب
 با آب سرد و رو پیاشند و عنبر غالیه بیویانند و اگر
 صحت یابند و بعد از آن اقامت مفرغ و شراب مندل میل کنند
 و اگر عشی از نوع و صوم و اسهال شدید باشد علاج
 در محاش کشه شود **خفقان** و آن چنان که کوبید و راهی اند
 و اگر عقب و غنی خفیفه آید و با آن سیلاب و دهان باشد

اینست به باید بهر بنفشه الحیدر میل کنند عذایر یاج یا غفل و میل
 را که سوز مزاج یا بر باشد علامت آن نجات و هزال بدن و عطش
 و بیست و دو علاج علاج شراب تنقیه همراه با شیرین
 میل کنند و بیات با اسکندر و برافع است عذابها را بر ناله
 نکود و ماسو **مس** و آنکه از هرگاه از علیه مفر باشد علامت
 آن عطش و صفت ربا باشد علاج تخمین مقیات دهند تا
 تخم ترپ و نیست و اصل السوس و بگز زد و بعد از تنقیه بطایع
 فرا کنند و بعد از چند با مدام و صیغ خوردند و اگر غلبه باغم
 باشد علامت آن این نفس و پاضی و دود و فانی و سیلاب
 آب دهان و اشتغال شکم و قلنا استنها باشد تخمین مقیات
 و بعد از آن کلقد در دهند و بعد از نفع یا و ح لوف را بیاورند
 دهند و بعد از تنقیه چند مدام مجرای منوی میل کنند و
 روغن رقیق معدن لایه کنند و اگر از سوز باشد علامت آن
 کرب و اشتها و ضعف هم و قوت تر و سوز و برول و بطی و
 در دلت شدن طحال باشد علاج مقیات دهند و بعد از آن

اطریفل میل کنند و بعد از آن تنقیه بطایع اموش کنند
صمغ مملو از عسل و از سن المزاج سرد علاجش گفته شد و کفر
 از عدم معدن باشد علاجش گفته شد و اگر از یاج باشد
 علامت فراق و هشا و فانی عسل کلقد و کل انکس با و
 دان و آنکه میل کنند جو را و ش کوف نیز نافع است و صمغ
 نمایند و اگر از طعام مدی باشد قی کسد و بعد از آن جو را
 میرد تا دل کنند و اگر از ضعف معدن باشد علامتش آن است
 که و جمع بعد از آن زاید شود علاج عقویات معدن کنند تا
 شراب نفع و سیب و انار و **مکرو** اگر از حار باشد علامت
 آن وقت و جمع معدن و قوی عطش و طهر و درم باشد و کل
 شراب بعینه ماب کاسنی و ک با سلبو کنند عذاب
 و بعد از آن تنقیه با یوسه مطبوع کنند عذاب اعلیٰ تنقیه
 تخم کاسنی و غیر ملوس و در ابتدا شاف و مایه مصلح را از آن
 قبلت بعد بمالند و بعد از چند و غلبه بر ذک کل خطی
 سنبیل از و ح تخم کل سرخ با آب سرشته نما و کنند و اگر بعد

ازان تب و وجع اشتداد کند علامت جمع شدن ماده است
 ثم خطی بر شکم و در بار شک با شیر بز را مدام بنفشند و چنانچه
 منقرض شود و دریم خمره باقی دفع شود نشاسته با روغن بادام
 میل کنند و بعد از قطع دم و مده و قمر که با آب امین کلینار میل
 کنند **کرم خونی** علامت آن آتج سرد روی و دفع مده و **ریم**
 لسان و قلت عطش و تفاوت و دم باشد علاج هر امداد
 ماء الاصول با آب زانیا نه میل کنند و تر یا ق ابعده نیز نافع
 است غذا نیز باج با دویچی و شکم را نه و عجاج و دویچی
 و درج لایه کسد و اگر سوز و در شکم سلب شود بافتاد
 باطل بعد و نفس تنگی کسد علاج کل انکپن با شیره زانیا نه ^{میل}
 کسد غذا شکم را نه با نیز باج و با برنج و پیچکی و سفید و از
 و سنبل و بیزک و علییه با موم سفید با روغن با برنج ^{شسته}
 حاد کنند و بعد از آن با یا رخ لور و یا کنند **نرموس** کنی
 و آن چنان باشد که اما کل میفتند و او هرگاه از غلط است
 بود که بر مده و نیز علامت آن غنا و نوش و قلت عطش و

نرمه باشد علاج تنقیه بلبلخ افهره کند و به چربی مازت
 نمایند و اگر سوز المزاج باور بود کم مده ازان منکشف شود
 علامت آن سیلان آب مدها و نفیج این شکم بود علاج هر امداد
 کلیند با زانیا نه میل کنند غذا نیز باج با ملل و بعد از آن تنقیه
 بجای باج کنند و بعد از تنقیه چند امداد می آید که نه تناول
 کنند و اگر از افزای حرکت و پیدای روی و فر و در ماخلری و در بدنه
 حادث شود این علت بدیدای علاج بیامیه و مریه و قله
 کنند کنند و تدوین بدنه بریدن بنفشه کنند و اگر از حیات
 بود علاج آن گفته شود **سرخ** و این جمع مجموع اعضا بود
 با سیر و مده از نخاقت بدنه و وجع و ای می و مده و ضعف
 قوت و قشیر کاهی باشد و چرخ دست بنفشه ^{چکان} نهند
 بودت کنند علاج هر امداد کلیند با شیره زانیا نه میل کنند
 و بعد از آن جید روی اگر کهنه بنفشه غذا نیز باج با
 تهر و زجاج و سکر و امک و خام و سعد و آب سرشته
 مده لایه نماید و اگر با ضعف مده حرارت در بدن باشد

از آن نیز این علت بدید اید علامت آن بیست طبع و عطش
 و غش در هنگام هرج باشد طبع مراد شراب و زشت
 با سکنجبین ساده میل کنند غذا قمر و لیمو و غوره و چرب
 حراش منزه چیر من نکند تا غیر نیکو نباشد عصا در
 تشنگی با و اطهرا که از حرارت قلب و دیره و معده باشد علامت
 آن حرقت صدد و لیمو و عطش با و اطهرا بود علاج مراد
 شراب لیمو و ریاس و سکنجبین ساده با عرق کاسنی و یا با
 حرق میل کنند غذا قمر و زشت با این عالم و صمد کلاب عرق
 بید و سینه و معده طلا بد کنند و هنگام عطش آب سرد بخورند
 و اگر بسبب اخلاط شوری که در معده جمع شده باشد عطش
 کاذب بدید اید علامت آن است که عطش از آب خوردن
 زایل نشود و چون لیمو صبر کنند و آب بخورند زایل گردد
 علاج محتمل مقیات دهند بعد از قیاس و روی کل
 منع شد برابر گرفته و بیخته هر دو در و متقال که کنند
 غذا و بر باج با زشت مراد و دفع معده علاج آن مراد

در
 عطش

در
 عطش

کفشد

کفشد با از یا به میل کنند و فک و با و سکنجبین کرده بر سنگ
 نکند نمایند و اگر در طبع لیست باشد حب الیثا و زیره که
 در سکه حبسید باشد علاج تنقیه معده کنند با فندک
 و هر دو در و متقال کف کنند حب و تاؤب و عطی ارج
 و صند و از این هر سه هرگاه با فراط باشد علاج تنقیه
 معده کنند و بعد از تنقیه تقویت بخورند و شوری که
 با و شود و کنند سر و ضم و ضعف هم و سر و هم
 آن باشد که کاه غثیا ر کنند و حرقت معده و شوری بر و پنا
 باشد و ضعف هم آن باشد چون لیمو از اکل یکد و دیری
 طعام را دفع اید **نخسه** آن است که معده اصلاحات
 و غذا نکند علاج این هر سه تنقیه بق کنند و بعد از تنقیه
 تقویت معده بخورند و شراست و معاجین چنانکه گذشت
 و در فم مصطکی بعد طلا بد کنند و اگر متماوی شود
 بخ چربی عظیم نافع بود و کیفیت خریدن در باب مد
 به میل گفته شد حبه علامت آن است که در فم

در
 عطش

در
 عطش

در
 عطش

در
 عطش

واسهال که با هم بود را بر وجهی باشد علاج اولاد رسه
 قطعه نخی صاف فرو برند بعد از آن تخم بیکان بودار و نیشا
 با پیال کلاب کور ساسد و میل کنند و از دوا اصل جبری
 بخورند و اگر طبیعت بسته نشود رتبه سیمین و رتبه
 به و یا شربت نفع با الجانی بر روی دانه میل کنند و یا دوع کاو
 ماهی داغ کنند و یا رقیق و نج سر کنند و میل نمایند و چه
 استهنا صادق شود از شش سماع داغ کرده با مرغ مناسب باشد
 و کلان من و مندل با آب مورد بر روی معده طلا بکشد
 و در غرق و سیاه این همه همگانه از غلبه منفرا باشد
 علامت ان عطش و بلغم و هان و خشکی زبان و التهاب در
 علاج نخستین مقیات دهند مانند اصل السوس تخم ترب
 و تخم شبت و نمک هندی و کنکری و در سکه چوب عسل و
 انقش آب بنفشه با دیوان میل کنند و مندل با آب سبب
 معده طلا بکنایند و اگر از غلبه سردی و بلغم باشد علامت
 ان ترش و غلظت عطش و قراقرص معده بر او لا بقی کنند و

و منی
 و منی

اندک برست پیسته و امیاء خشک و اصل معده بر قاری
 و شربت به لیمو یا زعفران و قطعه طلا میل کنند و جوار شرب
 و کلان من و مندل با آب مورد بر روی معده طلا بکشد
 و در غرق و سیاه این همه همگانه از غلبه منفرا باشد
 علامت ان عطش و بلغم و هان و خشکی زبان و التهاب در
 علاج نخستین مقیات دهند مانند اصل السوس تخم ترب
 و تخم شبت و نمک هندی و کنکری و در سکه چوب عسل و
 انقش آب بنفشه با دیوان میل کنند و مندل با آب سبب
 معده طلا بکنایند و اگر از غلبه سردی و بلغم باشد علامت
 ان ترش و غلظت عطش و قراقرص معده بر او لا بقی کنند و

قری

و منی

علامت آن جمع میار نشان در بیم طاق این علاج آن قرص طمانین و قرص
 گلاب و باقر صفا و کثیرا و معنا بنیبه و آب لسان الحار هر روز ده میل
 کند غذا با چه و در درون تخم بیه بنفشه و لکری دم از عصاره بیک
 باشد که بعد از این زمان در دفع و سبب و حکم علامت نشانی
 آن مضرات و علامت علاج همان مضرات بنفشه با لعلاب بیک
 فرومذکور است اگر خون در معده به بند علامت غش و خف
 بود و عرق سرد باشد علاج خود بخور تخم سبب بخور باشد و ملک
 هند عصاره کده نوشند تا قی کنند یا سرکه زرد کوبند
 عسل یا آب گرم بنوشند و قی کنند و روان هرگاه بسبب
 اخلاط بود که در معده جمع شده باشد علامت آن قی
 و حرقت معده است علاج نخستین مقیات دهند و بعد
 آن نبات بالعالی به داند و در خون بنفشه و عرق کلا میل
 کنند و اگر احتیاج باشد تنقیه بجمیع مسهل کنند
 حب یا بارج و امثال آن در کربل و علامت آن عدم
 حرقت معده و قی باشد هر با مدد کلید با نیروه اینسون

در بار بار

میل کند و معصکی بجایند و عطسه کردن نیز نافع است و
 اگر از بسیار خوردن باشد قی کنند و بعد از قی جوارش
 خود تناول کنند و در که بعد از اسهال با آن برفی
 مغرط حادث شود کمتر علاج بدی باشد چنانکه گفته اند
 هذا الفواق ماله من الفواق علاج شراب بنفشه با لعلاب بیک
 و بدانند که مکرر نوشند غذا جواب و کند و در معده
 کند و بنفشه بستاند و از زرد کل خطمی کثیرا بالعالی برفق
 سرشته بعد و علقوم ملا می کنند اگر در خاز و دم هر که
 باشد علاج او تنقیب گفته شود **هضمان و حلال**
 اشتها اگر آن سوزن مزاج معده بود علاج آن کشته شود و که
 آن اخلاط سرد که در معده متعفن شده باشد و یا آن اخلاط
 تلخ و شور که در معده جمع آمده باشد علامت آن تعفن سردی
 دهان و حرقت معده و تشنگی باشد علاج مقیات دهند
 و بعد از قی تقویت معده با سکنجبین سفهلی و شراب لیمو
 لیمو باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن قلت عطش

۷۱
و قی

در بار بار
و عصاره

در بار بار

اگر است و در حد تب جگر باشد علامت شرا است که بول اندکی باشد
 ایند و قیق باشد و اگر در تقعر باشد بولان و قیق بود و دیگر
 دو نوع نجات بدنه و نسا و لونه و سقوط اشتها و اسهال
 غسالی باشد و علاج ازین و اصلاح همین در دگر علاج نوع اول
 هر بامداد قرص در شک با یک تخم پیاز و ری میل غذا زیر کاه
 و نوع ثانی را هر بامداد نبات سفید با آب بنج مهک و در آن
 میل کنند و بعد از تلخیص به معوی خیال جنبی و آب و از یا
 کنند شبت و سنبل و اسار و در آب مداب بر جگر طلا
 کنند و در **م** کنوا و کاه از غلبه خوف باشد علامت آن
 تب و عطش و قیق نفس و سرفه و فراق و ظهور و عدم
 حرقت و نقل و در دهان باشد و کاهی بول نیز مختص است
 علاج هر بامداد تخم پیچین با آب و در باد تربک و بنج کاسنی
 میل کنند غذا کشت آب و بعد از آن همین رک با سلیق
 کتایند و اگر احتیاج امتدود دیگر از یا را عاده کند
 نفع تلخیص طبع خواگردد و بعد از تنقیه حرارت باشد

اورام

هر بامداد

هر بامداد قرص کافور با شیره خیار و خربزه و صندل و اندک میل کنند و
 و صندلین و در باد تربک و کل سنج و کاکج و طحالب و طحالب
 و آب ستان و در دهان نکند اگر از غلبه صفرا باشد علامت
 آن شدت تب و خشکی و قیق صفراوی و سرعت نبض و تاد
 بول و علاج آن همچون علاج دمو می باشد و علامات بنج
 میام بول و قلت تب و عطش باشد هر بامداد نبات با
 دار پیاز و بنج مهک سفید و بعد از نفع تلخیص معوی
 خیال جنبی با آب عنب و ثقلیب و در پیاز نه کنند غذا زیر کاه
 با بادام و علامات سردی و خشکی زبان و عطش و
 جگر باشد هر بامداد نبات سفید با آب و از یا به و تخم
 و کاسنی بنوشند و بعد از آن تنقیه بطبوخ افیمون
 و بعد از تنقیه چند بامداد قرص در شک با اسکیمون
 میل کنند غذا زیر کاه **و اگر در دم** حکر از ضربه و سقط
 نخوی صریحی و بوند با و نفس بفتله طلایی کنند کنند
سکند و این بعد از در دم بدیداید علامت آن از ق

و اگر

و اگر

اشد باشد چنانچه به دست اصالتش انداخته خفت علاج چیده
 و در نهانجات ضما دکنند مانند اکل الالماء و بزرگ و
 و خطی و انجیر و مرار شک و موم سفید و امثال آن
 منجر شود طلعت انفجار است که چنان با بران دفع شوق
 و تشویه باشد و جمع ساکن کرده و بعد از آن انفجار
 تب و حرارت نباشد هر بامداد نیات باب و پاره و پاره
 میل کند و الا شراب خشیاش با تیره خیالین و خربزه
 میل کند **و کبد** علامت آن وجع ممتد باشد و موضع کبد
 و با آن تب و ثقل کبد نباشد علاج هر بامداد سکینین
 بنوری با عرق وانی یا به میل کنند و ضما دات مسخنه
 تخم کرفس و دانیانه و سداب و مرزنجوش و فرنجشک
 و فودنج و امثال آنها **کبد** و او هرگاه در ممتد تب جگر
 باشد علامت آن ثقل جگر بود و بول رقیق و کم باشد علاج
 سکینین بنوری با عرق منب الثعلب میل کنند و اما الاصول
 نیز نافع است و اگر با آن عطش و حرارت باشد هر بامداد

کبد

کبد

سکینین

سکینین شدی با قرص زرنسک با شیر خرفه میل کنند غذا
 نیز باج را در شک و اگر معر کبد باشد علامت آن است که برادر
 باشد علاج بن بست بیج کاسنی تازه فشنه و اشیا مکاره
 عنای الثعلب بخیسانند و بامداد صاف کرده سکینین بنوری
 اضاف نموده میل کنند غذا بدستور سابق **سکینین علامت**
 آن تمام اجزاء و سفیدی لونه ویدن باشد علاج آن تفویض
 جگر باشد چنانکه در رساله المزاج کبد گفته شد و عنای الط
 با کلاب بهوشانند بر سر و صورت طلائیک کنند غذا نیز باج ماری
 و دایچینی و مرغ و دریای یا با البته اهل نکند که با ستقا
 انجماد **استقا** و آن سه نوع بود لحمی و ذقی و طلی اما لحمی
 از ضعف کبد و برودت مزاج آن حادث شود از کثرت طبع و آن
 سیلان دم بر اوین و از ضعف طحال و معده و آن آب خوردن بعد
 از دیاستور یا بعد از حمام و یا در ویش خواب دارد که در علا
 او سفید و او چنانکه بنوده میاید باشد و اشتیاق قوی
 چنانکه هرگاه انگشت روان نمید بفرستد و نهانی چنان فایر

سکینین

ممتد

مغیر اسهال شده و جمع به باب اسهال کنند **رقان اصفر**
 رندی چشمها و علقه سرگاه به بجزان این علاج ان در تب
 محرقه گفته شود و اگر از سوء المزاج حارة و یا از ورم حاد
 که در جگر حادث شود و همچنین اگر از سوء المزاج گرم مران بود
 علامت آن همه شدت عطش و تپش و صفت لونه و حرارت
 قارون مایل بسواد و صفت کهان و بیست طبع و شست
 نبض و حرارت باشد ولیکن از ان مران دفعنا حادث
 کرد و اگر رقان از حرارت تمامی بدن باشد علامت آن
 خادش بدن و خشکی و صفت بران بود با علامت علاج
 مجموع اقسام مذکور بر یک و نیزه باشد چنانکه هر بامد
 پنج کاسنی عنین الغلب نیم کشتوت بچشاند و نیم خیارد
 خرمنه و هندوانه و کاسنی و دونه کرفه و تخم بامد
 بنکواضاف نموده تاسه روز بنوشند و ذوق از همین
 اسلیم و در سیم از بامد با سلیق و یا انکه باز اسلیم
 غذا اشترم و بعد از نفع شقیه باین نفع حواکه کنند **الک**
 ۱۷

الوی ششها و بچشاند و سیاق سیاق سیاق سیاق سیاق سیاق
 نیم کشتوت قریب دی سنا مجموع شباتکا و خیسانی و بامداد
 صاف نموده و نیم کشتوت قریب دی سنا سیاق سیاق سیاق سیاق
 کرده تاسه روز بدین دستور میل نمایند غذا بدستور
 و بعد از شقیه چند بامداد سکشی و مندی باب پنج کاسنی
 تاز و نشسته میل نمایند چنانکه هرگاه حرارت بقایت باشد
 تا با نقره و روز یا بیست یک روز خورند و چلا و مالحه
 و زرشک میتوانند میل کرد و **رقی** که بعد از قوا پنج ایلات
 بمعالجه قوا پنج مشغول شوند چنانکه گفته خواهد شد
 ازان معالجه یعقوب بدستور صابون کنند من اقله الی
 اخر و **هرگاه** برقان از شره و یا از برع حیران و هر
 باشد علاج ان هر بامداد و نیم کافور باب هندوانه و لقا
 سکر و با نان و برین میل کنند غذا کنند اب با و فون با دام
 و کافور و مندل با اب کشین بر روی جگر طلایه کنند و اگر
 سته در میان مران و کبد حادث کرده و از این نیز برقان

در

۲۰

فحال
در
سینه

پدید آید علامتش زانست که بران بند و بچ سفید گردد و با آن
عطش و دارت باشد علاج نخستین تنقیه بمطبوخ فراگرفته
و یا بقیع آن کند و بعد از تنقیه چید با ملاء سکجین و سرکه
با آن بنوع کاسنی باز در فستقه میل کنند **سیرهم در زهر خرما**
و اگر بعد از مزاج طحال است و آن که طحال باشد علامت آن
التهاب و عطش و تیرگی در و اختلاف نفوس و حرارت قارون
و سوزن طحال باشد علاج هر باداء و مرزدن شک و ترخیز
با آب تمویل کنند و از دست چپ و راست اسیر کنند و بیه
از آن نلین بطریح هلیلک کنند و بعد از تنقیه سکجین
اخمیور با ماء الجبین بدهند چنانچه در باب مایع و لیا
ذکر رفت غذا اش ترق و قلبه او تخم سپندان و تخم ترب و
با سرکه بخورشانند و غندی در او تر کرده بر طحال نهاده اگر
سوز مزاج با برود علامتها و عدم علامات حرارت باشد
و لونه سفید بود و باداء دگشت با شیره و آن یا تر میل
کنند غذا نیز مزاج و بعد از آن تنقیه بمطبوخ عاری بقوی کند

و بچ کرم سداب و آشفه با سرکه بخورشانند و بر طحال نهادند
اگر سوز مزاج با برود علامتها و تفاوت و کرموت بدن
و هلاکت طحال بر علاج هر باداء و نیا با آب بفته و در باد
ترب و تخم بچ اینکت میل کنند غذا اش با کد و بادام و ملا
و اگر طبع باشد علامت آن قلت عطش و سستی بدن و سب
لسان و سیلان آب دهان باشد علاج سکجین نزدیکی با
و از پینه و بچ کرم و اصل السیرس هر باداء میل کنند غذا نیز مزاج و بعد
از آن تنقیه بجای میسر کنند **و اگر ام** و آن هرگاه از خزان باشد
علامتها تب و سرعت نفوس و عطش و غلظت و سرد قارون
و صفت زیاده و جمع طحال باشد علاج بنوع کاسنی و هیلک
تخم کشمش و بچ کرم بخورشانند تخم فیان و غیره و بعد از آن
در او نیره گرفته ترخیزین لعاب سکر اما فیه مزوره میل کنند
اسیر یا با سلیق کشایند غذا اش تر و بعد از آن تنقیه بنقو
جو اگر کنند که در باب یوقان ذکر رفت و صدقین و عاف
ما مبتدا با آب کشین بر طحال طلایه کند و اگر بعد از آن تنقیه

و اگر

هر ارق باشد چند بامداد سکنجبین ساده باب بیج کاسی نان
 میل کنند اگر آبرودت بود علامتان قلت عطش و بطل
 بفرز نیست طبع و بجم طحال باشد علاج هر بامداد نبات سفید
 یا آب پازنه و عنیا لعلب میل کنند غذا زیر باغ بعد از
 شقیه بطبخ افیمون و غالیقون کنند و بعد از شقیه چند
 بامداد سکنجبین بزودی یا قرص کبریت اگر در سوراخ
 باد و صلابت طحال بقایت بود و از موضع خریش برآمده باشد
 و ضیق نفس و سوزان و فساد هضم یا در اعلى سودا دهد
 در این حال رگ اسیم کشایند و بارک با سلیق بقایت نافع است
 و کل غاف و نیم خرد و بود و بیج کرباس که بر طحال منما کنند
 و اگر در م منجی شود بقای بران دفع شود و در این حال نیز
 شتر نافع است چنانچه هر بامداد سه مثقال نبات یا نیباج مثقال
 میر کرم میل کنند و از لبنیات و بقولنا اجتناب کند
طحا **طحا** علامتان خرد طحال بود و جود دست بران نهند
 از زیر دست بلغزد علاج هر بامداد سکنجبین بزودی باب

بیج کبریت و پازنه و غیره می آید و هر بامداد میل کنند غذا
 زیر باغ بر سداب با سکه و دوفن زیت بچوشانند و بروی کرباس
 کوبه تان و انداخته صداد کنند **سده** علامتان ثقل طحال بود
 با وجع خفیه علاج هر بامداد قرص کبر یا شیوه پازنه یا نیب
 و آب منیا لعلب میل کنند و سکنجبین بزودی یا شیوه پازنه
 نیز نافع است غذا زیر باغ **رق** سبب است در لونه بدن
 سبب سده باشد که در میان سپری زوده و یا در سپرد و
 حادث شود و یا ان بطی بعض و تخافت بدن و قلت اشتها
 و ثقل سپری باشد و این بتدریج آید علاج هر بامداد کفایت با
 بیج میله و بیج کاسی و نیم او بنوشند و از دست جگر
 اسیم کشایند و بعد از پنج شقیه یا بر عظیم کتد بیج
 سنای یکی بچوشانند و معیون نجام باشد سیرخ اضافه نهند
 میل کنند غذا زیر باغ **ر** از ضعف قوه جانیده یا ماسک
 طحال باشد علامت کدورت چشم و سقوط اشتها و سواد
 راز باشد علاج هر بامداد سکنجبین بزودی یا نیبسون

طحا

روده

و اگر روزه

وکل سرخ میل کنند استین و قفل و عود و کل سرخ و مصطکی
 ماه مزوج غوره و سرخ و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل
 از آنجمله قریح است و آن وجع شکم بود مابین طبیعت و سبب قریح
 هرگاه بلم غلیظ لزج باشد که با خلط امعاء مزوج شدن باشد علامت
 آنق و مسقط اشتها و سبقت قوه و سبقت وجع شکم باشد علامت
 او که جوارش سفلو و سهل دهند و در میان آب گرم نشینند و
 و در من شیب و ماسنه گرم کرده بر شکم طلا بکشد و شیاف خیار
 چنبر براندازد اگر طبیعت مدد کرد فها و الا این حقنه نکند
 داند شیب سنا و مکی خنک سداب سلق اکلیل الملک سیبستان
 انجیر بچینانند و دهن کیند آب گامه شکر پنج بوره از منی
 اضافه نموده شقیه نمایند و چون طبیعت مدد کرد و وجع شکم
 شد کاهید با شیوه دانه دانه و اینسوره و تخم کرفس میل کنند
 غذای بنوشانند و اگر با اسهال باشد و یا یرقان بد
 اید بدستوری که مدد باید برساند اشاره نشان وضو و توبه
 و غیره اما معالجه کنند **و اگر قریح** بسبب ریحی باشد که در امعاء

در قریح

در قریح

خجسته

مختص شده باشد علامت آن اشغال وجع و قریح و نفخ باشد
 معالجه بدستور ما قبل کنند و دهن سداب بر شکم طلا بکشد
 و اگر قریح بسبب ورم امعاء باشد علامت آن تب و عطش
 و وجع ضریانی و قی سفلوی و وجع بند و پیچ زاید کرد علامت
 قریحین مابین و باه و نریک و تخم کاسنی میل کنند و از قریحین در
 ماسلق کنند غذا بنوشانند با آب مام و بعد از آن فنج شقیه باین
 مطبوخ بکشد عنب الثعلب تخم خطمی بن سنا و شاه سنای مکی
 عصار سیبستان مغز فلووس قریحین و اگر بعد از آن خوارق
 باشد هر با مداد شیر خشک ماشیه سه تخم میل کنند **و اگر**
 قریح بسبب خوارق برسد که مدد کرده عا و نکرده علامت
 التهاب و شدت عطش باشد علاج قریحین با آب بنفشه
 و عنب الثعلب میل کنند و بعد از آن حقنه که در بطنی زکری
 بکار دارند و دهن بنفشه بر شکم طلا بکشد غذا بنوشانند
 معربا بام و اگر قریح بسبب یسوست سفل باشد علاج آن
 معربه خیار چینی با آب دانه و عنب الثعلب میل نمایند

و اگر

و اگر

و دفع شبت بر شکم طلا کنند و بعد از آن را بماء قوی بچینند
 با شرب بسته میل کنند اگر قیاس و دیدن و جستن التزای بود
 واقعی شود و یا روده بکلیس خصیه نرسد و در این حالت
 ریسما بر پای مریض بنشیند و بالا کشند و حرکت دهند تا در
 موضع خود رود و بعد از آن نبات سفید با آب دانه یا نه میل
 و اگر این تدبیر نافع یک دوم رقیق ناکشته فرو برند و اگر
 بکشد تا بطریق اسفل منفع شود غذا نیز با آب و روغن شرب
ابزار و آن روغن از قلع بود و آن بسیار خلطی بود که در
 علیا محسوس کرد و گاهی باشد که از راه تم منفع شود و نفوذ
 باشد و جمع شکم بسیار باشد و با آن غرق و ضعف نبض و
 بود علاج اوله و آن سفید سبیل بدهند و شیاف
 خیار چنین استعمال کنند و دفع شبت و با بونه بر شکم
 طلا یک کشته و اکلیل الملك و صبا الثعلب و غام و سعتی
 و سوك پیداینجی یا بونج خشک شبت و خود بچیند و شاند
 و در آب آن نشینند و چیزی اصل آن خود نند اگر طبیعت

و اگر

و اگر

و اگر

کرد و با المراد و این حقنه بکار دارند و هم کفش شبت با بونج
 اچس و آن را به طبعه بچیند و میل بسوزد و با بونج غلیظ
 برونه از منی یا شکم رخ و روغن زیت و آب جامه اضاف کرده
 فایر شیاف نیز مفید باشد سکیج تخم غزل ملک برونه با موم
 ساخته بکار دارند و شرب با حبه عقیق که کم کرده اند که اندک
 میل کنند و چون طبیعت مد کرده و جمع ساکن شد غذا و دوا
 بخوری کرد و در قلع گفته شد عمل نمایند **س** و او پیش شکم
 بود و او هرگاه از بونج باشد علامت آن قریب باشد و چون
 ریح منفع شود تخمف حاصل کرد و علاج کلیفند با بونج
 ما شیره دانه و آن سبیل میل کنند و اگر با آن اسهال باشد
 معرق عرب نشا بسته بر داده کوفته چنان تخم بر داده و روغن
 با ما چوب پخته با عرق بونج شسته بچیند و میل کنند غذا
 اش با بام بر داده و روغن کل زرد و زهره کا و بر شکم
 طلا یک کشته بسوزد و کل سرخ و ملک که کم کرده بوشک و ک
 نگید نمایند اگر مفید نباشد و جوع به با با اسهال کنند

مقعر

مفرد

در کتب

در کتب

و اگر به سبب بس طبع باشد تخم کبر فو شست و از پاره سحر
 نایز با فوید کوفته و بچنه هر دو سه متقال میل کنند
 با بویج و شکم طایه کند و در **چهار** سر از املط مالجه و مالجه
 باشد کند و روده جمع آمده باشد علامت آن ثقل و عطش
 و عدم انتقال باشد که دفع باشد علاج آن حقنه و مغزین
 و روغن بادام و آب غلبه و درینه خطمی کنند غزایند
 و بعد از شقیه جوارش کند و میل کنند **در** **کتاب** و از آن معلوم
 خام و رومی مد روده جمع شود و شکم به پیچد و جاهای باشد
 که خورده نیز با بر از دفع شود و این متبیه بمغز باشد علاج
 او لا امتحان کنند چنانچه چهار تخم را برشته کرده با روغن
 بادام و عرق بارشک بجز شاند و میل کنند اگر چهار تخم در
 تقاضا و اول و دوم دفع شود علاج عدم سده است و سده
 و معالجه بقرا بفر کنند چنانکه در باب اسهال گفته شود
 و اگر چهار تخم بعد از تقاضای چند دفع شود باز سده
 و در علاج آن درینه خطمی غلبه و درینه خطمی بجز شاند

مغزین

مغزین پس ترنجبین و روغن بادام اضاف نموده میل کنند و اگر
 خورده نیز با بر از دفع شود و صمغ عربی کوبیده با تخم دیماس
 بجز شیده مذکور اضاف کنند و روغن کل زرد و زهره کاد
 گرم کرده بر شکم مالند عدا اش بادام و اگر سیکر و سهیل
 سه دفع شود و در حین فر و نشست و نهاده و لا دور و زیا
 و زرد بکر بدهند و بعد از سهیل هر با صداد سفوف طین
 و قی به با شقیه خرفه براده میل کنند غذا اش با آب معا
 دای کرده و اگر طبیعت بعد از این دواها بسته نگردد و رو
 به باب اسهال کنند **در** **کتاب** که مای طویل و حر و د کدر
 و روده حادث شود علامت آن دودان سهیل شکم در **کتاب**
 که سنگی باشد و در خواب دندان به ساید و لغای از دها
 بریزد علاج آن یکد نامسان کنند و وقت عصر پیا له شی
 با بویج بجز شاند و میل کنند و هنگام خواب درینه قیل
 بر یک کای کرچه کف کنند و پیا له شربت دوشا با نملان
 بنوشند و در سقشای لایخ کوفته بشکم بپندند و بینه

در کتب

و آب ترکه و بخور بر آوند و با مصلح و معجون اسقیف میل کند ^{طبع}
 و اگر بعد از این بقیه باشد بعد از چند روز بدستور سابق
 باز اعاده کند و اگر در اطفال کرم حادث شود و در منده و
 صبر سقوی با آب برک شفا لوی تلخ بر شکم طلا می کنند
 ترخیص و آن میخوش بود در امعاء مستقیم که متصل بمقعد است
 و بان تقاضا الله چیزی دفع شود و خورده نیز کاه می آید
 و بان حقیقت معده و مزاج آن باشد علاج هر امداد سفوف
 طبعی و کلا و معنی با شیوه فرقه سودا و میل کنند و شیاف
 زهرا استعمال نمایند غذا اش با شیوه مادام و کاورس
 و خستخاستن مجروح بر داده و اگر ترخیز از بیست برادر باشد
 کلا زرد و مشکل پیون آید علاج مغز فلوس با آب سیسنا
 و تخم خطمی میل کنند غذا اش با دام و اگر از سحر بود که
 بمقعد رسد و مغز کل و با بویخ کرم کرده بمقعد کنند ^{مقعد}
 و در بالای هر کرم پخته بنشینند ^{همان} و او هرگاه از غلبه
 صرا باشد علامت او تشنگی و التهاب و تلخی دهان و ^{صورت}

ترخیص

مجان

بران و سوزش مقعد باشد و دو شکم میخی نباشد علاج
 هر امداد و بویخ و قوی قابض کل و معنی طباشی سفید آرد
 کتا و مجموع با عرق بار شک میل کنند غذا اش با آب صابون
 و صندل و دامک و زیره و اقا قیا کل و معنی با آب برك
 سودا سرشته بر روی معده طلا می کنند و آب داغ کرده
 میل نمایند و اگر طبیعت بسته نشود سفوف صابون
 و بویخ و معنی طباشی بر داده و کل و معنی هم الاغزین ^{می}
 قابض برشته بر نبط برنا بر داده و بویخ و معنی خرفه ^{را}
 میل نمایند غذا چلار و باز دی تخم مرغ نیم برشته و کشور
 بر داده کوفته بر سر تخم بپاشند و اگر از غلبه بلغم باشد
 علامت آن قراق و ثقل و سفیدی بران بود علاج هر امداد
 معنی عرب بر داده کوفته تخم نیم بر داده سفوف طبعی
 و بویخ با عرق بار شک میل کنند غذا اش با برك کشور
 قاز و اگر سفید باشد هر امداد سفوف مقلیان با دت
 به و با سفوف لغیا با آب برك بر زنده تانه میل کنند

مربوب

و یا حیات الی ثانی و باب حال صبح بخوابند و صاف کنند تر نه
 دیگر باب حال صبح بخوابند و میل کنند و اگر از غلبه سردی باشد
 علامت خشکی دهان و کثرت اشتها و سردی برای و قراقر
 و حرقت و این معده بود علاج او که با مغز بلورس و ترنجبین
 و روغن بادام و آب ریشه حطی و عناب الغلبه حقیقه کنند
 و بعد از آن قهوه را با مداد صغیر عربی بنمایند و در کوفه آن
 و قهوه بنجاده بر داده و به باغی مزه شده میل کنند غذا انرا با
 در نمک داغ کرده با سه ریختن و او هرگاه او اشتها را بداند
 باشد علامت آن مردخ دم باغی و کف بود و نشاء و اسهال و داو
 باشد هرگاه علامت او را طخوت بود و مزاج و حرقت مقصود باشد
 و با سلیق کشایند و هر با مداد صغیر عربی بر داده کوفه نیم
 و بجان سیکو و با بنک بر داده و روغن کل سرخ قرمز که با اسف
 نشاء است بجمیع ناشیره هر چه بر داده میل کنند غذا انرا با شیر
 نارام و حاورس بر داده و اگر اسهالها مفید میقتدر باشد
 کلان معده را لاخرین که با و شمع قرمز باغی صغیر عربی باغی

بر داده کوفه و به یوسا و دیگر او و بلوت سفوف هت
 الی این مجموع با شیر خرقه بر داده میل کنند غذا بدستور
و اگر اسهال بسبب سبج باشد که در روده حادث شود
 سبج او است که از اخلاط خریفه حرفا معا خراشیده گردد
 و از اسهال و افزاین سبج حادث شود ایم از اسهال امرا
 و بلغم و سوداوی و دمودی فی الجمله اسهال سبجی است
 علامت عطش و جمع امعاء و بیچش شکم و خروج دم با
 علاج هر با مداد بنج انجیا و پوست خستخاش و هم مورد
 و صاف کنند و خرقه بر داده و داو سین کوفه و اسهال
 و با پیشک بر داده و روغن بادام چرب کرده و قهوه
 و کلان معده را لاخرین که با و سبج بلغمی مجموع
 اضاف کنند میل نمایند تا سه روز غذا کار و سبج
 بر داده شیر و کشند و بنج بر داده با برک کشیز تازه
 کرده پیه و ک بزد ستاری بسته دران اشرا فاحته
 پیه و مکرر بیفشند تا اش بخته شود بعد پیه و بن

از او اش میل کنند و اگر این دواها مفید نیفتد هر یک از
 معده و طبع و کثیر است و استیلاست و جمع بوداده کوفته بر زینه
 و بوی فلفل با بویاده بروهن با دایم چرب کرده ارد کنار
 ارد بلوط ارد و سبزه کل ایمنی دم الاغین که با ما سفوف
 انجیر و جمع با آب برکت بز و شنه تازه بنوشند غذا بدست
 سابق و سوسن کل سرخ جا و سرکه کم کرده مو شکم نکسیدند
دکتر منتهای شده هر یک از سفوف و زعفران با آب برکت
 تازه بنوشند و بعد از آن با آب خالص و در قه بجز شانه
 و حل عمل کنند و چون طبیعت بسته شود تقویت نشانه
 سیدل و شراب انارین و تخم ریحان و عرق بارشک کنند
 غذا طعام کم و در غن با مرغ بچه اگر اسهال دور و در
 واقع شده قطع نکنند مگر بعد از اطعام و ضعف عارض
 شود در این هنگام ملاحظه کنند که خلطی که غالب بود در
 آن مشغول شوند چنانچه به تحصیل مذکور شد و اگر سرما
 بگرفتند و اسهال حادث شود علامت آن جمع کرد و پیش

حیفه باشد علاج معده و استیلاست بر داده کوفته چهار
 تخم بون با دایم با عرق بارشک جمع بنوشند و میل کنند
 و کل سرخ و حل برکت نکند نمایند غذا اشتها دایم برده و اگر
 بعد از آن بقیه بماند تا دل بقرص لاشی قایض و سوسن
 طین و زیت به و بگوید بارشک بر داده و اصل آنها کنند
دکتر اسهال یا اسهال کبدی و او هرگاه در بعضی باشد علا
 انجیر و دبل کبد بر و صدیدی و مناسی یعنی بجز
 و شنه لحم نیشکر بر و از قطع دست و پانز بود اسهال
 حادث کرد و در الجمله هرگاه من اول باشد یعنی بعضی
 خونی و در بعضی و الی نباشد در این هنگام حبس مطلق
 نکنند مگر بعد از اطعام پس هر یک از قرص که با دوا
 قرص کافور و کل ایمنی و شراب سیب لاشی و خرنه
 بر داده و پنج انجیر و زعفران اسهالی که از قطع دست و پانز
 همین دواها مناسب بر غذا اش غوره و یا حبث القان
 اما در صدیدی بران با خور و غلظت بر و فاند فع

فلسفه و دلالت کند
 و هرگاه شبیه برده
 باشد

ان را حق حاصل گردد و حکام خلوصه اسهال اشتداد کنند
 علاج باید که هر امداد تریاب سبب و یا به با عرق با و شل
 کنند و مثلاً بصدل نیز نافع است نیز نافع است و حبیبی می کنند
 و در این معالجه سه الزاج یک چنانکه بیشتر گذشت عظیم
 نافع است و علاج عالی نیز همچون دود عیاست در باب اسهال
 معده و و او هرگاه از تری معده باشد علامت آن سه
 و عدم قی بود و غذا در معده مکث نکند بلکه بعد از آنکه دفع
 گردد علاج هر امداد معروف مقلباتا یا بت به میل کنند تا
 هفت روز یا نه و غذا را بشویند و با آب سماق داغ کرده که یک
 و نیم و آب چینی و هرگاه از طوبی بود که در معده جمع آید
 ان غلیظ و سیاه اب دهان بود علاج نخستین مقیات
 دهند و بعد از آن قی جاریش کید و میل کنند غذا زیر راج بس
 قرصه باشد که در معده حادث گردد علامت آن شولان و اما
 و علامت آن بود و بعد از آنکه و حبیبی در معده بدید باید
 خصوصی بعد از حیوانات علاج هر امداد معروف خلوصه

قسم

قرصه با حبیبی

قرصه با حبیبی با عرق با رنگ میل کنند غذا اش سماق و اگر او
 فضولات و مانع بر یک بحد برین علامات آن است که اسهال
 بعد از خواب اشتداد کنند و علامات آن ترل و او باشد
 علاج تنقیه و مانع بحب یا وج و امثال او کنند و دفع نزل
 فی باب حبیبی و مثلاً بصدل نماید که از ضعف کبد بود علامت
 ان صرفت رنگ و روی و سیاه و خفت بران بود علاج ان
 تقویت کبد باشد چنانچه در باب ضعف چنانکه گفته شد
 و اما اسهال روده هرگاه از طوبی مزلقه باشد علامت
 ان ضزال بدن و صرفت لون و خروج و طوبی بود علاج هر
 معده سقلیاتا سوئی کتان و امک با آب خود قی و میل
 غذا اش سماق و اگر از سکه و قدحه باشد که در اما حاشا
 شده باشد علامت آن وجع روده بود با بران چرخ خلوصه
 ایند علاج هر امداد صغیر بر سرداده که قهقش در میان باشد
 بوده بر وقت چرب کرده قرصه با حبیبی مجموع با حبیبی میل نمایند
 غذا اش با دایم بوده با برنج بوده و الشافی هوانه با

و

و

و

بهر دم بر سر کله و تا از انجمل سو الم را کلیه است و او
هرگاه عاقل باشد علامت آن قلبه شهوت باه و سوزش موضع
و سرعت نفی و حرقت قارون بود علاج هر امدا و ترنجبین قرص
طباشیر نرم با شیر خرفه میل کنند غذا جراب صندل با کلاب
ساییده و کلیه لایب کنند و اگر نارد بود علامت آن ضعف باه
با بیاخ بول علاج هر امدا و کفشد با شیر دانه یا نه میل کنند
غذا فیوج با مرغ و دارچینی و در وصف ذنب و کلیه ظالمیر کنند
و در مکی و ان هرگاه آن قلبه صفا و دم باشد علامت آن تب
عطش و عدد سرد بخواب و وجع کلیه باشد علاج هر امدا
نبات پیسید با آب صفتاب و نمیا لشعب میل کنند و در آب سلیق
کنایند غذا کشکاب و صندل و شاق ما میا و مفا و در
الغلب نهاد کنند و چون موضع کلیه ذنبی باشد و وجع شد
که در علامت نفی و دم بود قلبه و فطی و کلیل الملک و ثم
شبت و بنفشه و بنرک با آب گرم خما کنند و چون تب و وجع
سای شود که اسید قیو کنند و زیل کبوتر بنماهد

اضافه

در

اضافه کنند و چون و دم نفی شود و جرب با بول برونند
هر امدا و شتاب بنفشه با شیر و تخم خیار و خربزه هند و اند
میل کنند اگر از سوز او بلبم باشد علامت آن ثقل کلیه و
قلن طبع و تب و وجع بود علاج هر امدا و نبات با آب
بجرب و دانه پانه میل کنند و بعد از تنقیه فنج تنقیه
بجرب و لاری و باد و نجی و کندی و بعد از تنقیه مقل و در
حل که و پیبه بط و فز ساق و کا و با و سرشته خما کنند
وجع کلیه و او هرگاه آن سو المزاج و دم بود علامت آن شتاب
و اگر اندر وجع و حصاة بر و معالجه آن گفته خواهد شد که از
درج باشد علامت آن سکون و وجع باشد در حال خلق معدن علا
هر امدا و نوره ایس و و زیره و نانجور و میل کنند و در وقت
طایم نمایند و **دام شاد و او هرگاه** صفر دم باشد علامت آن
تب حرقه و عطش و حرقت و وجع متانه و اشتها و زها را باشد
و کا می حبس البول نیز عارض شود علاج هر امدا و شتاب
با آب پنجه هند با و شیر و سه تخم میل کنند و در آب سلیق یا ما

وسا

در
در

کتاید غذا کتایب رشیخ حشاش و جباری و عطشی بنفشه
 و پوست خستخاش چون نماند و دما بیان فستقند و سفارش
 نماد کند و چون در دم نضج حاصل شود هر بامداد شراب
 بنفشه با لعاب بنکو میل کند و از سودا و بلغم و دم مثانه را
 اندک اگر باشد همچون دم کلیه معالجه کند و **جرج متا** را در
 هرگاه از سودا و راج حار بود علامت آن عطشی و وجع زها بود
 شبنم خیار و کدو و خرفه میل کنند و در وقت بنفشه برهانه طلا
 کنند و با جلیل بچکانند اگر بادر بود هر بامداد شات با آب
 بنج میل و انیسون میل کنند غذا از بنج و در وقت بنج طلا
 کنند و به جلیل بچکانند اگر از بنج بود علامت آن وجع
 بود با عدم ثقل علاج ما الاسود تا سه روز با در وقت
 انیسون میل کنند و در وقت ریح طلا کنند **جرج طریق** را
 علامت آن تعفی بود و خروج دم و مدید باشد با او علاج
 قرص کاچ شراب بنفشه یا عرق غیا الثعلب میل کند غذا بنفشه
 و بعد از آن شقیه یا ریح طلخ کند بنفشه و غیا الثعلب و لیلای

روشن

دانه

دانه

دانه

دانه

و در بنج و مغز فلوس و بعد از شقیه حشاش و بنج و جباری
 که بنفشه بنفشه و سیل بکوبند تا سه روز هر صبح که کند و
 شافا ایمن با شیره و خزان به جلیل بچکانند و از جبار و ما
 حریف و الحاح احتراز نمایند و اگر متمادی شود غلبه مناسب
 باشد و در ستور خود و بنفشه همچون بنج چینی است **بنج**
 در صد و کتاب گفته شد لکن بنفشه و بنج چینی و در وقت
 میفرماید **صرب کلیه متا** علامت آن رسوب نخالی بود در بول
 آن در وقت قاعده که شت دیگر در آن عضو و حکمت
 بولد باشد علاج اگر حرب در کلیه است و با سابق
 کتابند و شراب بنفشه بنفشه با لعاب بنکو و بهر آن
 میل کنند بعد از شقیه یا ریح مطبوخ کنند بنج کا منی و غب
 الثعلب حب کا کچ مغز فلوس و بنج چینی و در وقت با دام غذا
 بنفشه و اگر دما نه بود با لعاب بهر آن و در وقت با دام
 و بنج و زمان حقنه **بنفشه** و آن هرگاه اندر مع بود علامت
 گفته شد و اگر از حدت بول بود علامت آن عطشی و نماند

دانه

دانه

دانه

بول باشد و علامات حرارت باشد علاج هر باد سرد شراب
 بنفشه با شیر به شکر و لعاب بنفشه میل کند و درک با سلیق
 و بعد از آن اگر احتیاج باشد چند روز شراب بنفشه با آب سیخ
 کامی نازده نشسته میل کند غذا جواب با مغز بادام و شاد
 مامتا با روغن بنفشه و شیر زنان و لعاب خطمی یا جلیلجکا
حصاة از خلطانی چه که از تاثیر حرارت در کلیه مثانه منجر
 شود مانند سنگ ریزه و ریزک علامتش هرگاه حصاة بود
 وضع همه اعضا مانند که اغم است از کلیه و مثانه و ثقل
 آن عضو و سفیدی و دقت و دقت بول باشد **بول**
 اشتداد عظیم بود و علامت و ثقل و تمدد و صفای بول
 بود و گاهی در مل با بول بیرون آید و در آن حصاة و در
 سنج بود یا در کلیه میزدند که سفید و زرد باشند
 مثانه بجملا علاج هر دو نوع هر بادا دینج پیک و تخم قیاس
 و غیره و یکسانی اینست و در آن یانه بدست و شیر کشته
 میل کنند و بعد از تنقیه باین مطبخ کنند بنفشه مثانه

حصاة

و اگر

سیستان یا پری بیج پیک خطمی یا شاد مغز پری ترنجبین غذا
 زیر باج ماکک و روغن شبت با برونه بر ظهار طلاید کند و
 روغن ترب به اجلیل بکشد و کفش و در بخوش و خطمی
 و بنفشه و شبت و خلد و کلکیل الماک و حلبه و برسیار و شاد
 بختاند و در آب ان بنشینند و ریاضت معتدله نیز نافع است
 و بعد از سه روز و در بخور الیه و تایل جلد غذا بدست
 سابق و در غن عقب موضع کلیه و مثانه لایسدا را غویکند و
 مرغیت بصورت کجست که خرد و در آن دار و در
 مکرر بزد می بیند و او را قاریک و او افضل می بیند و اگر
 او را ناپخته خام خورد در این مرغ عظیم نافع است و اگر
 حصاة و در مل تنقیه الک پیفتد چنانچه بنا و در پیوسته شود
 در این حالت باید شکاف و برود او و در حمور و هم شاد اگر
 خون در مثانه به بند و علامت غنی و کرب و بیرون اطرا
 بود علاج هر بادا زهر سلیمات با سکنجبین غرضی میل کند
 و بکر چار را حنک کرده بکوبند و در شقال هر روز کف کند

جود

و با جوب کرده اجلیل چکاند ستاس عمر بر و او هرگاه او
 و مل و حصاة بود علامتش گفته شد و هرگاه از اخلاطی چه با
 که در بخاری بول جمع شده باشد علامت آن ثقل موضع و خرد
 اخلاط خام بود ببول علاج هر امداد نیات سفید با شیب
 انیسون و تخم کاسنی میل کنند غذا زیر بواج و در حقن با بول
 بنهار ملا می کنند و اگر از قلبه صفر بود و بجمادی بول برین
 علامت آن صفت بول و حرقت آن بود علاج نیات سفید
 با لعاب بیکو و در حقن بنفشه میل کنند غذا بنوش با
 اسفناج و در حقن با دام و تریاله با اب بسیارند و قلیل باد
 آلوده نموده ببول بگذارند و اگر معید نیفتد شیش
 معتدل بگذارند و هرگز با اب مسایید بنهار ملا می کنند
 و اگر علامت قلبه حرارت باشد و کما فی مفید اند که
 فتادی شود پس با مدام و کجیب با اب پنخ کاسنی تازه میل
 کنند و اگر هسین از اخلاط آن بود یعنی با زاره خود بکشد
 علاج آن بنفشه و تخم کاسنی و تخم شیرین نیز نافع است و

و اگر

نمکند ستاس ببول و او خروج بول بود و از او علاج شود
 هر از شکم و میل کنند و اطریفل کبی نیز نافع و شهادت در
 داخل کنند و از اب سرد اجتناب نمایند و اگر کسی در فاش بول
 که در حقن خرد سو بوزند و در وائل از او بایک مقال
 نبات مرثب که کنند و همکام خواب بخورند و انفو
 اجناس کنند **بصر** آنرا و لاب میگویند و علامت آن
 جمان باشند که دایمانه باشند و جود اب خودند بعد از
 لحظه دفع شود و بول سفید و رقیق بود علاج هر امداد
 و بواس و ریاضت با شیب و غیره میل کنند غذا از شکم
 و صندل با کایم بموضع طیه ملا می کنند **تقطیر الجرب** و او
 هرگاه از اخلاط خریفه بود که ببول مخلوط شود علامت
 آن صفت و حرقت بول بود علاج هر امداد نیات با شیب
 و لعاب بیکو میل کنند غذا که و یا مرغ بچه و اگر آن صفت
 ماسک باشند بر الارقت و صغ نبود و در اطریفل کبی
 میل کنند و ایما نا انجیر و موین خودند و او هرگاه از

سینه

بسط

تقطیر الجرب

ولد

از افتاح رگ و یا از ضرب و سقظه باشد تخت بیهوش گشتند
 و اگر احتیاج افتد اعاده کنند و هر بامداد بنکوب باد شکست
 تخم ریحان بر داده و برونش بادام چرب کرد و صمغ عربی بر داده
 کوفته کل از میز که با مجموع با شیره خرفه بر داده میل کنند
 غذا سهاق بریانه شده و از شیرین و ترش و سوازی و هک
 احتراز کنند و هرگاه از اکل و راهای حریقه و از سوسوما
 بول و م عادت شود علائمش همچون ماقبل بود اگر از اکل
 بود که در رگ عادت شود علامت آن تقطیر و تعفن بول
 و شدت وجع و هتکام خراج آن بود علاجش همچون فرد
 کلیه است چنانکه گذشت **باب شانزدهم در امر بر نفس از**
انجمل ادرام انتیپین است و او هرگاه از قلبه حرارت بود علا
 ان تب و عطش و صفت بول و حرمت لونه و دم بود علاج
 هر بامداد ترنجبین با آب عنب الثعلب و حب کاکی
 و پنچ پانی میل کنند و با سلیق و یا ساج کثایین و
 احتیاج افتد اعاده کنند و عدس و با قلا اردجو با آب

در امر بر نفس
 از
 کثایین

لا بکند پنچ کاسینی عنب الثعلب حب کاکی مغز حلز و قمر
 و عدس برست خشتا ش کلیل الملک خبای عنب الثعلب
 تخم شبت اردجو کل حطی با سرکه و سفید تخم مرغ صفا کنند
 و اگر بعد از آن بقیه باشد و تب حرارت بالکلیه دفع نشد
 باشد سکجین سه باره با آب پنچ پانی یا ز میل کنند **و اگر**
 از قلبه بالغ باشد علامت استی و سفیدی و دم باشد
 علاج کفیند با دانه یا نه میل کنند و تنقیه بطبخ فریب کنند
 و کدر و کون و با قلا با روغن زیت صفا کنند **و اگر** از
 سودا باشد علامت آن سلاکت و کومت و دم بود علاج
 کفیند با آب پنچ پانی و با روغن زیت میل کنند و تنقیه
 بمجموع اقیصه کنند و با روغن و سبت و استخ و با آب
 حکم صفا کنند **عقده سبب** اگر خیمها از زیر و رو
 شود نه بواسطه ورم و تنف چنانکه پستان بزرگ شود
 متورمانه و بز یا الفج کل از میز خود و هم سر و خود و سنا
 است و خود و سنا آسیا با سرکه و آب کشین صفا کنند

و

و

علاج

و اگر خصیه کوچک شود مکرر بهام رود و از دهان
 حار و طلا بکشد **از م نصیب** و او همگاه حار بود کل مسخ
 کل نادره س پرستانه با و روغن کل نماد کنند و اگر احتیاج
 اند و ک صافن یا با سلیق کشایند و از سال ملق نیز میند
 بود و اگر در دم باد بود کل قطعی با موصفام استخوان
 خرم با روغن یا موصفام کنند **فرج صبر** و هرگاه **مد**
 بود صبر مردار سنگ کلنا و اقلیمهای قهر شاد **سوی**
 قوتیا با آب خالص نماد کنند **که گفته** باشد پوست چرب
 مری کاغذ هر دو بسوزانند کنند و مریاضا کرده بگویند
 و بران بپاشند و اگر قرح متعفن شود و متاثر کرد
 فلذا فیون نهند تا گوشت متعفن بریزد بعد از آن برهم
 با سلیق و کله قنبر و انیسون و انفت با آب گرم بنویسند
 و بعد از آن سفیدی بپزند با روغن کل طلا بکشند و **سال**
 و ک با سلیق و صافن و شقیه بطبخ خاک نیز نافع
 بود **فرج صبر** و هرگاه از بیورات بود که در شقیه

و اگر
 نصیب
 و روغن
 و اگر
 نصیب

انک حار شده باشد علامت آن حرقت و عسر بعد بود علاج
 و ک با سلیق و صافن کشایند و هرگاه از بیورات با بیورات
 میل کنند و شافریض با روغن کل با جلیل بچکانند و هرگاه
 از احاطه غلیظه بود علامت آن خروج خلط با بول و عسر آن
 بود علاج آن مدوات باشند مانند مکعبین برندی و تیره
 سه و امثال آنها **نصیب** که شدند **الک** و بیه و غریبه
 به اکثر مغز ساق کا و دلتنج موم سفید روغن بنفشه با الفا
 خلطی طلا بکشند و از ریاضت احتیاج کنند **نفسان** و او هر
 از سقالات بره هرگاه کلفند با از آن میل کنند و روغن
 قسط با الک طلا بکشند و از جوشان اجتناب نمایند **که گفته**
 مؤثر در علامت آن تفاوت و قلت منی باشد مغز با دانه
 و مستق نادجیل شکر فاشاسته جلقوز بدستور و حل
 هرگاه میل کنند و احیاناً مریسه میل کنند **که گفته**
 بدن باشند علامت آن سیلان و تفاوت بدن باشد و اگر
 تقویت بشاب کا و زبان و عرق کل و می اگر گفته کنند غذا

و اگر

و اگر

و اگر

و اگر

مرغ و کبک و بیاور که در آن جماع اجتناب کنند و هرگاه از تحلیل
مفره بود که از کثرت صوم و ریاضت حادث شده باشد
هر بامداد تدریس و نبات سفید با کلاب میل کنند غذا
فیرو باج با کبک و اگر از سردی آلات منی علامت آن بود
منی بود و خیی مروج علاج آن تسخین مری و کز مری تا
کل آنکس کنند غذا از فیرو باج با عصاره جینی که از مردها
منی بود علامت آن سست اترا باشد هر بامداد شراب
لیس با شیبی غرقه میل کنند غذا غفده و حب الیمان و دوغ
سکاو اگر از طریقات بود که در آلات منی حادث شود علامت
آن رقت منی بود کل آنکس با آب تخم کرم و تخم شلغم میل کنند
غذا فیرو باج با هل و فلفل و مرغ و اگر از ضعف قلب باشد علا
آن لیس نبض و ضیق نفس بود هر بامداد شراب میندک و با
صفرج معتدل با کلاب میل کنند و اگر از ضعف معده و معده
جگر باشد علاجش پیچنی است که در باب خود گفته شد اگر
از غلظت نفخ باشد علامت آن کثرت منی و سلامت جمیع اعضا

و غلظت نفخ باشد علاج آن با کبود و انجیر و میان کز و منجم کنند
عذا کبک و کبوتر و اگر نقصان باد از حرارت مزاج او با پیوسته
آن بود علامت آن نخاقت بدن و صفت لون و غلظت منی بود و
بیرون آید علاج آن ترنجبین و شکر با شکر کا و میل کنند غذا
برغاله و اسفناج و کدو و اگر سبب ترک جماع بود که مدت
خود را از آن باز داشته باشند با شکر علاج آن پیوسته و شکر و ماهی شکر
و ماهی و زردی نیم پخته و جود و بیاور کنند و دوغ نازک
با آب لعل می کنند و عصاره لعل و عصاره از رطوبت و بیرون
بود که قوت ماسکرازا و معصیف شدن باشد علامت آن دقت
و کثرت منی بود و بی زاده دفع شود هر بامداد و کلیند و با عصاره
عطایو میل کنند که بنیات مجرب است صفیان مصطفی کنند
جفت بلوط شده داغ اجزا مساوی عسل دو برابر و پیوسته
مهرن ساخته دو مثقال صبح و دو مثقال عصر میل کنند
دو و نیمه کباب کبک و یا مرغ و دوغ زیتونه عصاره و انجیر
هر بامداد که از حدت منی بود علامت آن جماع بود و در هرگاه

خروج هر بامداد سکه چینی ساده با شیر خرفه میل کنند
 و شراب ماضی نافع است **در روزی که کثرت**
 خروج منی با غلام و یا غیر آن و کثرت خروج منی و
 هرگاه از بسیاری بر علالت آن عدم محض است هر چند
 با قراط دفع شوند علاج نخستین وک با سلیق کشایند و
 هر بامداد شراب غوره میل کنند و دروغ بپوشه با آب کشند
 و آب خرفه که در ماکلا به کنند غذا و دشت و غوره
 از ضعف کلیه باشد علامت آن علامات ضعف کلیه است
 چنانکه گفته شد علاج هر بامداد کل و منی با شراب سبز
 میل کنند و اثبات قاقیا کل و منی با کلاب بکر و عانده طلا
 کنند غذا ساق و غوره **افراط شهوت** و او هرگاه از غلام
 بدن و کثرت منی باشد وک با سلیق کشایند و سکه چینی
 ساده با شیر خرفه میل کنند و کاه و قیاس خود را عظیم
 نافع است غذا مسکه باج با عدس و کاه و کلاب بکر
 کنند و قطعه مرط بموضع کلیه به بندند **در کثرت**

دروغ
دوی
هری

و اگر

از افراط شهوت

باز

خف

نفع باشد بایست آن شدت نفع بود ثم سداب و تخم بخت
 آب سرکه کوفته هر روز و متقال کف کنند غذا و بر باج و هرگاه
 از شوقی بود که در مجاری منی ها و شوق باشد علامت
 او آن است که هر چند جاع کنند شهوت زیاد شود هر بامداد
 شراب عتاب میل کنند و بعد از آن تلخ بطبع میل کنند عدا
 بنو هاشم **عذیر ط** و او چنان باشد که در هنگام احوال غایت
 کنند علاج کل و منی کنند و صفع اقا قاقیا کلنا و تخم سور و صندل
 سفید با آب سیب زمهر کرده هر روز یک متقال با وک به میل
 کنند کل و منی و دملک و کلنا و اقا قاقیا با آب موده نیا
 ساخته تکرار دهند **فق و مسیبا و اشتقاق غشا باشد**
 از آنجا جسمی فرود آید و در عانه محسوس گردد و یا آنکه بر
 کبر است بین دود و آن جسم نافع هرگاه امعا بر ملا
 او آن است که بتدریج حادث شود و بان فراق بود و باز
 کشن آن مشکل باشد علاج به پشت خراشند و دست بر آن
 بپزند تا روده بر وضع خود درود و بعد از آن کلنا و منی مگر

عمر بر

نق

و با برنج و طلی و کلیل الملک بجوشانند و در آب آن شستند تا که
 حرارت قوی باشد بقرص کافور و لعاب بنکر و امثال آن اطفا^{ست} تا
 و اگر بدین تدابیر ماده بخلیل برود بتدریج برهین را شکند
 و تقویت بشراب بنفشه و غناب نمایند اگر وجع و تب و علا^{مات}
 مذکور بتدریج نماید که علامت جمع شدن ماده باشد و
 حالت مسجات فراموشند تا منفجر گردد مانند کلیل الملک و
 ابرسا و بنیک و قلی و موم و امثال آنها را چون مسفری کرد و
 در آب بلعاب بزک و غسل حقنه کنند و هر بامداد نبات داشته
 سه تخم میل کنند غذا اسفید بلعات و اگر دم از غلبه سودا بر
 علامت آن ملتبت عا^{شد} باشد و تب و عطش و حرارت چندان نباشد
 علاج هر بامداد کافور با اسبغ مهک و کافور زبان و بالکوبی^{شد}
 و بعد از آن شقیه بمطبوخ اقمی^{شد} کنند و پیه بط و پیه برنج
 ساق کاو و دمن یا مسی^م بها نخل را بکند **سرفاز** هر^م علاج
 وجع زبان و سیلان و طلمات غشیه باشد و این اگر بعد
 حادث شود علاج با برنج حلیه تمام بزک سلق بچین شاند و

ان بنشیند و قلی با برنج طبع کند بنفشه بیلو و غناب سب^ب
 تخم طلی کل سرخ سائر یکی قلی و یکی بیلو و اگر منقرح کرده و هم نشا^{ست}
 ایمن و ایمن و بنفشه نان حقنه کنند **قرص** و علامت آن
 وجع و تب و تشنگی و خروج دم باشد از رحم علاج هر بامداد و
 بنفشه با لعاب بنکر میل کنند و آنروز و بابت رت با سلق کشاید
 و شب یاقی بر است تا با قلی برنج با آب موم سرشته بر روی
 و لیکن آنچه از دم منقرح شود اگر بسیار است و بد بو باشد و دم
 با آب کرسنه و دم سر و حلیه و ماء العسل حقنه کنند و اگر سفید
 و دغنی باشد مرم با سلیق و دغنی بنفشه حل کرده حقنه^{نمایند}
 و اگر تشنه بنشته تخم باشد جفت و کلنا و تخم موم و برنج و علا^{ست}
 بر است تا نادیدنی و حقن حقنه نمایند و هر بامداد سداب سیب
 با کلاب میل کنند غذا آب الزمان و اگر وجع را و دم بغایت باشد
 افیون و زعفران با شیر و حنظل ساییک در وی چکانند
 و نیز همان از قلیه خلط سودا باشد و طویبت همی در روی
 دم از دم سپاید علاج اقلیسیای فقره مردار سنگ موم سفید یا

قرص

شفا

عرق

نوع

شفا

بنفشه بر سر ساخته بکار دارند و اگر بنفشه نیتند از روی نیت
 قطع کنند **شفا** علامت آن است که هنگام مجامع خشکه
 ملوث گردد علاج آن شراب بنفشه هر بار میل کنند عدد آن بر
 و بیه بطوریه مرغ مغسول با ورم زفت با روغن بنفشه
 ساخته بکار دارند **عکس** و آن چنان باشد که در باز بخت
 سیر کند و علاج هر بار با روغن بنفشه با آب یا بنفشه میل کنند و بقیه
 بطبع هلیله نمایند عذائون و دروغ کاو **نوع** و **عکس** و او
 آنسوی الزام با و بیه علامت آنه و دم ماند و صلابت او و وجع
 باشد علاج هر بار با روغن بنفشه با آب یا بنفشه میل کنند و بقیه
 کوفت نافع است و با تخم زیت و بول با بنفشه بنفشه بکار
 و تطیل با آب اکلیل المالك و مرزنجوش و برنجاسف و سداب
 عظیم نافع بود **عکس** بنفشه بنفشه و عرق و عرق و عرق
 دم باشد علامت آن نفاقت بدن و صفت لوب و نقد **نوع**
 باشد علاج تقویت بفرحات و بلبات و هر سه و اما لوب
 کنند و اگر از غمی باشد که باعث ضیق مجاری شده باشد

سکجین

سکجین بر سر ساخته بکار دارند و اگر بنفشه نیتند از روی نیت
 قطع کنند **شفا** علامت آن است که هنگام مجامع خشکه
 ملوث گردد علاج آن شراب بنفشه هر بار میل کنند عدد آن بر
 و بیه بطوریه مرغ مغسول با ورم زفت با روغن بنفشه
 ساخته بکار دارند **عکس** و آن چنان باشد که در باز بخت
 سیر کند و علاج هر بار با روغن بنفشه با آب یا بنفشه میل کنند و بقیه
 بطبع هلیله نمایند عذائون و دروغ کاو **نوع** و **عکس** و او
 آنسوی الزام با و بیه علامت آنه و دم ماند و صلابت او و وجع
 باشد علاج هر بار با روغن بنفشه با آب یا بنفشه میل کنند و بقیه
 کوفت نافع است و با تخم زیت و بول با بنفشه بنفشه بکار
 و تطیل با آب اکلیل المالك و مرزنجوش و برنجاسف و سداب
 عظیم نافع بود **عکس** بنفشه بنفشه و عرق و عرق و عرق
 دم باشد علامت آن نفاقت بدن و صفت لوب و نقد **نوع**
 باشد علاج تقویت بفرحات و بلبات و هر سه و اما لوب
 کنند و اگر از غمی باشد که باعث ضیق مجاری شده باشد

نوع

با نهر کان شیاق ساخته در ایام وصال بکار و اندوه لب
 تبخیر نمایند و دهن مکر نیز نافع است و فقاخ از خرو سنبیل
 و قاقلی و قسط با سرکه بناف و هار و ملا یک کند **کرم صفت** و او
 هکاه از غلبه دم باشد علامت آن امتلا در عروق باشد علامت
 حبس کلی شاید کرد مکر ضعف عروق شود و چون خواصد
 حبس کند هر امداد قرص که با کل این صفت دم **آخرین و بیخ**
 با شلک بویاده با شنی غریب بود و د معیل کنند و ک صافی و یا
 با سلیق کشایند و حجامت زیویستان نیز نافع است غذا اش
 و کن مانج و خون سیاوشان و هار و قاقیا و کاعده **خته**
 با آب مورد سرشته با صوف خنجره نماید و اگر از دقت
 وحدت دم باشد علامت آن صفت لون و عطش بود علامت
 این بدست و حاقبل بود از افتتاح و هر که داشتانی یکی
 باشد علامت آن سیلان دم یا اندک وجع بود علامت
 کل این صفت **کرم** و با آب بیخ انجیر و پوست خستمان
 کنند غذا سکاج و ماز و امتحان خما و قرا و اس و **لک** و

کرم

و

و شاد بخ

و شاد بخ و شاع کار و کوه و پوست بیهه بجمع سوخته کل و
 اقا قیاد **آخرین** که با باد و امای مذکور کوفته با آب و
 مورد و یا با آب و رقی لسان الحمل مزوج غوره و بوی خونی
 بدارند و هر امداد بیخ متقال بیخ بویان کرده کوفته کنند
 یا با آب سیب شیرین از دران بنوشند **کرم** بسبب پیوستن
 کفایت ماسک از آن ضعیف شده باشد علامت آن قلت
 عطش و بیاض لونه و تمنج اطفال بود علاج هر امداد نبات
 با آب بالک و بیخ **بیل** میل کنند و قلیین بجای ایاوج **بیل**
 غذا زیویاج با مرغ و اگر از غلبه سردی بود فو هات عروق
 بسیار کشاد کرد و علامت آن غلط سواد دم و عطش
 لسان و تخافت بدن بود علاج هر امداد شراب کا و نبات
 با لک میل کنند و شقیه بطبوخ اشیو میکنند غذا **بیل**
 و مالیات مذکوره را در این دو قسم اخیل استعمال کرده
 بغایت نافع است **سلا** و **خوب** و آن گاهی از ضعف
 غازی و رحم حادث کرد و علامت آن ضعف بدن و صفت **لک**

و اگر

سلا

وسیلان و طوبیت به نوبت باشد علاج هر دو شراب میسب
یا مسند با آب و رد میل کنند غذا مرغ مشوی و اگر از اجقا
فضولت باشد نخستین تعویض کنند که کام خلط غالب است
چنانچه اگر لود مستمع مایل سفر بود علامت غلبه دم باشد
و اگر با آب جهت بلوط بنشیند و یک صاف کشایند و اگر
احتیاج اقتدا عادت کنند غذا سبک باغ اگر از غلبه صف بود لود
بمذکر ایند و در تعویض با آب ناریس میل کنند و شقیه
خوار نمایند غذا سبک باغ و حالیا که در اخلاط ذکر رفت
در این دو قسم مفید باشد **در** از غلبه سودا بود علامت آن
سوز و طوبیت هر با مناد نبات میفید با آب بالنگو و زبان
میل کنند و شقیه بطبوخ ایشویه نمایند و پوست انار و زیره
و قشو کنند با آب بود و بجان طایفه کنند **عقر** **عمر** **بیل**
نمائی که استنشاق که بسبب سوء المزاج حار بود که ماز
و هم که در نقطه دایره اند علامت آن صفت لود و سودا
دم طبت بود علاج هر با مناد سبکی هند و با شیر بخورد میل

و اگر

و اگر

عقرو عسر

کند مذنی باغ و پیه مرغ و پیه بطوبیه مرغاب و صفی الطم
بدست و هم فرجه نمایند **در** آن و طوبیت و هم بود و اگر کث
لوقات علاج کلیند با نیو یا زانند و اینسون هر دو میل
کنند و در هفته در نوبت فی کرده و شقیه با آب بطبوخ قوب
مفید بود و معد و کند و بخور شانت و در احضه کنند و سا
و زعفران و میعه یا میه با روغن مادین فرجه نموده بعد
مساعتی باشد نمایند و بوی فیل خورده چند روز متوالی
عظیم نافع است **و اگر** از پوست بود که در هیچ بدن شود
ان هزال بدن و فشک فرج باشد هر با مناد شراب بنفشه باغ
شاهانه و لعاب میگو میل کنند غذا ماهی تازه و استخوان و
بروغن بنفشه بخایت نافع است **در** ان نکاسف فو هات
عروق و هم باشد که بسبب سردی عروق شده باشد و مانع
منی و باعث انحراف شود علاج هر با مناد کلیند با شیر
میل کنند و بعد از دفع شقیه بهی و تربی کنند غذا فیو باغ
با هیل و مرغ و بعد از شقیه هر با مناد قریاق فادفع میل نمایند

و اگر

و اگر

و اگر

و چند بار روغن زیتون بجان ملائمه نماید و این فرجه بکاوید و اندک
 کتبیای بجز آب است بپزمایه خرگوش و مرکب او و عود و صافید
 کوفته با عسل برشته با صوف شتی به شب متوالی فرجه
 و بعد از ساعتی میباشند کنند لکن بعد از ظهر باید دانست هفتی
 که مستعد نطفه باشند علامت آنیاض و لزج و برقی وی
 بود بوی آن مانند یا صمغ بود و همکس هابری وی نشیند و هرگاه
 خواهند که امتحان کنند زن آبست است یا نه یکدانه بیی را
 از پوست باز کرده شب بر خویشتن بدارند و با مناد هرگاه بوی
 میوزدهان وی بیاید حامل میخوانند و الا بتحقیق حامل
 است که **نیت** **سقا** **ص** **و** **ان** **هرگاه** **از** **عوارض** **خارجی** **باشد**
 مانند غریزه و سقطه از این امور احتراز نمایند و هرگاه از
 داخلی بود و آن بر چند قسم است یا بجز ریح غلیظ است که
 در حوادث تن علامت آن نفخ نفس و عارضه و سوء هضم و قرا
 بود علاج هر یک از علل الکبیر و شکریه را نیز دانند و این
 و تخم کرفس میل کنند غذا یا زنجبیر و تنهین قبل و بعد از غذا

جسمین
 شرف

بخشی

خیری و رزق بعایت سودمند است **در** **سبب** **طوبت** **باعث**
 اشتغال و هم شده باشد علامت آن سیلان و طوبت و روانی و هم
 و میانه روی و هیچ اجهان علاج هر یک از سکینین نیز بدی با فرق
 راز یا میل کنند و تنهین بجای ایا می کنند و می کرده نیز دفع است
 غذای غریبا را بدی و بیرون و زنبق و فالیه و هم را حخته کنند
 و کربس کافری بود علاج آن اغذیه مستمنه بود مانند **ریشه**
 و عسل و یا به و شکریه است و تنهین بر دهن نطفه با
 قاق است و کربس عسل ط است باشد علاج این نوع جود اهل
 مدوات سرچنانکه در عسل ط گفته شد **عسل** **و** **ان** **هرگاه** **به**
 سبب قهوی یا ضیق مساله یا ضعف قوت و انقباض باشد علاج آن
 نبات سفید با آب مثل طر اشبع میل کنند و پشت و شکریه
 بط و معساق کار و روغن بنفشه تنهین نمایند و طریس
 به برسد و شونیز در هنگام عطسه دهان و بینی باستی
 عظیم بافع است و تنهین بستم آب و استرینو سودمند است
و **کربس** **برودت** **هر** **بود** **علاج** **ان** **است** **و** **باب** **کرم**

و

و اگر

عسل

و اگر

است و اگر بسبب حرارت بود هوا صند لیس با کلاب و دروغی
 بر دست و شکم ظاهر نماید و آب قشر غلیظ خیار و جنبر و دهان
 خوردن عظیم نافع است و الباقی چنین گفته اند که هرگاه مسهل متقا
 بدست یب بکینند یا بستن را به بندند با الحامیه طفلی دفع
 کند **حبس شکر** اگر تسمیه یا بچه مرده در شکم جاندار باشد
 سفید با آب بیل و ترس و پوسیا و شاه و مشک طراشید
 کنند و عطسه کرده بنوی که گفته شده نید است و شباماد
 و ترس و ابل و زهره کا و بکا و دارند و مرد قسطی شکر الحامیه
 و زهره کا و بناف و هانر طلا کنند و بنجی به رویت کبوتر و پوست
 مازد نیز نافع است و اگر این و دها این نافع نیست و بادست بیا
 کشید **حبس ترس** بسته شدن خون نفاس را هرگاه ماد باشد
 سفید با آب پوسیا و شان و مشک طراشید و از میان بیل
 و شبانی که در حبس است مذکور شد بکار و **افغان** در
 این علتی بود شبیه رومح و غنی سبیش آن است که چون منی
 در او میخورد و جمع شود و کیفیت در تیه مستحیل شود و بجا

حبس
 حبس

حبس

حبس

غلیظ

غلیظ آنرا و متعادل شود و چون بدو و دماغ رسد موجب
 و غنی کرده و این بدو و نوبت علامت است معرفت و بنج و صفی و متقا
 و صف و حفا و احتلاط عقل بود علاج آن در متقا و غنی
 بستن ساقهای پای و در آن قدمین و کفین منخوری باشد
 و صیغه عظیمه مرکب از و افکنند و لب سه بر سر خودت بپا
 آکنند و بیویانند تا عطسه آید و فرج را با مشک و روغن یا
 بیا لایند و هرگاه اندک بکیند یا بشود و زیاده و یا لنگویل
 و بعد از نفع بلیس محبت آید و کنند و بعد از ثقیه هرگاه اندک
 و بطوس میل نمایند غدا زین باغ و هنک و شبت و صحنه و بیا
 و در نجاسف بپوشانند و در آب آن نشینند و اگر باین علت حبس
 طشت نیز باشد علاج آن مدلت حیض بود و درک صافی چنان
 در جای خود گفته شد جا علتی بود شبیه به عبل و آن از
 اعتبار طشت حادث شود علامت آن سقوط اشتها و تنبؤ
 لون و اشتناخ شکم بود و احصا سر حرکتی کنند و شکم بسبب
 ماده و در میان این مرض و حبل آن است که پیش از وقت مرگ

حبس

جبین احساس حرکت کند و تشنج و صلابت شکم نشانه مستقیما
 و با آن فاقوس هضم نباشد علاج آن هر روز کلینیک با شکر
 و انیسون و تخم کرفس و تخم کشوث میل نمایند و ماء الاسود
 نمایند غذا زیر بایج با قلاب و روغن سداب بشکم طلائی کنند و
 او را در حوض بگویند **باب** در امری و معده انجمد بر اسیر است
 و آن سه قسم است قولول و انکوری و غرق و این مجموع باد
 باشند یا داخل و از آنها همه روان شود و گاهی نیز باشد که
 خون نیاید علاج اول آن با سلیق یا صاف کنایید و اگر حق
 از بواسیر نیاید مفتحات مانند مقل و نهره کا و روغن
 استه شفا لوبوی طلائی کنند و اگر طبیعت یبوستی باشد
 بجهت مقل ملین مد کنند و اگر مد طبع لیبی باشد و خون سیلا
 کنند که با بستن نخ کنند تا هلیل سیاه کل از منی و مقل که در اب
 کنند ناخیزید باشد و صدف سوخته بمیج حبس کرده و در
 میل نمایند یا تا اهل بقل مقل تا مقل کنند غذا سهاق و کلب
که جمع بغایت باشد خبا و کل غظمی اهلل الله تخم شبت

بادون

با و بر کل و روغن بنفشه مرهم کرده موضع نمایند و اگر حق
 کخشت شود و پشهره کرده و جفت بلوط برست تا آنکه جفت
 مرده و با آنکه و یکتبا نزدیجی نمایند چرون ها و رنبا
 و موضع نمایند و اگر این رواها مفید نباشد قطع کنند و باد
 اکال نهند مانند خلد قوه و یک بر یک و بعد از آن که قطع
 پیه مرغ پیه بیاغز قلم کا و کی ها و انشی مقل از روغن و اب
 کنند ناخیزانید برهم و موضع نمایند **باب** علامت آن
 هضم و نفخ شکم و دس طبیعت بود و چون پختن خونند بعد از
 ساعتی وجع و نفخ زیاد شود و اگر قی کنند خفتی حاصل شود
 و این بعد از بواسیر مادت شری علاج هر با مادت مقل
 ملین تریاب بسفایج با عرق دان یا ندر عرق عنبا الثعلب
 کنند تا سه دو فصد صاف بگردن در میان بکنایند
 از آن شقیه باین نفوع کنند الوی بخارا الوی سیاه مشتر
 انجیر موین منقی غناب سیستان منا الثعلب زیاده
 و بسفایج تخم کشوث و هضم مجموع شب نخسانند و مع

علاج

و شیر جشت و ترنجبین پوست هلیله فرو و کبابی اضافه کرده
 میل کنند تا اشتها با مرغ و روغن و صمغی بر شکم ظاهر شود
 و بعد از آن نامدست چهل روز از این معجون میل کنند اجرای
 سیسایا لبوس و زعفران و بیدان و سوره مندا و شهاب و بوم
 بواسی و ببادها و این سیسایا لبوس و زعفران و بوم
 ناخود ادا فکند و زبول و سیداب و زعفران و بوم و کراوی و سحر
 و دنج و کزنبه و قشرب و بوم و میان هم از دانیال و دواندران
 و کزنبه و سیسایا لبوس و زعفران و بوم و کراوی و سحر
 و زعفران فکند بگویند یثربا غسل بکنند و عقیق را با
 آن او سوختند و چهار روز وقت سحر بخورند و اما
 برای میل میل کنند و گفته اند که هرگاه یک مثقال چل دغ
 بگویند با سه مثقال نبات همد و ذکف کنند عظیم نافع
 و هرگاه دین و دها و الکلیه قلع نشود و در این مقام شبه
 مناسب بر او دایست چهار روز میخورد و دست
 خورد و آن مانند بوم چینی است چنانکه مکرر گفته شده است

لوقه

و هرگاه یک مثقال عرق کورک را ببله من اب داخل کنند بفایست
 نافع است و در این مدت از جمیع لبنیات و حورنات و بقو
 و از انعام و هوا که بارده نقل فضا احتیاج نمایند **نهر هارح**
 و آن چنان باشد که برانیا داده دفع شود و آن هرگاه از
 قطع بواسیر باشد و و امفید نیفتد و هرگاه از سستی اعضا
 بود که از بروت حادث شده باشد علاج آن هرگاه با
 سفید باب را زیاده میل کنند غذا از بوم و روغن زیتون
 و قطا را بکند و هم قوب بول و بجان و و روغن بوم
 و تنطیل نمایند و معالجه فالج نیز نافع است چنانکه قبل
 از این گفته شد و **رام قعد** هرگاه قدمی و نشیما کادید
 بواسیر حادث کرد و علامت آن تب و وجع و حرقت موضع
 بود هرگاه با مدای نبات سفید با اب صاب و الو میل کنند
 صافی کنند و اگر احتیاج افتد اعاده کنند و افیون با
 پیضه و روغن سائید استعمال نمایند و اگر دم نرین
 شود برهم داخل و بکار دارند **ناسو** و **خفصوان** و **خنبه**

و هرگاه

سحر

مقدور

خفصوان

مسهل البراهمانند علاج هر بامداد کفایت قناری با شیر و روغن بادشاهی
 و نیم کوبیده میل کنند و کدو مطبوخ بپنج ماله نیز نافع است و
 از رفع ثقیه مطبوخ سرد بخار و یا حنا صبر کنند و نیم سینه
 و اهلل الملان و در وقت قاعد و منجوش و یا بر نه گرفته مقل و در آن
 حرکه و روغن بیدار سرشته طلا کنند و شلیل با آب بپنج کف
 و ثبت و اهلل الملک و هاشا و ستر و قناری و پوره نیز نافع است
 و در این مرض مکرر قی و حفته و ثقیه بمسهل نیز میگرداند
 و در وقت قسط و زیت و خیمه که کدو طلا نمایند و اگر این
 مفید نیفتد بپنج چینی خوردند و کیفیت خوردن آن در فصل
 کتاب در علاج صداع بار و کفته شده است و از لبنیات و روغن
 و بقولات و امثال آنها اجتناب کنند و اگر بطول انجامد بر
 پای داغ نهند و **حاج** **مهاصل** و جمع **مفاصل** آن است که یکی از
 مفصلها را تا می از بند پا و زانو و بند دست و مرفق
 و بند انگشتان و در دست و کتاف باشد که درم نیز کنند و نفوس
 و بهر دست که در کعب و انگشتان پای حادث شود بمحلا اگر

در جمع مفصل نفوس

مفاصل

مفاصل و نفوس از عیان و ماستند علامات عظم و حرارت و
 و مفاصل و المکرر ماستند علاج شراب بنفشه با شیر و حرور
 و کاسی و لاهاب بکوبه و نیم کوبه و در ماله صابون و در
 کنا بند و اگر احتیاج اند و در چهارم یا پنجم در آن کحل کشا بند
 و اگر یکی از مفاصل در کدو و از آنجا نبخا ف نهند و مصل
 و بهر دست خست با سر و لاهاب بکوب و آب کشنی طلا کنند
 و جمع نبات بر دینج لاهاب و پوره اسفند تر یا بهر آن با شیر نیم
 خست با سر و سایید طلا کنند و نمایند غذا بندها شود با شیر و روغن
 از رفع ثقیه با این مطبوخ کنند بپنج کاسی عنبر القلب مغز میاد
 بنبر فرزند و در دست و لیل و در کجا یکی اگر احتیاج اند نیز یک
 بمفاصل حمایت نیز کنند و این طلا بدین نافع است کافور و مارون
 کد و در جمع موه و بمالند و بر نقطه با سر و سرشته از دانه
 آن غذا کنند و یا بپنج حلیم و آب حالم سایید طلا کنند
 و شلیل با آب بپنج ماله نیز نافع است و اگر بعد از این تدبیر قی
 ماند بهر دست بپنج کاسی نانه شسته راست نکند و در وقت شام

بخوبی مانند و اما در ساق زده شراب بنفشه یا اسکجیبی ساقه
 غوره سه و در پانچ یا هفت یا دانه یا زده یا با نوره یا بخت یا زده
 ضعف و قوت ماده غلا سفید با جان یا خردس و امثال او میل کنند
 و بعد از الحطاط و جمع این ضار و بکار و دارند با قله عدس و برین خنجا
 اکلیل المالك خبازی سونجان و کل خطی بنفشه بنظر فراد و برین
 و سندن سفید با سکه و سفیدی تخم مرغ سرشته استعمال کنند
 و اگر ماده صفرا باشد علامت آن شدت و جمع و عطش و سرعت نبض
 صفت قارور بود علاج هر ماده نبات سفید با آب بنفشه و
 عتاب و پنج کاسی میل کنند و قکره نیز مفید باشد و غذا انتر
 هندی و بعد از نفع شقیه طبع فوکه کنند و ضلالت مایه و ضلالت
 جو و سفید تخم مرغ و دوفن کل خطی و عدس و بنفشه و برین
 خنجا استعمال نمایند و اگر جمع استند و نکند بنکر با سکه
 و آب کدوستان افزون ملا یکسکه جو تا احتیاج عظیم نیفتد
 استعمال نکنند و در آن مباله نمایند و چون جمع ساگر بشود
 و در آن ملین باقی باشد و در حوضه قله خطی و بنفشه و اکلیل

ضماد

وسندل

و سندن فماد نمایند اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظت
 و پیاخ قاروره و قوت و جمع بود و معسحات تسکین یا بر غلا
 آن هرنه جلالت از آن دانه پنج ممل و این سه و کلنکی و سنا
 کنند و غلا تخوراب باشی و حنک دانه و قلفل و زنجبیل و
 خردند و بعد از نفع تام تلپین و طیف مجت سونجان یا بخت
 شیطرح یا بدین حبه نمایند و باید که در ابتدا خبای قوی
 که ماده رفیق و مع و غلیظ باقی میماند بلکه بتدریج تقوی کنند
 فوکه و آب سرد و جماع و امثال شیا حتره نمایند و زداوند
 و حبالتا و جنتطیانامه یک ده و هم و اشق و صر و فقه
 پیچیده هم بگویند و فماد سازند و بر یک موزند شک تخم شافره
 پیچ و هم و سلیخه و فماد و مغز حنک و آن هر یک و در پی زنجبیل
 فمادان هر یک نیمه هم و دوفن سوسن باشند نظیر شیت و
 برنجاسف موزنجوش و اشا سعتی فوکه چند قوی میباشند
 و در آن نشیند و متر و دیسوس و قریاق کبیر تناول کنند و فقه
 بر فقههای گرم نمایند و اگر ماده سوداوی باشد علامت آن غلا

و کوبیدن و تشنگی جلد و قلت و دفع و سیلاب و بطور بعضی بر به ملاک
هر چه و جلا با ریخ مملک و کاه و زبان و یا لنگور و از اندونبات شاد
کند و خدا بخواب با شین حمله و از خود ند و بعد از دفع بحسب ^{فغان} ^{شد}
یا بحسب شایع تنقیه کنند اگر ماده این مرض یک باشد علامت آن
که از انشیا باره فقط و از نهان فقط متاد و بعضی علامت
ماده دارد و بعضی علامت دارد باشد و علاج آن بحسب ماده مرکب باشد
تقدم مفاصل و اگر فاصل سلب و بسته شود جامع حرکت نترساند
هر چه و جلا با ریخ مملک و از ان و کاه زبان و نبات تناول نماید غذا
غذای و بری و محال دانند و بعد از دفع مملو و خنیا و حب های مذکوره
کنند و مریض را بر مریض بکشند و یا مریض و به مریغ و بطور مریض ^{کاو}
و لایب و طبع و بنزاک و خطی یا لایب یا کج یا آب مریض خوش ^{کنند}
و لایب یا لایب یا مریض طبعه کج یا مریض مریض موس یا لایب ^{شد}
و فیما و ساق ند و مریضات و مریضات خانه تناول کند و گویند
اگر و با مریض و یا کاه و مریض مریض و مریض مریض و مریض ^{نشد}
مفید باشد و استعمال نظایر و مریضات و مریضات و مریضات ^{سلب}

الملک و مریضات و تمام و در قار و بر عیاض و شاهره مریضات
و از تناول آب سرد و انشیا با و ده آب شاد و مریضات و
لبیات و مریضات و از جاع نیز احتیاط نمایند **باب** ^{حیات} ^{ان} ^{ان}
حای و مریضات و ان تری باشد که اگر کم کرد پس از قلب و شری
با عضا مستر که و این یکروز یا سه روز یا هفت روز باشد
و فیما و مریضات و سبب آن که در قار و نبات علامت
و التهاب و عطش باشد و مریض سکیم یا ساد و با مریض
و یا تریخیم یا آب مریض می کنند غذا کنند آب و در مریض
مریض نیستند و از ان آب است تمام و مریض مریض کنند
و اگر از سیدای یا فراط باشد علامت مریضات و مریضات
نقیض و کسدت قار و باشد مریضات و مریضات مریض
میل کنند و مریض مریض مریض مریض مریض و مریض
غذا مریض با کاه و اگر از غضب مریض مریض علامت آن مریض
چشم و مریضات و مریضات و مریضات و مریضات قار و مریض
ان با آب لیمو یا سیدای یا آب مریض میل کنند و مریضات

و نقاد و استعمال
ان

مویند غذا از حیات آنها و اگر این قیاس از اهل ادویه حار و تراب
سفر جادت شود علامت آن حرم چشم و زردی قارون و سستی بغض
باشد و باید که سکنجبین سارده با خر میل کنند و تلخیص بنفوق فوا
کنند و اگر آن نف باشد علامت آن وقت بول و خشکی جلد و صف
بود ترطیب شراب بپخته و لعاب بنکو کنند استخام و دندان
نافع است و تب خفصه که بعد از نفی عارض می شود و نیز آن جلد های
بوی باشد علاج آن تقویت مغز یا فوی و مثال آن کنند و هرگاه
تخلیل جام و از علامات کرده و غبار و آب سرد و فوطه خود را و
چاییدن تب قارون و علامت آن حرم بول و سستی بغض و عطش
باشد و هوادگی را هوای استخام آیه گویند علاج ترنجبین با آب
عناب و تخم کاسی میل کنند غذا جواب و اگر احتیاج افند تلخیص بنفوق
فوا کنند و هر که صیغی بعايت سود سلاست و هرگاه بعد از نفی
حارق باشد و ک با سلیق گنایند و اگر افهام گرم باشد و در ط
مکت و در تب عارض شود سکنجبین با سیره حرم و آب ترهندی
میل کنند غذا کشاب و اگر آن نخه باشد عوام آنرا امتلاک

علاج آن و شقیه بنفوق فوا کنند و در وقت اسهال و نفق
معلی باید و در این مقام احتیاط در راست کساء انداختن
و بی پروای قصد و نمایند که سبب هلاکت می شود و اگر از افراط نفی
علامت آن احتلاخ امتلا و بطون بی بود و قارون غلیظ باشد و هر
ضیات سفید با آب پنج ملک و تخم کاسی میل کنند غذا بنو ماش
و استخام نیز نافع است اگر از رگام و نولد باشد شراب عینا
یا شراب ضیعا شربا یا بنفقیه میل کنند غذا کشاب و اگر
غلبه حرم باشد و ک قبال گنایند و اگر احتیاج افند تلخیص
بنفوق فوا کنند و الشاهو الله می و سبب آنکه حرمی در تب و سیه
باشد و اگر اگر حرم است غریبه متعلق شود و بطور بار و کده و ق
مغار است از مرقه اولی گویند و اگر این دطوبات را فار کنند
و مستی بر طریقات شود و اعضا به منزل طلیه مرتبه ثانیه
گویند و این دطوبات را نیز فانی کند و متعلق و طریقات شود که
اعضای بدن است مرقه ثالثه باشد و این تب چه از این است
علاج بر رتب شده علامت آن دباست اصلیت و ضعف و وقت

حرم

سفوف است و بعد از آن محل سفوفی که در تب همراهی باقی باشد و
 از محل ناپدید شود و بتدریج ایام از غرض شوند و چون از ابتدا بگذرد
 علامت جفا جلد شکم و جلد کمر و شکم بدن و لاغری بدن و
 و در هفت بدلی و غرض چشمه ان بود و کف شهادت و کوفه کمر
 و صد بادیک شود و این مخرج علامت مرکب و این تب اگر بعد
 از هفت بدلی طویل از زمان باز اسهال با فراطع ان مد است که
 غیور علامت مذکور ظاهر نشود باشد بدین دست و است که
 قهرمان بود و سگی در ساء با شیره خرقه و لعاب بنک و عرق شاهن
 میل کنند و نبات با آب هندی در نیز نافع است و هنگام عصر مفع
 بارد با عرق مذکور میل نمایند غذا جواب با اسفناج و کدو و لعاب
 با برمالد مایه کچک و اشترخینک میل کنند و کاه و مرغ خیار
 و صلو و انکو و خر بر اید و الوی بجای میتوانند میل کرده و همیشه
 در مکانهای باره که شمالی و قمری و مشرقی و باد بوزانند
 بنشیند و بنفشه و بوزانید و بوزانید و بوزانید و بوزانید
 و کافور و کل سنگ بوزانید و مکه بوزانید و مکه بوزانید و مکه

دفعه

و در هفت بدلی باشد لیکن خود از انکه های کرم و از رهای مریه دان
 از اطامح و عطش و خوف و غضب نکند دارند و بصحبت با ران
 خوش مشرب و مغنیان فصیح و در باب طرب و لهو لعب مشغول شود
 و در غن بنفشه و در غن کد و مکر و در بدن بمالد و در جام معتدل
 بغایت نافع و خواب معتدل نیز مفید است و در جام بدین را
 بوزانید و کد و بنفشه و نیل و فوشویند و بوزانید و بوزانید
 باین دست و اید و بعد از آن هر دو نیست و بوزانید
 تازه نشسته و در عرق شاهن و بید شیانکا و بوزانید و بوزانید
 صاف نمایند و قهرمان با سگنجین قیدی اضاف کرده و میل نمایند
 هفت روز یا تا زده روز یا با موده روز یا نیست یک روز و بصحبت
 و قوت مرض و شیره زان و شیر خزان و دوشیده نیز نافع است
 و صندلی و اقا و کل ان منی و شاف مامینا و کافور با کل
 سایید و بوزانید و بوزانید و بوزانید و بوزانید و بوزانید
 و در جام احتراز نمایند و در قلم مستن نیز نافع است و مفتاح
 کبود و کد مرغ و بوزانید و بوزانید و بوزانید و بوزانید و بوزانید

دفعه

و اگر بگوید که گشت در این ظاهر یکا اندازد و بپخت کند و در
 ورق نمایند و بشیرین و سیب شیرین و برود هوسه از پوست
 کوه قطعه قطعه نموده ضیاع نان و برک کاسی با باغیان و لحوم مد
 در قع طبقه طبقه بچینند چنانکه یک طبقه از فراز و بقیه و یک طبقه
 از لحوم بعد صندل سفید را با کلاب ساییده بر سران بریزند و با
 عرق بکشند و در ظرف نیسته گذاشته در سکان دارد بگذارند و هر
 پست در هم میل کنند **کاه می** تخ از فط اسهال حاد شود علاج
 حشر طبع با شد بر بوب و سفوفات و اقراص قابضه مانند کاه
 پیاس و رتبه و سفوفات آنها و امثال آنها و اگر از سهراب
 بود علاج آن استقام و تدصیه باشد و هر با مدار شراب خشک
 با لعاب بنگر و عرق پید میل کنند **شعره** و این بوسی بود که
 غالب بومی شود و اگر بی اثر باشد شود و ملس در سرد باشد
 و تب و تشنگی و التهاب باشد و این اگر از تریب بسیار هادن شود
 علاج هر با مدار شراب کافور یا شراب سیب یا آب انار شیرین
 کنند غذا بر عاده و بویه و مرغ و بطور ذره نیم نیم بپخته میل کنند

در صورتی

در صورتی

در صورتی

و بویه و تریب و تشنگی و التهاب است و استقام و تدصیه و بویه و تشنگی و التهاب
 و استقام و تدصیه و بویه و تشنگی و التهاب است و استقام و تدصیه و بویه و تشنگی و التهاب
ما حیات حیات است که از خلط کم کرد پس قلب و دفع
 جدا از آن اعصاب کم شود و این تب که بخاطر عارض میشود و حال آنکه
 نیست با خلط از تاثیر استغفن شود یا اگر متعفن نشود **سوز**
 بود که اگر متعفن بپزد این عرق و حال نیست حیات حیات با خلط
 عروق است با خارج مانند کبد و طحال و امثال آنها اگر داخل عروق
 است ما حیات لازم تر کند و این چهار است زیرا که اگر متعفن
 متعفن میشود طبقه میگویند و اگر مزاجی بود و اگر سوزان بود
 و اگر بخار نشود و اگر خارج عروق باشد مثل معده و کبد و طحال و
 و حیات این تر کند زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن
 شود بسبب حرارت تب تحلیل برود و تب نایل گردد تا انکاه که
 ماده باز جمع شود و آن ماده اگر مضر بر عصب خالصه گردند و اگر
 بلغز بود بلغم تانیه گویند و اگر سودا بود و مع و تعفن دم بخارج
 عروق و او را دم بود و آن تب عرضی باشد و این حیات عروق باشد

محمّد
الحامی

سوز

اما حیات ترکیب یا از اجناس متباعد بود همچون ترکیب
 می رسد و می بلغی یا ترکیب از انواع جنس واحد بود همچون ترکیب
 غلبه لافیه با غلبه و این یا ترکیب از اصناف نوعی واحد بود
 همچون دور و صفت و پیا و هر یک گفته شود انشا الله تعالی
 عنونت بسبب غذای وی انجور باشد مثل قدید یا غذای که مثل
 مدی مالخ فتور مثل است و حیار یا غذای اجد حار و مستعد
 عنونت بود مثل فواکه یا عنونت بسبب کثرت و قوی طبعها
 شود **نوعی مطبوعه** می باشد که از تعفی و تغییر دم و صورت حاد شود
 و از سه صفاست اول متراوید یعنی هر روز که باشد زاید شود
 بسبب آنکه مقدار دم و طریقت او بسیار بود و عنونت زاید از تحمل
 و این صفت بدترین اصناف بود و دوم متناقضه و او را است
 که هر روز که آید نقصان یزید به سبب آنکه تحلیل از تعفی
 بود سیم واقفه و او را یکسال بود ندانید شود که بسبب ساق
 منفعی و تحلیل باشد که این تب محرقه و سهام منقل شود و
 در این تب شبات سیاه و سبز بود ظاهر کرده دلیل بر باشد

نوعی مطبوعه

دری مطبوعه جوت و مد عین و اشفاق عروق و ضیق النفس و صحت
 و غلظت قاعده و عظم و صحت نبض و امثال بود و این شش
 نباشد و استعداد بطریق غلبه بکند علاج اندوز و اول تا
 قصد اکل یا با سلیق کنند و اخراج دم بحسب قوه و احتیاج و اگر
 چه بد نعات بود و مجامعت و تهف نیز شاید و در بعضی
 از صواب و نیل و زخم کاسق و نبات با نر هندی و قوی نباشد
 تناول کنند غذا کثرت و صواب خوردن و میان روز شرب
 از قیید نبات و کل و بیکو شرب کنند و اگر سقه نباشد شرب
 غریبه و ریاس و الیمو مفید و طبیعت را محسوس کند و در بعضی
 فواکه و ترنجبین تلخیص کنند و در دهان و زبان بیکو
 بشویند و لعاب بیکو و بهانه دندان بمالند و در بعضی
 اسهال طبیعت کنند با این مطبوخ سنای مکی بنفشه نیل و زخم
 کاسق و روق کل از هر یک بنجد و هم میانه سیتان الوری سیاه
 انجور شیرین و ترنجبین بید و فیشاف خیاب و در کد و اگر
 احتیاج اقتدارین حقه استعمال کنند بنفشه هر یک سه گرم

سینه چپ که کوفتی و ریخته است شکم و ریه
 هر یک ده درهم یکباره و اگر بران تب سوز باشد جلای از بنفشه
 و نیلوفر و عنب و سیستان و نبات تناول کنند و تلخیص طبیعت
 بر بنفشه مربی و ترنجبین و خیانت هر یک دو مثقال یکسند
سود در کوفت و غلیظ و خرم عادت شود و ولادت این همه
 علامت بود و از آن روز ماقوم باشد و از مطبقه اضعف و علاج
 و ضد و قوی فقط با اوقضا بزور است و معده مضطرب و اگر کسی
 تلخیص باشد نقرع خاک و ترنجبین **حمی** نقرع و بزرگ
 مافه آن در ورق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و
 عنب نواز است که علامت آن تشنگی و ادرار آب و یخواب
 و خشمی و صفرت زبان و صداع و هندیان و زردی چشم
 و بصر سریع و سوزش و قارعه ناری بود علاج هر دو جلا
 غم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و الوی سیاه و ترنجبین و نبات
 کنند و غذا جو یا این ششها شود و اگر سر و نبات
 و غذا سکجین شراب حاض و لجر تناول کنند و اگر سوز باشد

سوزش

حمی

شراب بنفشه و ششها و تلخیص طبیعت بطول فواکه و نقرع از کند
 و اگر از مطبوخ نقری باشد شراب و در مکر و در هم با سکجین سال
 ده و در هم تناول با آب برف و اگر سر و باشد سینه یکی و بنفشه و غم
 کاسنی و نیلوفر و غم کاسنی هر یک سه و در هم و نبات و سیستان شربت
 و ترنجبین هر یک با نر و در هم و ششها با نر و استعمال کنند و
 بخوابی بود وقت خواب شراب ششها شربت کنند و در تب و در تب
 کوشند بعد از نشقیه شربت غم کاسنی و نقرع کاسنی با سکجین
 کنند و وقوع نذر الوی و نبات و عنب تب مفاقت کند و نقرع
 و بنفشه شراب حاض و لیس و صندل کنند و موقت آن نقرعند و اگر
 و نادر و سوزش مافه و نقرع خوردند **غش** مافه و مفاقت بود که ماده آن
 در خارج عرق متعفن شده باشد و این تب مفاقت دید و در نقرع
 و نادر و سوزش ساعت تا دو تا سه ساعت باشد و با این نقرع
 ناقص بود و زمان سوزش و نادر باشد و باشد که مرکب از او
 باشد و مفاقت علامت آن تشنگی با افراد و غش و مفاقت
 و مفاقت و بنفشه و نقرع و نادر ناری بود علاج آن هر دو جلا

عج

ان نم کاسی و بنفشه و نیلوفر نبات تناول کنند یا آب نارین را
 ترنجبین و نبات و فندقی با نم کنند یا الی وجه خوردند و تلخیص
 کنند باین مطبوخ در هشتاد و دو سکه مکی و دی کل هر یک پنج
 درم نمند نیلوفر نیم کاسنی نیم شنبلیله خیانتی هر یک سه درم
 سیاه و کیلی هر یک بیست عدد و نبات سیستان ترنجبین و شیر خشک
 و شغال و این هفتنه استعمال کنند سکه مکی و ریق کل بنفشه نیلوفر
 نیم کاسنی هر یک سه درم و نبات سیستان و لاجان سیسین و غیره
 لبلاب و دقچند و دسه حیا و بنیر و شکر سرخ هر یک سه درم
 و دهن بنفشه و شراب دیناری با شراب بنفشه مفید بود و بوزان
 اسهال و استسراج استر به مبرده مثل آب خیار و کدو و شیر و نیم درم
 و نیم کاسنی با شراب خالص و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند
 لطیف حبیبی باشد نفوق مرا که و ترنجبین با فوس طباثی و سکنجبین
 تناول و تلخیص کنند صفت قرص طباثی ترنجبین دو درم نیم و نبات
 کدو و قشک کثیرا صمغ عربی خستخاست هر یک نیم درم و کوسند
 بنکوبه رشند و قرص سازند و شغالی بخورند و بعد از نماز وقت

تب شراب نمک و لیمو و دیاس و سکنجبین و امثال آن باب سه و بیست
 کل و سید تناول کنند و مزود و زرشک و انار و انار و نم کنند
 با فوج بخورند و **طعمی** با سوان امر و اطبه بزم میگویند و ماه و
 بلقی هر یک در خارج هر دو متعفن شود و این تب هر یک در
 با شد خصوص کر و خریف و شتاداد شود و اقل زمان او
 ساعت بود و اکثر آن صبح ساعت ملاستان نافذ و شدت سرما
 و کثرت براق و فشیان و صفت با میان لویه و نهج روی و چشم
 و زود کم خستند و تشنگی التهاب نباشد و علاج آن هر دو
 از نیم کاسنی و پنج هلی و از زبان سقماقت تناول کنند یا سکنجبین
 و ککند و غلج و فوس و اما اندکی از زبان خوردند و میان روزه
 شربتی از نبات و عرق کل و کلوز بان و بالنگو و نیلوفر بنوشاید
 و وقت تربت بلخ شربت و ترب و پنج هلی اندکی با عسل ملکی
 می کنند همچون ماده دفع باید باین مطبوخ تلخیص کنند و نبات
 هلی بالنگو و از زبان هر یک چهار درم و از زبان سقماقت نیم درم
 پوست پنج کبر هر یک سه درم و ترب خراشید بخورند و در هر نیم

طعمی
 نیم بلقی

سنبلیله و میوه پاپای سفید و میوه شکریه و در هم و اگر
 مزاج قوی باشد بکشتن آبار و قیصر بر سران مطبوخ کنند و بعد
 از آن و روزی سه روز بخورند یا باین حب قرین هم کوفتن
 هر یک سه درهم غلغله قاری و قویه بگویند و باب دانیان
 و حب ساخته بلع کنند و تقویت بکشد و دانیان کنند و اگر
 شود بجا باین و قوی و در وقت غاف و امثال آن تلخیص کنند
 صفت قرص غاف و عماره غاف قرصین هر یک شش درهم طبایع
 ورق کل سنبلیله و در هم و باب دانیان و قوی سازند و بکشتن
 با سکنجبین بر روی تناول کنند اگر از سده خونی باشد قرص
 افستیه با سکنجبین بر روی تناول کنند سکنجبین بر روی غم
 کاسنی و ککوت و دانیان هر یک سه درهم و عماره غاف و در
 پوست بپنج کبودان یا و کرفس هر یک پنج درهم مجموع نیم کوفته
 و یکت با ندون در دو دلال اب و ربع و کل سکنجبین شاندانابا
 و کل ایله و دلالی غسل یا با غلغله بقوام آوردن می باشد و تلخیص لازم
 بود که ماده آن در هر وقت متعین شده باشد طاعت اینها

در شش

در شش

دیوه باشد اما با آن سر یا ناقص نباشد و در شبانه روزی
 شش ساعت قاهر کرد و باز آشتاد کند و قستی باشد و شش
 صبح و نماز و غلغله و کد و علاج آن هر دو نهایی از تخم کاسنی
 و پنج کاسنی و پنج ممل و دانیان و کفشد تناول کنند و غلغله
 جویا بخورند و بعد از پنج تمام تلخیص باین مطبوخ کنند یا
 هر کاسنی دانیان پنج ممل و در کل نقشه فیروز هر یک سه درهم
 مزاج پاپای اطامس ترنجبین و خیار چینی هر یک یا نیمه در هم
 از دودن بپزد و بنفشه یا ترنید و میوه و میوه یا هر یک کنند یا
 معجون خیار چینی در آب گرم مل کرده بپاشد و باقی علاج او
 همچو نامه باشد اما قرص غاف در این قسم مفید نیست و می
 ربع دانیان سودای بود که ماده آن در خارج عروق نقص پذیرد
 و این تب و دانیان مورد و نشه و نوت و بیت چهار ساعت
 باشد و باشد و در دانیان یکروزه و در ربع معکوس گردان
 ربع از سودای طبیعی با اطلاق سوخته حادث شود و این قسم
 بعد از حیات بپزد و نشه و یک ربع بعد از اتمام طحال حادث

در شش

در شش

شود و این دو قرن ربعی است علامتا ربع آن است که ابتدا با قوت
 و کمال غلبه و با قوی و چنانکه کم کم گریبان با او طافانده و آن
 چه از احتراق مارتش و ک شود علامت آن حرمت و غلظت و بول
 و تشنگی و از لای و هاله و عرق بسیار بود و بعد از حیات و طبع
 حیات او دام حادث شود و آنچه از احتراق سفرا و فعال امتان
 آسیب و اضطراب و تلخی و هوش تشنگی مغرطه و سخت و تر از ترس
 بود و بعد از حیات مصادی حادث شود و آنچه از احتراق با غم یا
 علامت آن این نبض و غلظت بول بود و مداد و دار تر بود و لهیب
 و اضطراب کثرت و بعد از حیات با غم حادث شود و آنچه از احتراق
 سودا و طبیعی بود علامت آن سودا خلق و سلاکت نبض و کدورت
 قار و دود بود از آن علاج این باشد که اطبا تا جهل بود به معالجه
 آن مشغول نمیشوند و غنا و یو راج و نند شک و غنایاب با کل
 و تیر خردند و از اشرد سکنجبین بزور و سادج و کفند
 آکفا نمایند از اغذیه قلیظ و مولدان سودا متل قدر بار لجا
 و ماهی شود و ربع اجتناب کنند و دابتدا اگر هاله آن غلبه

باشد نمک گریبان با سلیق میباشند و اگر خرد غلیظ و سیاه باشد سیاه
 بیرون کنند و آنرا زود ببینند و بعد از چهل روز و ربع ماده مستقر
 شوند و هر دو چنانچه از ربع هک و نیم کاستی و کار زبان و بالکوا
 و زبان یاد و کفند تا اول کند غذا نخورد و جو ماست با شیر خشک
 دارد و ربع پیه خورند و بعد از نفع تمام تلخیص طبیعت بدین مطبوخ
 نمایند ^{دوم} سیاه هلیله سیاه نمشته بالکوکا و زبان نیم کاستی و زبان
 کزف و اسطوخودس و سفلیج و نیلوفر و بلیل و امل هر یک ^{دوم}
 دهم موی طایفی و رقی کل هلیله زرد و کابلی و قیصر و هر یک هشت
 دهم شاهره دسته و اگر نیابند سه دهم رقم آن ترید متاب ^{دوم}
 سیستان و ربعی و مغز خیار و خربزه و زرد دهم و بعد از آن
 دوسه روز مطبوخ اقیهوه یا حیان یا مجرب یا شاهره
 و بالکوکا و ساسا و کشتی و اگر این ماده سبک مسهل نایل نکند
 اما آنچه از احتراق سفرا و جلا پی از ربع هک و کار زبان و نیم کاستی
 و اجاس و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نفع تلخیص کنند
 بدین مطبوخ ^{دوم} سیاه نمشته نیلوفر نیم کاستی و هر یک چهار دهم پسته

هلیلک زرد مویر طایفی ترنجبین و میا و چنبر و یک دره دوم و ریاضت
 در هم و بالکوفه کا و زبان هر یک چهار درم بخورناشد و صاف کند
 و مخمر و تخم دانه ملکه بیا نماند یا این صابون پرمست هلیلک
 کا بلی سفایح اسطوخودوس افشون و در ق کل سرخ هر یک در ق
 هندی کثیرا هر یک دانه میسر کثیرا با آب حل کرده داد وید باقی
 بگویند و بدان سرشد و صاف سازند و علاج آنچه از لغت اقامت
 باشد جلای از این سرخ ملک و دانه انجم کاسنی و کلکند تا اول کنند
 نخود آب با مکران خوردند و تلخیص طبیعت باین مطبوخ کنند
 هلیلک کا بلی و سیاه و امیصر هر یک هفت درم تربد دوند
 دانه انجم کاسنی و کثرت افشون و اسطوخودوس و سفایح
 سه درم بالکوفه کا و زبان هر یک چهار درم مویر طایفی خیاد
 چنبر و سرخ و مدق و ربع طریقه ار است که در دود و بتا
 کنند و هیچ نخورند تا میان سازند که وقت نوبت معده خالی با
 و اسهال در دودا هت کنند و طبیعت را محبتس بگذارند و اگر
 محبتس باشد بمثل سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه

و مویر طایفی تلخیص کنند و ماء الجبین با سکی بین مفید بود و غرض
 باختر و انندکی بسفایح چینه کنند و مرق آن تناول کنند و این
 مرق و دیر سحر یا قیصر بخورد و این معجون نافع بود سبل و
 هر یک بنیم نم نخل و بنجیل حلیث هر یک در ق یا نخود سفایح
 چهار درم بگویند و با غسل بپوشند و در مشال تناول کنند و
 حال طحال کنند و بقرص زرد شک و ما الاصول و سکنجبین بود
 گرم کنند و بیاید دانست که این تب رن و خطرات داماد است
 انجم و مال الخویا و بر سر اسود و جرب و ربع و شنج و سکه و
 اما این تب در دانه میکشد چنانکه گویند و دانه سال نیز میباشد
 هر ربع لازم تب سودای بود که ماده آن دود و ق معقون شد
 باشد و بان ناضر و قشعریه نباشد و بنجیت ربع استنداد
 کند و در باقی زمان قاربه و علاج آن هیچ مطبوخ و ربع و در او
 خودی باشد و استعمال مسخات داد و بپوشید و او مکنی باشد
 که در دانه سال لازم باشد هر قسوس و قسوس که این تب است
 که یک در آید و سه روز در دود سوا است که یک روز این چهار

دود

دود

روز وسیع است که یکروز باید پیچیده و این تنها از مواد
 متولد شده و شبیه برنج باشد و علاج آن تطیف اخلاط است
 سودا بود چنانچه در ریح گفته شد و در ریفوبت تمهید
 و توب هریک سه درهم و کنکازند و بولک بنوع تربیجوشانند و
 نیک و عملده در هم ملکه در آن بیاشانند و باده قی علاج کنند
 و باقی ملاح از همین تب و ریح **مسالوس** نبوی است که در آن
 بود قی عظیم کند و در باطن یا بیرون کم

و نفوس

حب ملین باردان برای تب بحر قد تب مطبوعه و تب دیوانه ای

ان مغنم حیا و مغنم هندوان و مغنم کدو و مغنم خربزه کل نقشه
 نم کاسی عسل القلب حاوی نم غلظت کثیرا از هر یک یک کفاله کافور
 جویک دند مقتدریم کرمه و پخته لعاب برنقطه ناسه شده حب ساقه
 هند و کرمه دانه دانه با نان زده و آن میتوان خورد و ریح کاسی عسل
 از هر دو مغنم و مغنم و مغنم نقشه جو نشانید نم خیار و نم کاهود نم
 خربزه کرمه و دانه و شیوه گفته مرتجعین اضافه کرده شود لعاب
 اسبوز و قس یا شیوه گرفته داخل شود طرف صبح بنوشند اگر
 سرد است باشد قس مثلث مسکه با کلاب ساییده بر سر **مسالوس**
 غذا اش یا وان با اسفناج میل نمایند عرق عنب الثعلب با آب
 حب ملین حار از جهت دود استقا و سوء المزاج و قولنج و یبوست
 و در دمه و صفات دان پانزده اینسویه نم کرمه و یبوست حب
 حب پیل نم شبت ناخود کپیا دهند مقشر گرفته و پیچیده حب
 ساخته خوراک بنوع نا پانزده با شیوه دانه یا نه اینسویه نم کرمه
 شیر و کرمه کلقتنا خنایی اضافه نموده متعاقبا بنوشند چنانست
 اش شام طعام کم و دهن حل زوده دار چینی شکراده داخل نموده

زرد

و کما افق بلغم و معای صوت و جهت مهر سابق و سبات مهری و آن
 فرایع و پیش و برودت معدی و جگر و کثوره سکه و جگر و تقرت
 آن بر بلغم خضه نافعست و جهت و بود انواع استقامت و سستی بدن
 و کثرت عرق و بوی و تقویت جماع زیاد میکند حرارت زایل
 گرداند متازب و تملی و استخا و انواع اسیا جهت تقویت سکه
 کرده و معاش و او را در بول نافعست و در یک جهت و او را معده میبازد
 و جهت دفع و سداس و وشت و سس مزاج و در ده معده و قلب
 و در بر شدن هضم غذا نافع و قدر و شرب آن غایتش یکسان و ظاهر
 یکدانه صاحب سلع مقدار نفوذی با آب گرم بنیشتار و صفا
 بنوشند در زمان باره یا نروده بوم در زمان هار و سه و
 سبکبار با آب گرم و دهن با دام شیرین و بغایت هنر و
 در مزاج خشک و سحره اند صاحب سلع بار و مقدار جبه
 با آب بر زنجوش کنند و بدستور صاحب لقوه سحره غایت
 و در ارض خلق همه بد همان کشته آب را با ایند و
 سره که شد و آن بلغمی بعمیر و زنجوش مقدار جبه و جهت

بر شفا آب

بر شفا آب که در موم ظاهر الدین محمد و الاسلام فارسی میگوید
 که این خطی برکات نسخه موم و ام و حقیقی تجزیه نموده بهترین
 نسخه است جهت دفع سموم و حیوان و نبات و جهت سدن
 و ظلت بمر و اذ آن کوش و نکام و نرود و ظله و خلق و فالج و مته
 و سیله لها با اذ هن و فساد قلب و قوت حفظ و دفع نسیان

و کما افق

و کما افق بلغم و معای صوت و جهت مهر سابق و سبات مهری و آن
 فرایع و پیش و برودت معدی و جگر و کثوره سکه و جگر و تقرت
 آن بر بلغم خضه نافعست و جهت و بود انواع استقامت و سستی بدن
 و کثرت عرق و بوی و تقویت جماع زیاد میکند حرارت زایل
 گرداند متازب و تملی و استخا و انواع اسیا جهت تقویت سکه
 کرده و معاش و او را در بول نافعست و در یک جهت و او را معده میبازد
 و جهت دفع و سداس و وشت و سس مزاج و در ده معده و قلب
 و در بر شدن هضم غذا نافع و قدر و شرب آن غایتش یکسان و ظاهر
 یکدانه صاحب سلع مقدار نفوذی با آب گرم بنیشتار و صفا
 بنوشند در زمان باره یا نروده بوم در زمان هار و سه و
 سبکبار با آب گرم و دهن با دام شیرین و بغایت هنر و
 در مزاج خشک و سحره اند صاحب سلع بار و مقدار جبه
 با آب بر زنجوش کنند و بدستور صاحب لقوه سحره غایت
 و در ارض خلق همه بد همان کشته آب را با ایند و
 سره که شد و آن بلغمی بعمیر و زنجوش مقدار جبه و جهت

در

جگر و این اهر است و آن البیس و همه و مفید و هند فکر آنکه آنکه
 و دالعه حلو و بهر می نمایند و تا حاجت نباشد استعمال نمایند
 و اجزای آن بعینه اجزای فلونمای فارسی است باز یادق سلج
 و ساوچ صندی و در فتن بلسان **فلونمای فارسی** جهت قطع
 و تقویت اعضا و فقط جنین و مداع و سرف و خف معده و تقویت
 باه و قوتش تا چهار سال باقیست و قبل از ششماه استعمال
 کرد و قدر شربت تا یکدرم و من طفل ابیض بوز البیج از هر یک ^{شاید}
 اذیون طبع مختوم نوعی که من جوانا بمل اسار و دانا نخل و دار
 سنبل قسط با دام تلخ از هر یک با فرودم مقترن خیار و خربزه
 م اشوشه م با عمل و شراب بپوشند و در بعضی نهفان بنج
 م نافع و عافیه و از هر یک دوم در بناد و بنج و لوز نیم م
 بکدانک نیم و در بعضی بنج چند پید ستر و جان از هر یک
 یکدرم و الشافی ثمت نسخه الشریفه یرم خیس نیم م
 و مضاف المبادله فی **۱۲۲۶**

۲۴۴
 ۲۴۳
 ۲۴۲

نام کتاب:	کلمه	فروشنده: آقای
جلسه:	۱۶	تاریخ: ۸۶/۷/۱۶
شماره:	۱۶	

فروشنده: آقای		نام کتاب:	
کتاب		جلسه:	
شماره:	تاریخ:	نوع خط:	
۸۶/۷/۸۱۴	۱۴	فارسی - عربی	
مؤلف:		نوع جلد:	
مترجم:		نوع کاغذ:	
کاتب:		ملاحظات:	
شارح:		۱۳۲۹	
تاریخ کتابت:		۱۳۲۹	
نوع خط:		۱۳۲۹	

تربیتات و مشخصات:

